کتاب

تاریخ مختصر حیدرآباد دکن

ترجمۀ

محمد فریدالدین خان

از انگلیسی به زبان فارسی ایران

سنه ۱۳۳۵ھ مطابق سنه ۱۹۱۷ میلادی

باهتمام

محمد شمس الدین خان شمس المطابع حیدرآباد دکن طبع شد

نمبر (۷۵)

‡ میر میران جہان شاہ کواکب لشکر ‡

‡ زینت تیغ و کمر مالک تخت و افسر ‡

‡ صاحب حلم و ادب بحر کرم فخر زمن ‡

‡ میر عثمان علی خان شہنشاہ دکن ‡

اعلیحضرت ہمایون میر عثمان علی خان شاہ دکن

خلد اللہ ملکہ و سلطانہ

تقریظ



(از جناب عالم کامل آقا سید محمد علی پروفیسر فارسی نظام کالج)

احقر کتاب ""تاریخ مختصر حیدر آباد"" ترجمه حضرت اجل فخم نواب فرید الدین خان ابن نواب سلطان الملک بهادر را از اول تا آخر مطالعه نمودم و موافق فارسی ایرانش یافتم ترجمه تمام الفاظ انگلیسی اصل کتاب در فارسی آمده با این حال فارسیش موافق اصطلاح وسلیس است ومخصوصاً برای طلاب مدارس بسیار مفید- اگر اینگونه تالیفات در هند زیاد شود و در مدارس جاری گردد نقص فارسی این ملک زایل خواهد گشت۔

سید محمد علی ایرانی

ماه جمادی الثانیه ۱۳۳۵ هجری



دیباچهٔ مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی محمد و آله و اصحابه اجمعین۔
و بعد چنین گوید احقر بندگان محمد فرید الدین خان که یکے از السنهٔ
مهمهٔ ملک ما زبان فارسی است و تا یک قرن قبل زبانِ علمی و دولتی
تمام هندوستان بود و لسان اردو هرچه دارد از ان دارد
سلطنت امپراطوری و امارات امروزی هندوستان هم فارسی
را یکے از السنهٔ عمدهٔ مدارس قرار دادند اما هزار حیف که در
فارسی ما هندیان نقص بزرگی است و کمتر از ما ملتفت آن هستند۔
بسیاری از کلمات و ترکیباتِ فارسی را ما در اردو گرفته برای معانی
دیگر استعمال می نمائیم و چون فارسی بنویسیم همان الفاظ را برای
آن معانی که در اردو دارند میاوریم مثل اینکه لفظِ غریب که در
فارسی بمعنی مسافر است در اردو بمعنی فقیر دارد و لفظ دریافت
که در فارسی بمعنی وصول است در اردو بمعنی تحقیق میاید و لفظ
کرور که در فارسی پنج لک است در اردو صد لک۔ این خادم الطلبه
در تحصیل فارسی صحیح ایرانی زحمت بسیار کشیدم و اکنون برای
نفع طلابِ فارسی هند "تاریخ مختصر حیدرآباد"

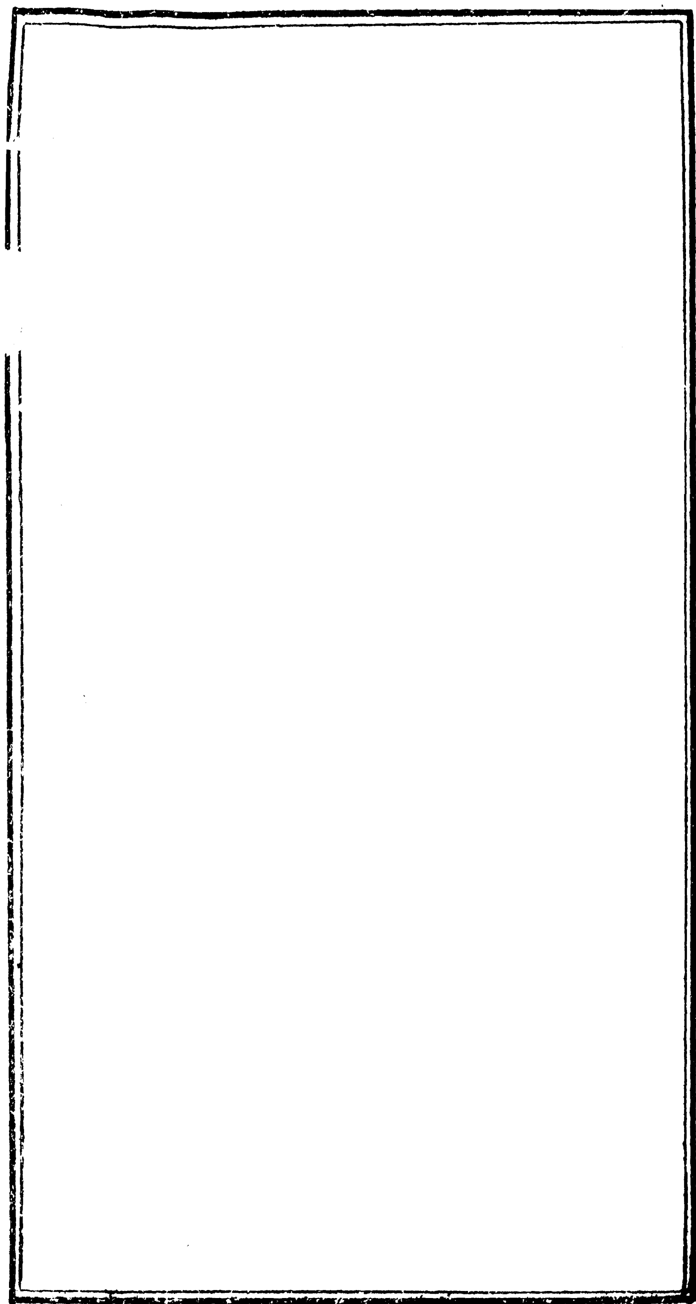
A short History of Hyderabad

تالیف جناب پی۔ وی نایدو راکہ یکے از کتب درسی انگلیسی مدارس است بہ فارسی ایرانی ترجمہ نمودم و از جناب مؤلف ممنونم کہ اذن طبع لطف کردند۔ چون بعضی از الفاظ این ترجمہ در فارسی ہند معنی دیگر دارند و بعضی در کتب لغت فارسی ہند موجود نیستند۔ لہذا معنی ان کلمات را در حاشیہ نوشتم تا خوانندگانِ ہند در اشتباہ نیفتند۔ و نیز سعی نمودم کہ ترجمۂ اصطلاحی و بقدر امکان لفظی ہم باشد تا ہر کس انگلیسی می داند از مقابلہ ترجمہ با اصل فارسی آموزد و ہر کس فارسی می داند انگلیسی آموزد۔

از سعادت و خوشبختی خودم متشکرم کہ در زمان سلطنت اعلیحضرت دارا شوکت سلیمان حشمت پادشاہِ دل آگاہ نواب میر عثمان علیخان بہادر نظام الملک آصف جاہ خلد اللہ ملکہٗ و سلطانہٗ۔ بہ ترجمۂ این کتاب موفق شدم و این گونہ خدمات علمیہ از امثال بندہ نتیجہ علم دوستی و ترقی خواہی ان وجود مبارک است کہ بندگان را ہم بہ شوق آوردہ است۔ ؎

این ہمہ آوازہا از شہ بود

از خوانندگانِ محترم استدعا میرود کہ اگر خطائی از مترجم بینند بکرم خود عفو فرمایند کہ سہو لازم انسان است۔



تاریخ مختصر حیدرآباد دکن



حدود عرض مملکت اعلیحضرت نظام از پانزده درجه و ده دقیقه (دیدی) تا بیست و یک درجه و چهل و یک دقیقه (دکاما) است - و طول ان از هفتاد و چهار درجه و چهل دقیقه (عدم) است تا هشتاد و یک درجه و سی و یک دقیقه (فالا) —— بطرف شمال سلطنت مذکور رود تاپتی و ولایت خاندیش است که در ایالت بمبئی واقع است و حد جنوبی مملکت رود تنگابهادرا و کرشنا و حد مشرقیش رود واردا و گوداوری و حد مغربش دہاروار و کلادجی و شولاپور و احمدنگر بود - این چهار ولایت[51] هم در ایالت بمبئی واقع است -

مساحت و سکنۂ مملکت مساحت سلطنت (٨٢٦٩٨) میل مربع است و در آن ولایت برار هم شامل است و ان مساحت تقریباً مساوی انگلند و اسکاتلند می شود یا مساوی ولایت بمبئی خواهد شد اگر سندر ادر ان شامل نکنند و سکنۂ ملک مطابق سرشماری[52] سال ١٩٠١ء ١١١٤١١٤٢ می باشد که صدی هشتاد و هشت

---

[51] ولایت وہ تعلقہ ہے جسمین ایک ہی بڑا شہر ہو اور ایالت وہ تعلقہ ہے جسمین کئی بڑے بڑے شہر ہون

[52] سرشماری - مردم شماری

ان ہندو و صدی ده مسلمانند۔

زبانہای مملکت۔ زبانہای عمدۂ مملکت تلنگی و کنڑی و اردو و مرہٹی است۔ زبان مرہٹی عموماً در ولایت اورنگ آباد و عثمان آباد و پربھنی و ناندیر و بیدر رایج است و تلنگی در ولایت الکندال و ورنگل و نلگنده و محبوب نگر و نظام آباد و گلشن آباد و نواح حیدر آباد گفته می شود۔ زبان کنڑی در گلبرگه و لنگسگور و رایچور رایج است۔ و اردو در خود شهر حیدر آباد۔

باب اوّل

عصر ہندوہا۔ قوم دراوید در حصه بزرگ دکن که حالا ان را مملکت نظام می نامند سکنی داشتند زمان ایشان را عصر پیش از تاریخ گویند و هنوز جماعت بزرگ تلنگی از ایشان موجود است۔ در کتاب راماینا مکرر این جزو دکن به اسم جنگل بزرگ دندکا ذکر شده است و مقصود از جنگل مذکور تقریباً تمام حصه دکن است۔ در ان وقت ولایت وجیانگر۔ و اناگندی را که بر کناره رود تنگابهادرا واقع است کشکندا می نامیدند و در انجا قوم سوگری وا حکومت می نمود و حالات قوم کلنگا و پاندیا در مهابراتا ذکر شده است که اقوام مذکور در ازمنه مختلفه در دکن حکومت کردند۔

حملهٔ قوم آریا در قرن پنجم و ششم قبل از میلاد مسیح قوم آریا بر ولایت دکن حمله کردند و بعد از ان قوم مزبور در سه قرن دیگر در بسیاری از جاهای آن ملک مسکن گرفتند بعضی از اهل انجا را تابع رسوم و عادات خود ساختند و بعض دیگر مثل بهیل و گوند

و دیگران را بکوه ہا راندند۔ در قرن پنجم سلطنت اندره تمام ان ملکی را که مابین رود کرشنا و گوداوری واقع است داشت و دار السلطنهٔ ان نزدیک امراوتی در اواخر مجرای کرشنا واقع شده است۔

قوم کلنگا مگاستینس سفیر سلوکوس که به دربار چندره گپتا به پاتنه فرستاده شده بود و در انجا از سال ۳۰۲ تا ۳۱۲ قبل از میلاد مسیح ماند چنین می نویسد که کلنگا کنار دریا منزل داشتند معلوم می شود در قرن چهارم میلادی قوم مذکور دران زمینی که مابین رود کرشنا و گنجه واقع است سکنی داشتند و دار السلطنهٔ ان بردوان بود۔

مادیا کلنگا ان طرف کلنگا مادیا کلنگا می ماندند و بازان طرف ایشان قوم اندره۔ قوم اندره پیش از آمدن مگاستینس در ہند فتوحات خود را در طرف شمال تا نربدا توسیع داد۔ مگاستینس انها را قوم قوی یافت که دهات بسیار و سی شهر باحصار و صد ہزار لشکر پیاده و دو ہزار سواره و یک ہزار فیل داشتند۔

سلطنت اسوکا اسوکا شاه که مذہب بوده داشت از سال (۲۶۰) تا (۲۲۶) قبل از میلاد مسیح حکومت کرد و سلطنت خود را تا به کنارهٔ مرتفع و کنارهٔ منخفض کرشنا وسعت داد۔ از کتیبهٔ او معلوم می شود علاوه بر شمال ہند چهارده ملت دیگر تابع او بودند اشیکا و پتنیکا و اندره و پولندا از ان چهارده ملت ہستند و در دکن مسکن داشتند۔

اندره بهرتی نیا قریب ۲۶ سال پیش از میلاد مسیح یک سردار

اندره مگادہا را فتح کرد و خانوادۂ اندره برتی تیا یعنی استاوانا را برپا ساخت و خاندان مذکور تا چہار قرن و نیم حکومت کرد۔

ملک کلنگا سیاح بزرگ چین ہیون تسنگ در اواسط قرن ہفتم میلادی به ہند آمده و از سال (۶۲۹ع) تا (۶۴۵ع) در انجا ماند اخبار شیرینی در باب ممالکی که درمحل عبور او واقع شدند ذکر می کند۔ دران وقت مساحت دور مملکت کلنگا (۱۰۰۰) میل و دور پایه تخت ان پنج میل بود ولایت بنگال و اریسا در زمان مگاستینس جزو سلطنت کلنگا بود اما در زمان سیاح چینی مستقل شده بودند زمین شان خصب[۱] و بقاعده زراعت می شد۔

کوسالا یعنی برار در طرف شمال غربی سلطنت کلنگا مملکت کوسالا که حالا ان را برار می گویند واقع بود مساحت دور مملکت مذکور یک ہزار میل بود شہرہا و دہات ان نزدیک ہم دیگر واقع بودند و خیلے جمعیت ہم داشتند و اہل انجا که مرکب از بودہائی و ہندو بود خیلے سخت و سوادا فی و دلیر و بلند قد و سیاه بودند۔

ملک اندره پس ازان ہیون تسنگ به ملک قدیم اندره رفت و دران وقت قوم مذکور ضعیف شده بود و دور ملک شان صرف شش صد میل بود۔ بیست دیر بودہائی و سی تبکدۂ ہندو داشت۔

دناکاتاکا یا ملک اندرۂ بزرگ در جنوب سلطنت اندره مملکت

---

[۱] خصب۔ زرخیز۔

اندرهٔ بزرگ واقع بود مساحت دوران (۱۲۰۰) میل دیای تخنش بزداد او زمین زرخیز داشت وجمعیت[1] شهرهایش کم و جنگل بسیار - اهل انجا سیاه مائل به زردی وهیبت ناک ذہند احساس وعلم دوست بودند صرف بود دیرانجا عباد داشت باقی خالی ونزدیک به خراب شدن بود درحالتی که یک صد معبد ہندو پر از عباد بود -

مہاراشترا بعد از ان که هیون تسنگ ولایت کان کن را سیاحت نمود به سمت شمال غربی ہند عنان عزیمت خودرا تافت واز راه جنگل بزرگی که پر از حیوان وحشی ودزد بود بملک مہاشترا رفت - مساحت دوران ملک یکہزار میل بود وزمینش خصب وبه قاعده زراعت می شد واہل ملک امین وسخت وکینه ور بودند شاه ایشان از قوم شتریا بود وپولی کیسن نام داشت - راجهٔ قنوج سیلا دتیا با لشکر زیاد به پولی کیسن حمله کرد ولی شکست خورد - در سرحد مشرقی ملک مہاراشترا غارهای مشہور اجانتا واقع بودند -

کالوکیای غربی دراواخر قرن پنجم میلاد مسیح قوم کالوکیای راجپوت قوت گرفت وبرا کن ملکی که مابین رود نربدا وکرشنا واقع است حکومت می نمود دراواسط قرن ہفتم شیرازهٔ اتحاد قوم مذکور گسیخت وشعبه غربی ان خانواده[2] در ولایت کان کن ومہاشترا حکومت می کرد

---

[1] جمعیت - آبادی -

[2] خانواده - خاندان -

پای تخت ان کلیان بود و شعبه مشرقی ان در مشرق دکن
و پای تخت شان راجه ماهندری هیون تسنگ ذکر می کند
که بانی خاندان سلطنت کلیان پولی کیسن بود۔ معلوم میشود
که او یکی از سپاهیان مشهور و بزرگ بود۔ قوم کاکن و کوسالا
و کلنگا را تابع کرد و قوم پالوا را عقب نشانید بطوری که
قوم مذکور درمیان دیوار کانچی که پای تخت ان بود پناه
گرفت و نوهٔ اش وینا یدیتا قوت قوم پالوا را تباه کرده کانچی
را در تصرف خود آورد در وسط قرن هشتم قوم راشتراکوتا بزرگی
ان خانواده را برباد داد ولی در ۹۷۳ میلادی قوم مذکور دوباره
به قوت رسید و با شکوه و سولت حکومت کرد تا اینکه در
سال ۱۱۸۷ بهیلاما پادشاه اول خانوادهٔ دوم یاداوا آن
را تباه کرد۔

قوم یاداوا بهیلاما بعد از گرفتن کلیان دیوگری را پای
تخت خود قرار داد و نوه اش سنگانا بهد جای کاکتیا را
را شکست داده ملک وی را ملحق به سلطنت خود کرد و در زمان
حکومت جانشینان بهیلاما سلطان کولا تابع قوم یاداوا شد
و ولایت اکان کن به ملک یاداوا ملحق گردید۔ رام چندر یعنی
راجه رام دیو پادشاه ششم این خانواده که علاء الدین
خلجی از حملهٔ ناگهانی وی را شکست داده بود در ۱۲۷۱ سم
بر سریر سلطنت جلوس نمود۔

کالوکیای مشرقی شعبه مشرقی کالوکیا هم چندین مرتبه
انقلاب دید و پیوسته جد و جهد می
نمود که خود را بزرگ بسازد تا اینکه سلطنتش از جهت

وصلت[۱] بدست راجندره کولا رفت که در آن زمینی که در ساحل کاوری تا شمال ان واقع بود سلطنت می کرد۔ در اواخر قرن دهم میلادی یک ایل راجپوت دیگر که بلالا نام داشت در میسور قوت گرفت و در قرن دوازدهم وفتیکه ویرا بلالا حکومت میکرد حصهٔ بزرگ مملکت کالوکیا در این سلطنت شامل بود ولی قوم با داوا در زمان حکومت جانشین ویرا بلالا خیلی از زمین اورا گرفت۔

کاکاتیای ورنگل

در اواخر قرن یازدهم خانوادهٔ کاکاتیا که در ورنگل می ماند اهمیت پیدا کرد و در قرن دوازدهم میلادی مملکت جنوبی سلاطین کالوکیای شرقی را فتح کرد و به سرکردگی پراتاپارورا خانوادهٔ مذکور خیلے قوت گرفت و میگویند که در قرن دیگر حاکم تمام جنوبی هند بود۔

باب دوم

حملهٔ ابتدائی مسلمانان

اولین حملهٔ مسلمانان به دکن در ۱۲۹۴ء میلادی واقع شد۔ علاءالدین برادر زادهٔ جلال الدین خیلجی پادشاهِ دہلی با هشت هزار سوار بقصد حملهٔ دکن از کاره که در ساحل جمنا واقع شده است روانه شد۔ از راه جنگل دندیا راه برار و ایلچپور را پیش گرفت و در اینجا کسی با او مزاحمت نکرد چون چنان شهرت داد که با عموی خویش

[۱] وصلت عروسی۔

نزاع کردہ در تجسس کار برآمدہ است بالاخرہ بیش دیوگری
کہ دارالسلطنہ مہاراشترا بود ظاہر شد راجہ رام دیو کہ
برای مدافعت خصم ہیچ تدارک نہ نمودہ بود بہ یکی از قلعہ ہای
خود پناہ برد و شہر در دست دشمن افتادہ غارت گردید از منتشر
شدن این خبر کہ افواجی کہ ہمراہ علاء الدین آمدہ است صرف
مقدمۃ الجیش ان افواج بزرگ شاہ است کہ در عقب میآید
راجہ رام دیو ہوش خود را باختہ برای صلح آمادہ گردید۔ وقتیکہ
گفتگوی صلح جاری بود پسر راجہ لشکر جمع کردہ بر علاء الدین
حملہ نمود ولی شکست خورد و رام دیو بدادن ایلچپور و توابع
ان و نیز دادن خراج بزرگی کہ مشتمل بر زر و جواہر بود تن در داد

لشکرکشی بہ ورنگل

علاء الدین عمویش را بقتل رسانیدہ
بر سریر سلطنت متمکن گشت۔ و در
سال ۳۰۳ا ۱۳۰۳ء راجۂ اریسہ از ترقی روزافزون ہمسایۂ خود
تلنگانہ ترسیدہ علاء الدین را وادا[1] داشت کہ از راہ بنگال
برای فتح ورنگل کہ دارالسلطنۂ تلنگانہ بود رہ سپار شد ولیکن
در حملہ کامیابی و فیروزمندی دست نداد۔ بعد از گذشتن
چہار سال راجہ رام دیو ردی از اطاعت پیچیدہ از دادن خراج
انکار کرد باز فوج جیبی بسرکردگی ملک کافور کہ یکی از بندگان شاہ
بود و بواسطہ تفقد و ملاطفتش بہ معارج اعتلا و منصب بزرگ
رسید برخلاف راجۂ مذکور فرستادہ شد۔ او پیش از رسیدن
بہ دیوگری حصۂ بزرگ مہاراشترا را گرفت و از ان فتوحات

[1] وادا داشتن۔ آمادہ کرنا

راجہ رام دیو چنان خائف گردید کہ از قلعہ خود بیرون آمدہ برای رفتن دہلی باملک کافور تن درداد۔ وقتیکہ در انجا رسید ملاطفت ملوکانہ بر او مبذول گردید و بالقب شہنشاہی باز برای فرمان فرمائی دیوگری بحیثیت یکی از باجگذاران فرستادہ شد از ان زمان رام دیو ہیچ وقت سر خود را از آستانہ اطاعت برنتابید۔

لشکرکشی دوم بہ ورنگل

وقتیکہ ملک کافور از دیوگری مراجعت بہ دہلی نمود خبر ناکامی حملۂ اول او بر ورنگل شدہ بود بگوش علاء الدین رسید۔ پادشاہ ملک کافور را برای تلافی ان شکست در سال ۱۳۰۹ء فرستاد او از راہ دیوگری آمدہ حصۂ شمالی تلنگانہ را تاراج کرد بعد از محاصرہ طولانی ورنگل را در تصرف خود آورد و راجہ انجا را مجبور کرد کہ فدیہ[1] دادہ خود را آزاد نماید و خراج ہرسالہ را ہم بدہد۔ راجہ رام دیو در سنہ ۱۳۱۰ء مرد فرزندش پس از مرگ پدر زمام حکومت را بدست گرفتہ از دادن خراج رو در پیچید نتیجہ اش این شد کہ در سنہ ۱۳۱۲ء باز ملک کافور برای جنگیدن با او فرستادہ شد راجہ اسیر و بعد از ان کشتہ شد و مملکتش تا مدگل و رائچور کہ در جنوب واقع بود غارت گردید در سال ۱۳۱۸ء راجہ ہرپالا برادر زن راجہ مذکور بلوی کردہ لشکر مسلمانان ساخلو[2] دیوگری را بیرون کرد۔ قطب الدین مبارک شاہ کہ جانشین علاء الدین بود بذات خود بر او حملہ کردہ وی را

---

[1] فدیہ ۔ اسیر کے ازاد کرنے کی قیمت ۔

[2] ساخلو ۔ گارڈ یا وہ فوج جو ملک میں محافظت کیلئے رکھی جاتی ہے ۔

اسیر نمود بعد از ان وجودش را از صفحهٔ زمین محو ساخت۔

فتوحات غیاث الدین تغلق

بعد از کشته شدن راجه هار پالا خاندان یادادا که یکصد و بیست سال حکمران دیوگری بود به اتمام رسید۔ وقتیکه غیاث الدین تغلق بر سریر سلطنت نشست حالات دکن را در هرج[1] و مرج دید در سال ۱۳۲۱ء پسر بزرگ خود را که اسمش الغ خان بود برای اصلاح امور انجا فرستاد۔ مشارالیه در کارش تا ان وقت که به ورنگل رسید کامیاب بود۔ مدافعین شهر ورنگل را خوب مستحکم کرده بودند ازین جهت محاصرهٔ ان طول کشید۔

اتفاقاً مرض مُسری[2] سختی در میان اردو[3] ظاهر شد۔ چند نفر از صاحب منصبان او با افواج خود رو بفرار نهادند۔ در انوقت که شاهزاده برای مراجعت لشکر خود سعی می نمود راجه مذکور برا و حمله کرده تا دیوگری دنبال نمود دران حمله بسیاری از افواج شاهی کشته شد۔ وقتیکه بعد از چهار ماه از دهلی مدد سپاه رسید او بیدر را فتح نمود و ورنگل را در تصرف خود آورد و راجه مذکور را اسیر نمود به دهلی فرستاد و اسم ورنگل مبدل به سلطان پور گشت و با ان شکست اسم خاندان کاکاتیا از صفحهٔ تاریخ محو گردید۔

الغ خان

وقتیکه علاء الدین از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت

---

[1] هرج و مرج - بے انتظامی۔

[2] مرض مُسری - جو مرض کہ ایک شخص سے دوسرے شخص مین سرایت کرتا ہے۔

[3] اردو - کیمپ۔

الغ خان به لقب محمد تغلق در ۱۳۲۵ء سریر سلطنت را به جلوهٔ خود مزین ساخت و در اوایل حکومتش تا یک مدتی در مملکت هیچ جا آشوبی نه بود و بعد از ان بواسطهٔ ظلم و تلون مزاج شاه اهل ملک مجبوراً یاغی[1] شدند و یکی از ایشان برادر زادهٔ او بود. تغلق تا دکن و تعاقبش نموده وی را گرفت و زنده پوست از بدنش کند. وقتیکه محمد تغلق در ۱۳۳۹ء به دیوگری رسید از مشاهدهٔ آب و هوا و جای انجا اینقدر مجذوب شد که عزم مصمم نمود که ان را پای تخت خود قرار دهد و اسمش را مبدل بدولت آباد نمود. در انجا یک قلعه و منار را که هنوز دیده میشود بنا نهاد و یک راه بزرگی هم که راست به دهلی میرفت ساخت که طولش هفت صد میل بود و بر هر دو طرفش درختها قد کشیده بودند و اهل دهلی را حکم داد که به دیوگری هجرت نمایند دران زمان دهلی یک شهر وسیع بود با ملحقات و توابع ده میل قطر شهر بود و در نواح شهر قلعه ها و قصرها[2] ی پادشاهان قدیم واقع شده بودند و این کار آسان نبود که همه مردمانی که درمیان دیوارهای شهر ساکن بودند جای خود را گذاشته در چنان شهری که مسافت بسیار داشت برای خودشان خانه جدید سازند ولی اهل شهر برحسب فرمان خسروی مجبوراً به انجا هجرت نمودند هزارها بندگان خدا در سفر تلف شدند و باقی ماندگان که بدولت آباد رسیدند بقسمی حالشان تباه بود که باز به دهلی فرستاده شدند و ان تدبیر

---

[1] یاغی شدن ۔ باغی ہونا ۔

[2] قصر ۔ محل ۔

شاه بکلی ناکام گردید ولی باوجود این حال باز اہل دہلی را بدولت آباد فرستاد و مراجعت داد۔
این قضیۂ فاجعہ در زمان قحط واقع شد و در ہمانِ وقت شاہ مثل اینکہ میخواہد اہل دہلی مصیبت زدہ را مسخرہ نماید یکی از دندانہای پوسیدۂ خود را باشکوہ زایدالوصف در زمین دفن نمود و یک مقبرۂ خوشنما بر ان ساخت و این واقعہ در ملکِ بیدر اتفاق افتاد۔

باغی گری بادشاہان کرناتا و تلنگانہ۔

در ۱۳۴۴ء امارت[1] ہندوہا کہ اسم شان کرناتا و تلنگانہ بود علم باغیگری را بر افراشتند و ساحلو مسلمانان انجا را بیرون کردہ مطلق العنان[2] شدند راجۂ کرناتا یک خانوادۂ جدید سلطنت در ویجانگر تشکیل[3] داد و راجۂ تلنگانہ ملک ورنگل را پس گرفت و نیز گولکندہ را مجبور بہ اطاعت نمودہ سلطنت خود را وسعت داد۔

باغیگری در ولایت دولت آباد

در سالِ دوم شورش در ملکِ بیدر ظاہر ظاہر شد ولی ان بزودی مرتفع گشت در ۱۳۴۶ء چند نفر از انہا یک علم باغیگری را در ملک گجرات بر افراشتہ بودند در دکن پناہ گرفتند وقتیکہ خبر پناہ گرفتن انہا بگوش

[1] امارت۔ ریاست۔
[2] مطلق العنان۔ آزاد ہو جانا
[3] تشکیل دادن۔ ساختن۔

شاه رسید فرمان خسروی شرف صدور یافت ان اعیان و معززان ملک راکه یاغیها را پناه داده بودند اسیر نمایند ولی اوشان ازانجا فرار کرده بلوی نمودند و اسمٰعیل خان راکه یکی از سرداران افغان بود شاه خود ساختند محمد تغلق به سمت جنوب لشکرکشی نموده یاغیها را شکست داد و پس از ان ایشان را مجبور به مراجعت به قلعهٔ دولت آباد نمود - و قتیکه او قلعه مذکور را محاصره می نمود بجهت شنیدن خبر شورش گجرات از محاصره دست کشید - در وقت مراجعت محمد تغلق مردم همه بُنهٔ[۱] و فیلهای وی را غارت کردند و بعد ازان حسن کنگو اعانت عسکری از اسماعیل خان و راجه تلنگانه یافته لشکرکشی به عماد الملک والی دکن که داماد شاه بود نمود و او را شکست داده بقتل رسانید پس ازان واقعه اسماعیل خان از سلطنت دست برداشت و بجای او حسن کنگو برای حکمرانی ان سامان منتخب شد - مشار الیه خانوادهٔ بهمنی را تشکیل داد و برای خود لقب علاء الدین اختیار نمود

تاریخهای عمده

درسال ۱۲۹۴ میلادی علاء الدین حمله به دکن نمود -
درسال ۱۳۰۳ م لشکرکشی اول به ورنگل واقع شد -
درسال ۱۳۰۷ م راجه رام دیو دیوگری یاغی گشت
درسال ۱۳۰۹ م حملهٔ دوم به ورنگل شد -
درسال ۱۳۱۸ م سلطنت خانوادهٔ یادادر دیوگری خاتمه یافت -

---

[۱] بنه - سامان - مال و اسباب -

در سال ۱۳۴۴ م - شاهان کارناتا و تلنگانه یاغی شدند -
در سال ۱۳۴۶ م اہل دیوگیری (دولت آباد) بلوی کردند -

باب سوم

(۵)

سلطنت بہمنی

حسن کنگو در اوایل عمر نوکر یک برہمن منجم دہلی بود آقایش امانت او را خیلی پسندیده وی را منظور نظر شاه گردانید و آخر الامر حسن کنگو بواسطه مراحم والا سلطنت محمد تغلق به منصب سرداری عسکر رسید - وقتیکه اورا در ۱۳۴۷ء در دکن بنیاد سلطنت خود را نہاد به یادگار تفقد آقای خودش که برہمن بود لقب بہمنی برای خود اختیار کرد - مملکتش از ملک برار تا کرشنا و از دریای مغرب تا تلنگانه مشرق کشیده شده بود گلبرگه را پایه تخت خود ساخت و اسمش را احسن آباد نہاد - حسن کنگو در ۱۳۵۸ م از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت و فرزندش که محمد نام داشت بر سریر سلطنت جلوه نمود - در اوایل حکومت خود لشکرکشی بر راجه تلنگانه نمود و راجه قلعه گولکنده و نیز خزانه خود را که مشتمل بر ہشتاد کرور[1] روپیه بود باو داده صلح نمود - بعد ازان بلا فاصله محمد از پادشاه و یجانگر طلبگار پول[2] شد ولی راجه مذکور بجای اینکه پول بدہد لشکری را که مشتمل بر سی ہزار سوار و صد ہزار پیاده و سه ہزار فیل بود برای

---

[1] فارسی زبان مین پانچ لاکھ کو ایک کرور کہتے ہین - [2] پول - روپیه پیسه

جنگیدن با او بطرف شط کرشنا فرستاد و شهر مدگل را فتح کرد و همه جمعیت انجا را بقتل رسانید. ولی همینکه محمد از رود تنگابهادر را عبور کرد راجه رو بفرار نهاد درحالیکه اردوی خویش را با هشتاد هزار مرد و زن و بچه گذاشت محمد انها را قتل عام نموده راه ادونی را پیش[1] گرفت و از انجا لشکرکشی به ویجانگر نمود. و بعد از محاصره ایک ماه ان شهر موافق خواهش راجه با وی صلح کرده به گلبرگه مراجعت نمود در جنگ ۱۳۶۶ء کرناتک مکرر بتاراج رفت و متجاوز از نیم ملیون هندو تلف شدند. در سال ۱۳۷۵ء محمد وفات یافت و فرزندش مجاهد شاه جانشین پدر شد میگویند که وی خوشگل ترین سلاطین ان خانواده بود و نیز جراتی تمام داشت مجاهد شاه لشکرکشی به ویجانگر نمود که قلعه مستحکم بانکاپور را که سمت جنوب دهاروار واقع است در تصرف خود بیاورد. و بعد از ان که کامرانی های متعدد باو دست داد و تا شش ماه راجه را از جائی به جائی دنبال میکرد تقریباً شصت هزار نفر را که اغلب زنها بودند اسیر نموده لشکر خود را برگرداند در سال ۱۳۷۸ء در راه به دست عمویش که داود نام داشت بقتل رسید و فیروز فرزند قاتل مجاهد شاه در سال ۱۳۹۷ء بر سریر سلطنت نشست او کمالات بسیار و همت بے حد داشت و یک رصدخانه ساخت و نیز کشتیهای تجارتی تشکیل داد. به تجار فرمان خسروی چنان شرف صدور یافت

---

[1] پیش گرفتن - اختیار کرنا

که بهر بندری که برای تجارت میروند اگر زن خیلی خوشگل و مردم بسیار عالم و باهنر را بیابند انها را از انجا نزد شاه بیاورند و میگویند که در حرم او خوشگلهای سیزده ملت موجود بودند و باهر کدام از ایشان شاه بزبان خود او تکلم می نمود فیروز در هر چهار روز شانزده صفحه قران از دست خود مینوشت داو در حکومت بیست و پنج ساله اش بیست و چهار جنگ نمود اولین جنگ فیروزشاه از تحریک راجۀ ویجانگر شد زیرا که راجۀ مذکور برای پس گرفتن مدگل و رایچور که در دوآب رایچور واقع بودند سعی می نمود واین دوآب رایچور سبب جنگ دائمی میان ان دو سلطنت بود- یک قاضی و چند نفر از دوستان او شکلهای خود را تغییر داده مثل دختر های رقاصه خود شان را جلوه دادند و پیش فرزند راجه رفتند و رقص باشمشیر نمودند و دران بهانه همان تیغ های خود شان را در سینۀ شاهزاده فرو بردند وقتیکه این بلیه فاجعه بر راجه روی نمود در همان ساعت لشکر اسلام بر راجه شبخون زد و راجه رو بفرار نهاد واین جنگ راجه را بدادن صد و بیست کرور روپیه مجبور ساخت فیروز در جنگ دوم بانکیپور را گرفت وشصت هزار دشمن را اسیر نمود- راجه انجا خزانۀ بزرگی به شاه تسلیم نمود ونیز داخل حصار دارالسلطنۀ خود دشمن خود را راه داد- بعد جنگ های دیگر شد ولی خصوصا ان جنگها که در اواخر سلطنت فیروز واقع گردیدند باعث تباهی مسلمانان شدند و عاقبت الامر هندوها چندین شهر را باز در تصرف خود آوردند مساجد مسلمانان را با خاک برابر کردند وان قدر از

اہلِ اسلام بدست ہندوہا تلف شدند کہ از سرہای انہا سکو[۱] ساختہ شد۔ بواسطہ ان بدبختی ہا فیروز زود مرد و بعد از وفات او در سال ۱۴۲۲ م برادرش احمدشاہ بر سریرِ سلطنت جلوس نمود۔

احمدشاہ اول

احمدشاہ بلافاصلہ برای پس گرفتن ان ممالکی کہ برادرش از دست دادہ بود اقدام بہ جنگ نمود و با افواج بزرگ از رود تنگا بدرا عبور کرد و با سنگدلی بےرحمانہ در ہر سمت ہندوہا را دنبال نمود۔ وقتیکہ عدد کشتہ ہا بہ بیست ہزار میرسید موقتاً توقف از قتل و غارت نمودہ جشن ترتیب میداد و آخرالامر راجہ را بدادن خراج باقی ماندہ مجبور ساخت و بعد از ان لشکرکشی بہ تلنگانہ نمود و ورنگل را فتح کرد و ہمہ بت خانہا را خراب کردہ با سنگ و چوب شان مساجد ساخت پس از ان جنگ عنانِ عزیمت را بطرف شمال تافت و در زمین بیدر شہر نوی تشکیل داد و اسمش را احمدآباد بیدر نہاد و با امارتِ مالوا و برار ہم جنگ نمود و فاتش در ۱۴۳۵ م اتفاق افتاد۔

علاءالدین دوم

فرزندش علاءالدین جای پدر را گرفت در اوایل حکومتش جنگی کہ در ان کامرانی و فیروزمندی باو دست داد با امارت ویجانگر نمود و بعد از ان حملہ بہ خاندیش کرد و دارالسلطنۂ ان برہانپور را در تصرف خود آورد و قصرہای انجا را با خاک برابر کرد۔ از ان فتوحات مسلسل شمشیر اسلام دیوراج کہ راجۂ ویجانگر بود توقف کردہ

---

[۱] سکو چبوترہ۔

مجلس مشورت منعقد نمود - چند نفر از اہل مجلس ان ہمہ شکست و تباہی ہندو ہا را نسبت بہ غضب خدا دادند و بعض دیگر بقضا و قدر و بعضی از ایشان گفتند کہ شکست ہندو ہا بواسطہ کامل بودن مسلمانان در ہنر تیر اندازی و سواری بود - دیو راج رای آخر را پسندیدہ دو ہزار از اہل اسلام را کہ تیر انداز بودند ملازم خود ساخت و بہ علاوہ ایشان شصت ہزار تیر انداز دیگر ہم بودند کہ خودش داشت و در ۱۲۴۳م کہ با ان عسکر خود لشکر کشی بہ سلطنت بہمنی نمود - مدگل را محاصرہ کردہ و ان مملکت را تا حد ساغر و بیجاپور غارت کرد اگرچہ در اوایل ان جنگ کامرانی با و دست داد اما بعد ازآن اتفاقاً مجبور شد کہ با علاء الدین صلح بہ نماید و بدادن خراج سالانہ تن[۱] دردادہ - در سال ۱۲۵۷م علاء الدین وفات کرد -

ہمایون فرزند احمد شاہ ہمایون جانشین پدر شد - او ظالم و خونخوار بود و وقتیکہ شراب خوردہ بہ نیم کست[۲] خود دراز کشیدہ بود جمعی از ملازمانش اورا بقتل رسانیدند و پس ازان محمد شاہ دوم کہ نہ سالہ بود سریر آرای سلطنت گردید و در زمان طفولیت او امور مملکت در دست مادرش و یکی از وزرای ملک کہ محمود غوان نام داشت بود - وزیر مذکور لشکر کشی بہ کان کن نمودہ ان را در تصرف خود آورد - از راجہ و یجا نگر گوا را ہم گرفت و بعد ازان با افواج خود بہ سمت اریسا رہسپار گشت و کاندا پلی و راجا ماہندری را ملحق بہ سلطنت بہمنی

---

[۱] تن در دادن - راضی ہوجانا - [۲] نیم کست - کوچ -

نمود. راجه انجا دران زمانی که قحط ملک را فرا گرفته بود
سعی کرد که ان ولایات از دست رفته را باز بگیرد ولی محمود
معجلاً لشکر کشی بر او نموده وی را شکست داد و مسولی پتام را گرفت
محمد شاه که دران جنگ همراه بود کیفیت بتخانهٔ کانجیورام را
شنید که دیوارها و سقفش از طلا ساخته شده است و بزودی
با شش هزار سواره به ان سامان شتافت و بتکدهٔ مزبور را
در تصرف خود آورد و بیش ازان که کسی برای نجات ان بیاید
همه مال انجا را غارت نمود.

محمود غوان | محمود غوان نه صرف یک سردار بزرگی بود بلکه
وزیر کامل و صاحب فراست هم بود. در ریاست
او مملکت به حد اعلای وسعت رسید و ان از کان کن
مسولی پتام و از طرف دیگر از رود نربادہ تا رود کرشنا کشیده
شده بود. محمود مملکت را به هشت ولایت تقسیم کرد و نیز اقتدار
والیان ولایت را کم نمود و چندین اصلاحات دیگر را هم
در نظم و نسق حکومت داخل کرد. از جهت ان اصلاحات
بسیار مردمان مقتدر از او متنفر شدند و در سال ۱۴۸۱م مخالف
او باهم ساخته سرش را بریدند و تهمتی که به او زده بودند
این بود که او با پادشاه اریسا مکاتبهٔ[۱] خیانت کارانه داشت.
ان واقعه فاجعه را متجاوز از یک سال هم نگذشته بود که محمد شاه
دوم ندای اجل را لبیک گفت.

محمود شاه دوم | در سال ۱۴۸۲ فرزندش محمود ثانی بر تخت

[۱] مکاتبه = خط و کتابت.

سلطنت جلوس نمود اگرچه سی و هفت سال حکومت کرد ولی شاه اسمی[1] بود والیانِ ولایت متوالی[2] هم علم یاغیگری را برافراشتند۔ واز استانۂ اطاعت سرتافتند۔

درہم شکستن سلطنت بہمنی

یوسف عادل شاہ کہ پسر خواندہ[3] محمود غوان و ترک بود لقب شاہی برای خود اختیار کرد و در ۱۴۸۹ م در ولایت بیجاپور خاندانِ سلطنت عادل شاہی را تاسیس نمود حسین بہری ہندوی جدید الاسلام کہ باعث جوانمرگی محمود غوان شدہ بود بفرمان محمود شاہ دوم کشتہ شد و فرزندش احمد خبر قتل پدر را شنیدہ باغی گشت و در ۱۴۹۰ م در ولایت احمدنگر سلطنت جدیدی تشکیل نمود و در ۱۴۸۴ م عماد الملک والی برار خود را مستقل[4] اعلان داد۔ قاسم برید کہ بجای غوان وزیر شدہ بود در سال ۱۴۹۲ م در بیدر سلطنت برید شاہی را تاسیس نمود۔ در آخر قطب قلی کہ حاکم گولکندہ بود سلطنتی جدیدی برپا ساخت کہ منسوب بہ اسم خودش سلطنت قطب شاہی است وان در سال ۱۵۱۲ م واقع شد۔

تاریخہای عمدہ

---

[1] اسمی برائے نام

[2] متوالی۔ پے درپے

[3] پسر خواندہ۔ متبنیٰ۔

[4] مستقل خود مختار۔

(۱) درسال ۱۳۴۷م حسن گنگو سلطنت بهمنی را تشکیل داد
(۲) درسال ۱۴۸۹م سلطنت عادل شاهی در بیجاپور تاسیس یافت
(۳) درسال ۱۴۹۰م سلطنت احمدنگر قایم شد
(۴) درسال ۱۴۹۲م سلطنت بریدشاهی در بیدر پیدا گشت.
(۵) درسال ۱۵۱۲م سلطنت قطب شاهی در گولکنده برپا گردید.

باب چهارم

(ب)

سلطنتهای دکن

بعد از تقسیم شدن سلطنت بهمنی پنج امارت در دکن حادث شد و شاید از میان انها بیدر کوچکترین بود و حدود ان درست معین نشده و این را هم کسے نمی داند که در کدام وقت ان امارت از صفحهٔ عالم مرتفع گشت دو والی اول خاندان بریدشاهی به حیثیت نمایندهٔ پادشاهان سلطنت بهمنی ادعای حکومت نمودند و سوم این خاندان اول شخصی بود که برای خود لقب سلطان اختیار کرد و پادشاه هفتم ان خاندان در سنه ۱۶۰۹م حکومت می نمود.

حکومت برار

حد مملکت عماد شاهی برار در شمال کوهستان اینجا دری بود و جنوب گوداوری. و درطرف مغرب از دامنهٔ احمدنگر و خاندیش شروع شده مشرقش تا به ناگپور منتهی می شد. صرف سه پادشاه بران سلطنت فرمانروائی کامل نمودند. وقتیکه پادشاهِ چهارم ان خانواده به تخت سلطنت نشست به حد بلوغ نرسیده بود و نزیرش سلطنت را غصب نمود و در سنه ۱۵۷۲م حکومت مذکور در مملکت احمدنگر تحلیل رفت

گولکنده انکس که سلطنت خانوادهٔ قطب شاهی را در گولکنده تاسیس نمود یک ترک بود و خود سی سال حکومت کرد. وقت مرگ او مملکتش از گوداوری تا کرشنا کشیده شد و خاکی که او از بهمنی ها و وجیانگری ها گرفت داخل نصف مغربی مملکتش بود و نصف مشرقی را از راجه های تلنگانه گرفته. سلطان قلی ور عمر نود سالگی از دست فرزندش کشته شد وان پادشاهِ نو هفت سال حکومت نمود و پادشاه سوم بعد از آنکه هفت ماه سلطنت کرد در طفولیت مرد و ابراهیم قلی جایش را گرفت در اوایل حکومت سی ساله او مملکت از وجیانگر و پادشاهان بیجاپور و بیدر در زحمت افتاد ان سلاطین را وزیر ابراهیم که جاگا دیو نام داشت محرک شد و او اخر سالهای حکومت او در فتح راجه ماهندری و ملکی که در سمت شمال رود گوداوری تا شیکاکول بود گذشت و ممالک مذکوره را از دست هندوها گرفت. جانشین ابراهیم محمد قلی هم ملک را بیشتر وسعت داد. ولایات گندی کوتا و کاداپا و دیگر ملحقات و توابع را هم تا رود پنار به سلطنت خود ملحق ساخت همین پادشاه بنیاد شهر حیدرآباد را نهاد و دار السلطنهٔ خود را از گولکنده بان ساتان[1] منتقل نمود.

دربیان سلطنت بیجاپور مانند امارات دیگر دکن یوسف عادل شاه هم ولایاتی را از سلطنت های همسایهٔ خود فتح کرده ملحق به مملکت خود نمود انگاه که پادشاهٔ مذکور ندای اجل را لبیک گفت ملکی که برای جانشین خود گذاشت حدِ شمالیش رود نیرا و حدِ جنوبیش تنگابهادرا و حدِ

[1] ساتان ۔ طرف سمت

مغربیش دریا و حدِ مشرقیش بیما و کرشنا بود- یوسف عادل شاه یک اغتشاش[51] ابدی را وصیت نمود زیرا که در او ایل حکومت خود مذهب شیعه را مذهب سلطنت خود اعلان داده بود و بجهت ان اہل ملک بسیار دل تنگ شدند و نیز سلاطین ہمسایہ اش باہم ساختہ با او جنگیدند اما یوسف عادل شاه از تدابیرِ زیرکانہ و عزم راسخ ملک خود را تحفظ نمود اما جانشینان وی بہ قدر او زیرک و مدبر نبودند از خیالات واہی یا انتقام از خصم ہای خود مملکت را پر از احزاب مختلفہ ساختند و خود شان ہر وقت بیک حزب ملحق می شدند و ان حزبہا تشنۂ خون یک دیگر بودند ما بین ایشان و سلاطین احمد نگر قتال و جدال دائمی بود زیرا کہ می خواستند شولاپور و چند ولایت دیگری را کہ بر ساحل رود بیما بود در تصرف خود بیاورند-

سلطنت احمد نگر پیشتر نوشتہ شد پدر آنکس کہ سلطنت خاندانِ نظام شاہی را در احمد نگر تشکیل داد یک برہمن جدید الاسلام بود- عجب این است کہ چند نفر از پادشاہانِ احمد نگر ادعای دہ پاتری را کہ در برار واقع است با قوت شمشیر نمودند زیرا کہ در انجا اجدادِ برہمن ایشان مستوفیان[52] ارثی بودند- برہان پادشاہِ دوم ان خاندان خیلی مدارا با مذہب دیگری می نمود و برہمنی را صدر اعظم خود مقرر کرد ولی مانند یوسف عادل پادشاہِ بیجاپور او ہم خود را شیعہ

[51] اغتشاش- شورش

[52] مستوفی- محاسب-

اعلان داده خطای فاحش نمود ونتیجه اش همان شد که امارت همسایه اش بخلاف او باهم ساختند۔ سربازهای استیجاری خارجه میران حسین راکه پادشاه پنجم انخاندان بود بقتل رسانیدند باآنکه سربازهای مذکور ملازم وی بودند۔ قاتل ها را قتل عام کردند و بانه مذهب سنی را مذهب حکومت قرار دادند ولی در زمان شاه ششم اسمعیل سنی ها باهم افتادند بجهت این که وزیر اعظم مقتدر پادشاه خود را از مذهب جدید مهدوی اعلان داد آخر الامر ان نزاع های مذهبی قوۀ حکومت را به قدری کم نمود که مقاومت حمله های دشمن خارجه ممکن نبود و در سنہ ۱۵۶۳ء رام راج راجه ویجانگر با پادشاه بیجاپور ساخته دار الحکومه احمدنگر را محاصره نمود و نیز پادشاه هم در انجا حاضر بود خصم او را مجبور کرد که التماس صلح بکند قریب سی و پنج سال بعد ازان سلطنت مذکور مکرر در مذلت شکست افتاد و نتیجه اش این شد که امارت احمدنگر مجبور به اطاعت بهادر شاه پادشاه گجرات گردید و ان اطاعت برای احمدنگر در جنگهای برار مفید واقع شد در سنہ ۱۵۷۲ء ولایت مذکور ملحق به سلطنت احمدنگر شد۔ و قتیکه سلطنت نظام شاهی خیلی سرسبز بود ولایت اورنگ اباد حال و تمام زمین غربی برار را دارا بود و نیز یک قطعه زمین ساحلی داشت که میان خاک گجرات و بیجاپور واقع بود۔

سلطنت ویجانگر امارت هندوی ویجانگر در جنوب سه امارت مذکور واقع بود۔ و قتیکه شاهان بلالہ میسور

سنہ ۵ سرباز ہائے استجاری۔ وہ سپاہی جو غیر قوم کے ہوں۔

شکست یافتند ان از کتم عدم بوجود آمد۔ امارت مذکور تا متجاوز
از دویست سال رو به معراج ترقی داشت۔ دو طرف مملکت
دریا بود و بجهت داشتن شصت بندر تجارتی مالیاتش بسیار
بود۔ و راجه انجا میتوانست لشکر از امارت همسایه اش بیشتر
داشته باشد در اواسط قرن شانزدهم میلادی رام راج
که شاه وقت بود لشکر کشی به امارت بیجاپور نمود و بسیار از ولایت
ان را در تصرف خود آورد و نیز حمله به تلنگانه نمود و دار السلطنه
ان ورنگل را محاصره کرد و راجه انجا را مجبور کرد که حصهٔ بزرگی
از ملک خود را تسلیم نماید ولی ان همه کامیابی و فتحمندی راجهٔ
مذکور امارت بیجاپور و گولکنده و احمدنگر و بیدر را خائف گردانید
و انها عزم مصمم نمودند که اختلاف باهمی را فراموش کرده بخلاف
وبیجانگر باهم بسازند و کم کم به جنگ مابین مذهب اسلام و مذهب
هندو منجر شد۔ رام راج که ان وقت هفتاد ساله بود همهٔ جگنداران
هندوی خود را برای اعانت خود طلبید و انها تا سراندیب بودند
و فوج جسیمی را که مشتمل بر هفتاد هزار سواره و نود هزار پیاده با
دو هزار فیل و یک هزار عرادهٔ توپ بود جمع کرد و سلاطین اسلام
هم تقریبًا همان قدر لشکر به میدان رزم آوردند و در روز چهارم برج
دلو ۱۵۶۵ء م جنگ بزرگی بر کنار رهای کرشنا نزدیک تالیکوتا
واقع شد و طرفین جنگ بسیار سختی نمودند بالاخره هندوها شکست
فاحش خوردند و راجهٔ اوشان اسیر شد و دوران جنگ یک لک از
هندوها تلف شدند۔ پس ازان راجه را کشتند و میگویند که
تا دویست سال سر او را به یادگار جنگ هر سال نمایش
می دادند و ان نمایش در بیجاپور می شد بجهت ان شکست

قوهٔ ہندوہا کلی در دکن شکستہ شد ولی فاتحین فائدہ از آن نبردند چون خطر عمومی رفع شد باز اختلاف باہمی شان ظاہر گشت وہمین اختلاف اوشان را نگذاشت کہ فائدہ بہ برند ونتیجہ اش این شد کہ ملک در دست خوانین[1] کوچک افتاد وپارہ پارہ گردیدہ بہ اربابیہای[2] کوچک منقسم شد۔

تواریخ مہمہ

در ۱۵۷۴ء برار ملحق بہ امارت احمدنگر گردید
در ۱۵۶۵ء جنگ تالیکوٹا واقع شد۔

باب پنجم
(۵)

فتوحات مغولہا

باز سلاطین اسلام باہم جنگیدند وہر یکی از ایشان می خواست کہ حتی الامکان وسعت ملک ہمسایہ اش را کم بکند وہر سال دہ ہای آباد را غارت می کردند یا انہا را آتش می زدند۔ بجہت ان اغتشاش کہ در دکن بود اکبر شہنشاہ ہند کہ مدتہا منتظر بود موقعی یافت کہ در امور انجا مداخلہ کردہ فتوحات خود را توسیع دہد در ۱۵۸۶ء برہان برادر مرتضی نظام شاہ کہ پادشاہ چہارم احمدنگر بود خواہش ازوی نمود کہ مدد کند تا برہان بتواند برادر بی عقل را تابع خود سازد۔ اکبر فوجی را

[1] خوانین۔ امراء۔

[2] اربابی۔ زمینداری

از مالوا فرستاد ولی کامیابی باو دست نداد هشت سال بعد برهان شاه که در گرفتن تخت احمدنگر کامیاب شده بود از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت وان وقت فرزندش بهادرشاه به حد بلوغ نرسیده بود به جهت همین چهار مدعی سلطنت پیدا شدند و هریکی از ایشان اماده بود که با قوت شمشیر ادعای خود را ثابت بنماید یکی از ایشان که پای تخت را در دست داشت از شهنشاه مغول اعانت عسکری خواست و شاهزاده مراد که فرزند شهنشاه اکبر بود از گجرات به ان سامان شتافت و خانخانان هم از مالوا- هر دو لشکر نزدیک احمدنگر باهم متصل شدند و لشکرگاه ایشان چند میل از دارالحکومه فاصله داشت ولی پیش از رسیدن شان به دارالسلطنه حزبی که اعتماد بر اعانت عسکر مغول داشت دارالسلطنه را از دست داد و چاندبی بی ان را در تصرف خود آورد-

چاند بی بی

چاند بی بی شاهزاده خانم احمدنگر یکی از زنهای حکمران مشهور هند بود و در ۱۵۶۷ م با عادل شاه ملک بیجاپور عروسی کرد و ان وصلت بجهت این شد که ان اتحاد مسلمانان که بر خلاف وجیانگر شده بود مستحکم گردد- وقتیکه عادل شاه فوت شد چاند بی بی مراجعت به احمدنگر نمود و چون دران زمان پسر برادرش بهادرشاه طفل بود او بحیثیت نائب شاه حکومت می نمود- وقتیکه افواج مغول انجا رسید چاند بی بی مابین بیجاپور و سردارانی که از حزبهای مختلف و در احمدنگر بودند صلح داد و به قدری به مقصود خود نایل[۱] گردید

۱ه نایل شدن -کامیاب ہونا-

که وقتیکه سرداران برای اعانت او به افواج بیجاپور ملحق می شدند یک حبشی صف لشکر مغول را شکسته خود را به دارالسلطنه رسانید و بواسطه ان واقعات شاهزاده سراسیمه گشته مجبور شد که شهر را محاصره بنماید - دو مرتبه شاهزاده مراد نقب زد و مدافعین بر نقب او نقب زدند و تدبیرش فائده نه بخشید ولی از نقب سوم که محاصرین زدند اثری بخشیده شد و سوراخ بزرگی در دیوار قلعه انداخت و نیز مردمانی را که در حصار قلعه همان جا مشغول نقب زدن بودند سوزاند - بواسطه ان کامیابی خصم مدافعین قلعه بقدری خائف شدند که نزدیک بود جای خود را گذاشته فرار بنمایند و راه باز شده را برای محاصرین بگذارند ولی چاند بی بی کاملاً مسلح شده شمشیر در دست خود گرفته به انجا شتافت و مردم را برای انجام دادن وظیفه خود شان طلبید درحالیکه صورت او در نقاب مستور[1] بود و حضور و استغاثهٔ او در انجا بقدری در ساخلو قلعه موثر شد که باوجود آنکه دشمن میتوانست همه طور ضرر برساند نرسانید و شبانه فرار کرد و روز دیگر سوراخی را که در دیوار قلعه بود درست کردند آنگاه اعانت عسکری از بیجاپور هم رسید - آخر الامر چاند بی بی درین خیال افتاد که ایا تا چه مدت او می تواند اعتماد بر وفاداری متحدین باخود بکند پس شرایط صلح شاهزاده مراد را قبول کرد و ولایت برار را تسلیم به شهنشاه هند نمود - در همان سال بعد از ان واقعه وزیر چاند بی بی محمد خان بر خلاف او مکر کرد و از شاهزاده مراد

---

[1] مستور = پوشیده

اعانت عسکری خواست۔ شاہزادۂ مذکور با پادشاه خاندیش که باجگذار اکبر بود متحد شده با افواج جسیمی به ان سامان روان شد۔ دران وقت امارت بیجاپور و گولکنده طرفدار سلطنت احمدنگر شدند و جنگ سخت تا دو روز بر کنار رود گوداوری واقع گردید ولی هر دو طرف ادعای فتح نمودند و مزید بران رنجشی مابین شاهزاده مراد و خانخانان پیدا شد و ابوالفضل درعوض شاهزادۂ مذکور سردار عسکر گردید۔ در اواسط ۱۵۹۹ء اکبر هم به انجا رسید و پیش از رسیدن او به رود نربدا دولت آباد وقلعه های دیگر تلهار[۱] را مغول ها گرفته بودند و چون اکبر به رودتاپتی رسید عسکری را بسرکردگی شاهزاده دانیال و خان خانان برای حمله به احمدنگر فرستاد و دران وقت هرج و مرج در در امارت مذکور پیدا شده بود همان سردار حبشی که برای اعانت چاند بی بی در محاصرۂ اول آمده بود حالا در امحاصره می نمود و همینکه مغول ها رسیدند رو بفرار نهاد۔ اشکالات دیگر هم مانع از مزاحمت مغول ها شد از این جهت چاند بی بی برای خود مفید خیال کرد که گفتگوی صلح بنماید۔ وقتیکه ان گفتگو جاری بود چند نفر از افواج او به اشارۂ خصمهایش حمله بر اطاق او نموده وی را بقتل رسانیدند۔ ولی برای ان خیانت ازان سربازها انتقام سخت گرفته شد۔ در مدت قلیلی سوراخ در دیوارهای قلعه انداختند و مغول ها ازان راه در شهر داخل شدند و مدافعین را قتل عام نمودند و ان پادشاه نوجوان

---

[۱] تلها- ٹیلے۔

راکہ در دست شان گرفتار شدہ بود اسیر کردہ بہ قلعہ کہ بر تپہ[۵۱] از
گوالیار بود فرستادند۔ پس از انکہ سفرای سلاطین بیجاپور و
گولکنڈہ رسیدند اکبر دختر شاہ بیجاپور را برای شاہزادہ
دانیال عروسی نمودہ راہ شمال ہندوستان پیش گرفت وجہت
مراجعت او این بود کہ فرزند بزرگش سلیم رفتار یاغیانہ داشت
مغلوبیت امارت احمدنگر ان را در تصرف مغولہا نیاورد
ولی اکبر امارت مذکور را یک ولایت از ملک خود نامیدہ بود
چون او مراجعت بہ ہندوستان نمود ملک عنبر کہ حبشی
بود عنان حکومت را در دست خود گرفت و یکی از اقربای
سلاطین آخر احمدنگر را بر تخت سلطنت نشانید و دار السلطنۂ
نوی در کرکی تشکیل داد۔ محل[۵۲] مذکور حالا مشہور بہ اسم اورنگ آباد
است۔ ان صدر اعظم حبشی کہ تا بیست سال حبل المتین[۵۳] سلطنت
متزعزع[۵۴] سلاطین احمدنگر شدہ بود نہ تنہا مدبر با شہرت بود
بلکہ سردار بزرگی ہم بود او را تو دہل دکن باید گفت بسیار
کارہای ملک عنبر کہ برای رفاہ عام کرد و طریقۂ راکہ در
مالیات[۵۵] رواج دادہ بود و تا کنون جاری است فہم و تدبیرش
را ثابت میکند۔ دران جنگہا کہ با مغولہا میکرد از خدمات سرداران
مرہتہ فائدہ بزرگی برد و در ہمان عسکر نظام شاہی ساہوجی
کہ پدر سیواجی بود شہرت حاصل کرد ملک عنبر از نزاع

---

۵۱ تپہ۔ ٹیلا یا پہاڑی۔
۵۲ محل۔ مقام۔ جائے۔
۵۳ حبل المتین۔ محکم رسی۔ ۵۴ متزعزع۔ متزلزل۔ ۵۵ مالیات۔ مالگزاری۔

باہمی سرداران مغول فائدہ گرفتہ بر او شان حملہ کرد و مکرر شکست کامل داد۔ یک وقت تا برہان پور دنبال شان نمود و احمد نگر را باز در تصرف خود آورد۔

یاس جہانگیر در جنگ احمد نگر

در ۱۶۱۲ء شہنشاہ جہانگیر سعی بزرگی کرد کہ امارت احمد نگر را باز فتح بکند و فرمان خسروی شرف صدور یافت کہ سہ عسکر بہ دکن رہسپار[1] بشوند۔ اسد اللہ خان را از گجرات و شاہزادہ پرویز و خان جہان لودی و راجہ مان سنگ را از خاندیش و برار فرستاد کہ در ہمان وقت یورش لشکر دیگر حملہ بہ احمد نگر بکنند۔ اسد اللہ خان قدری زود تر از دیگران رفت و ملک عنبر ہم بلا فاصلہ افواج خود را حرکت داد۔ توپخانہ او از توپخانہ خصم قوی تر بود و سوارہایش چابک تر۔ متصل بہ جناح[2] و خلف[3] دشمن دور میزد و راہ مخابرہ دآذوقہ شان را میبرید ناگہان حملہ میکرد و غارتِ خوبی میبرد۔ از آن نوع جنگ و پیکار اسد اللہ خان بہ قدری خستہ شد کہ برای مراجعت عزم مصمم نمود و ان سہو بزرگی بود کہ از او صادر شد۔ و نیز تدبیر جنگی کہ ملک عنبر اختیار کردہ بود وی را سراسیمہ تر گردانید ملک عنبر خلف خصم را بکلی تباہ ساخت و او را مجبور کرد کہ مثل فراری تا پناہ گاہِ خود یعنی سلسلۂ کوہ و جنگل بلغانہ برود

[1] رہسپار شدن - روانہ ہونا۔

[2] جناح - یمین و یسار۔

[3] خلف - عقب۔

در ہمان وقت شاہزادہ پرویز و خان جہان لودی داخل ملک ملک عنبر شدند ولی کیفیت شکست ہم کار[1] خود اسد اللہ خان را فہمیدہ ایشان ہم مراجعت خود را بہ برہان پور فعل عاقبت اندیشانہ خیال کردند۔ تا انوقت ملک عنبر پیوستہ در جنگ ہا کامیاب و فیروزمند بود ولی دیگر بہ آخر رسید وازجہت کامیابی کہ بہ او دست داد دشمنان در ملک او پیدا شدند و دیگر حلیفانش ازوی حسد بردند۔ در ۱۶۱۷م کہ شاہ جہان شاہزادہ دوم جہانگیر داخل ملک دکن شد امارت بیجاپور را بہ آسانی مجبور بہ جدا شدن از ملک عنبر نمود و او ہم طوعًا او کرہًا[2] اطاعت شاہزادہ مذکور را قبول کرد و نیز قلعہ احمد نگر و ولایات دیگری را کہ از دست مغولہا گرفتہ بود پس داد ولی چہار سال بعد باز آغاز بہ حملہ نمود و ساخلو مغول را تا برہان پور عقب نشاندند و شاہجہان مکرر بہ ان سامان فرستادہ شد کہ ملک عنبر را مجبور بہ اطاعت نماید اما پیش از رسیدن شاہزادہ بہ بالوا وی از رود نربدا عبور کرد و نواحی مندو را آتش زد و بالاخرہ ازجہت پیش آمدن شاہجہان مجبور بہ مراجعت گردید و در یک جنگ بزرگی کہ بعد از ان بزودی واقع شد ملک عنبر را شکست کامل دست داد۔ در ان شکست وی را ضرر عظیمی روی نمود و بہ دادن مبلغ زیادی و چند ولایت دیگر تن درداد و در ۱۶۲۶م جان خود را بہ اجل سپرد۔ بعد ازان انچہ در

---

[1] ہم کار۔ شریک۔

[2] طوعًا او کرہًا۔ مختارًا یا مجبورًا۔

باب جنگهای مغولها در دکن می شنویم واقعهٔ ۱۶۲۹ع میلادی است وقتیکه خان جهان لودی یکی از سرداران شاهجهان یاغی شد و راه دکن پیش گرفت و از پادشاه احمدنگر التماس اعانت عسکری نمود - دران زمان امارت احمدنگر هنوز بزرگترین امارت دکن بود ولی ان صدر اعظم بزرگ یعنی ملک عنبر که خیلی از قوهٔ گذشتهٔ سلطنت مذکور را باز بجای خود آورده بود ندای اجل را لبیک گفته و زمام حکومت در دست یک پادشاه احمق و ضعیف الرای که مرتضی نظام شاه نام داشت بود و دران زمان محمد عادل شاه در بیجاپور سلطنت می نمود و پدرش ابراهیم عادل شاه دران وقت که عنبر مرد از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت و دار السلطنهٔ را که قشنگی[1] و عظمت عمارات عمومی ان مشهور بود برای جانشینان خود گذاشت و خزانه هم پر بود و نیز وقت مرگش عدد افواج به دو لک رسیده بود - عبد الله قطب شاه پادشاه گولکنده مملکت خود را از گرفتن ملک تلنگانه بتدریج خوب توسیع می داد - پس شهنشاهی مغولها در دکن اسمی بود صرف نصف حصه خاندیش و یک حصهٔ ولایت برار در تصرف انها باقی ماند -

یاغیگری خان جهان لودی

وقتیکه خان جهان لودی علم خود سری را برافراشت شاهجهان برای جنگ با او بذات خود سرداری افواج بزرگی را نمود و در برهان پور توقف کرده سه دسته لشکر برای حمله به

---

[1] قشنگ - خوبصورت -

امارت احمد نگر فرستاد۔ خان جهان به امارت بیجاپور فرار کرد ولی نمی توانست که محمد عادل شاه را برای شرکت باخود آماده سازد و اخر الامر مجبور شد بر اعانت احمد نگر تکیه نماید۔ دران اثنا مرتضی نظام شاه از لشکر مغول در فشار[1] سخت بود و دو سردار مرهته او با دشمن ساخته بودند با این حال مرتضی نظام شاه در دولت آباد لشکری را فراهم کرد و با دشمنی که لشکر زیاد داشت جرات به جنگ نمود وان جنگ در کتلهای[2] نزدیکی دولت آباد واقع شد۔ شکست یافت و مجبور شد که مراجعت به قلعه های خود نماید۔ دران وقت خانجهان بطرف شمال فرار کرد ولی گرفتار گردید و کشته شد۔

اطاعت احمد نگر

شاهجهان برای جنگیدن با مرتضی نظام شاه لشکر خود را بسیار نمود و دران زمان امارت احمد نگر در پنجهٔ قحط شدیدی گرفتار و بعد از قحط مرض مسری رونموده بود۔ بواسطه ان عدد زیادی از مردم تلف شد وهمه ولایت ان سامان از سکنه خالی شد۔ مرتضی نظام شاه یقین کرد که ان همه اشکالات بواسطه غلط کاری های صدر اعظم وی پیدا شد پس اورا از منصب وزارت معزول گردانید و درعوض او فتح خان فرزند ملک عنبر را از حبس رهانیده مکرر وزیر خود ساخت پادشاه بیجاپور از کامیابی مغولها خائف گردید و برای مدد سلطنت همسایه اش فوجی فرستاد۔

فتح خان که از صدمات گذشته دردناک بود باآقای

---

[1] فشار۔ دباؤ۔

[2] کتل۔ پہاڑی راستہ

خود نگر کرد و او را گشته تمام امور سلطنت را در دست خود گرفت
و به مغولها پیغام داد که برای اطاعت حاضرم و خراج بزرگی
میدهم بشرطیکه شاه زادهٔ طفل را بر تخت نشانیده خراج گذار خود
دانید مغولها هم پیغام او را با میل قبول کردند۔

جنگهای مغول با بیجاپور

بعد ازان لشکر مغول حمله برامارت
بیجاپور نمود و پادشاه به دارالسلطنه
رانده شد و گفتگوی صلح را بهانه نموده خود را محفوظ ساخت و
آصف خان سردار مغولها را که بر در بیجاپور رسیده بود از
وعده های متعدد و مکرهای مختلف فریب داد تا اینکه امراض
مسری و قحط در اردوی مغول کارخود را کردند و ازان جهت
آصف خان از محاصره دست بر داشت۔ در انوقت شاهجهان
مراجعت به دهلی نمود و تمام نظم و نسق مملکت دکن را در دست
مهابت خان گذاشت۔ مشارٌالیه با فتح خان که در سال بعد
یاغی شده بود جنگید و او را مجبور به اطاعت نمود و پس ازان
فتح خان در ملازمت مغول داخل شد و طفلی را که مشارٌالیه بر تخت
نشانیده بود اسیر نموده به گوالیار فرستادند و پادشاه بیجاپور
در انوقت تنها ماند ولی مهابت خان نمی توانست به او کاری
بکند۔ مهابت خان پرندار را محاصرا کرد اما مجبور به مراجعت
به برهان پور گردید و دیگر از جنگ دست کشید۔ در همان
سال مشارٌالیه را به دهلی طلبیدند چراکه دکن میان دو حکمران

---

۵۱ مکر۔ سازش

۵۲ بکسی کاری کردن۔ برخلاف کسی کاری کردن۔

تقسیم شده بود یعنی خان دوران و خان زمان - ساهوجی بوسلا
که در خدمت ملک عنبر به منصب اعلیٰ رسیده بود یک
مدعی دروغی سلطنت را بر تخت احمدنگر نشانید و در پس گرفتن
ان ولایات که از دارالسلطنه تا دریا کشیده شده بود کامیاب
گردید - باز در ۱۶۳۵ء شاهجهان لشکر زیادی را به صوب
دکن گسیل[1] داشت و ساهوجی از اعانت به ان مدعی دروغی دست
بر داشت و نتیجه ان این شد که در ۱۶۳۷ء امارت احمدنگر از صفحهٔ
عالم محو گشت -

اطاعت بیجاپور و گولکنده -

در ۱۶۳۶ء محمد عادل شاه بیجاپور بعد از مزاحمت مختصری
اطاعت نمود و به دادن شش کرور روپیه خراج سالانه تن در داد و
ولی حصه از ولایت احمدنگر را یافت - به او اذن دادند که ساهوجی
را ملازم خود بسازد و دوران جنگ پادشاه گولکنده را هم
بدادن خراج سالانه مجبور کردند -

پس ازان تا بیست سال امارت بیجاپور با مغول ها صلح داشت
و دران وقت پادشاه انجا در فتوحات امارات کوچک هندوها
مشغول بود وان امارات در سلطنت ویجانگر که بتاراج رفته بود
حادث شده بودند و نیز دارالسلطنهٔ خود را از قصور و مساجد و مقابر
زینت داد و پادشاه گولکنده هم با او دوستی پیدا کرد - و خراج
سالانه را مرتباً می رساند تا اگر با مغول ها جنگی اتفاق افتد از وی
مدد یابد شاهجهان هم جهتی نداشت که ازان دو بی اطمینان

---

[1] گسیل داشتن - روانه کرنا -

شود والی در ۱۶۵۵ء شاہزادہ اورنگ زیب والی دکن مقرر شد
واو فوراً بفکر تدبیری برآمد که امارات بیجاپور و گولکنده را ملحق به سلطنت
مغول بسازد۔ بعد از مدت کمی موقع یافت۔ دران زمان میر جمله
تاجر الماس فروش ایرانی وزیر عبداللہ قطب شاہ گولکنده شد
و فرزندش محمد امین بواسطہ رفتار جابرانہ و سخت خودش پادشاہ
را از خود دلتنگ ساخت۔ میر جمله موفق نشد که فرزند خود را از
غضب شاہی رہاند و آخر الامر التماس مدد به اورنگ زیب نمود
شاہزادۂ مذکور اذن از پدر خود گرفته به صوب حیدر آباد روان
شد و بہانه نمود که ہمراہ فرزند خود سلطان محمد می روم زیرا که
با دختر برادرم شاہ شجاع والی بنگال عروسی اومی شود۔ ازین
جہت عبداللہ شاہ ہیچ از خود محافظت نمود و شہر حیدر آباد
به آسانی در دام صیاد افتاد و عبداللہ شاہ به قلعہ گولکنده که
بر تپۂ واقع بود فرار نمود و در آنجا پس از مقاومت کمی مجبور
شد که شرایط سخت شاہزادہ اورنگ زیب را قبول کند که
دختر خود را به سلطان احمد بدہد و در جہازش بدادن و لایتی
و مبلغ بیست کرور روپیہ تن درداد و وجه[۱] مذکور جزو حساب
خراج سالانه شمرده شد و نیز راضی شد که خراج باقی را در مدت
دو سال بدہد اما شاہجہان یک حصہ از خراج نقد را تخفیف
داد و میگویند که میر جمله الماس کوہ نور مشہور را به شاہجہان
پیش کش نمود و او را راضی برای لشکر کشی به دکن ساخت

مقصود دیگر تدبیر حریصانہ که	حمله بر امارت بیجاپور

۱ وجه - مبلغ -

اورنگ زیب داشت امارت بیجاپور بود- در ۱۶۵۶ع محمد عادل شاه جان خود را به اجل سپرد و فرزندش علی که نوزده ساله بود اطاعت شهنشاه دهلی را نه نمود و ازان جهت اورا حرام زاده گفتند و اورنگ زیب حمله بر سلطنت وی نمود اگرچه که لشکر علی هنوز زیاد بود ولی بکلی حاضر نبود که مقاومت حمله را بکند- اورنگ زیب ولایت بیدر را به آسانی فتح کرد و لشکر کشی به دار السلطنه نمود- ازجهت خوش بختی بیجاپور خبر ناخوشی شاهجهان همان وقت رسید و اورنگ زیب بطرف دهلی شتافت که ادعای تخت سلطنت را بنماید-

بظهور آمدن قوت مرهته در همان زمان یک سلطنت تازهٔ از مرهته در دکن بوجود آمده بود- اطلاع اول ما از ایشان این است که در اواخر قرن شانزدهم در ملازمت لشکری امارت احمدنگر و بیجاپور داخل بودند و در خدمت ملک عنبر چندین نفر از مرهته ها به منصب اعلی رسیدند- ویکی از ایشان مالوجی بوسلا سردار پنج هزار سوار بود و پادشاه بیجاپور به او پونه و سوپا و جاهای دیگر را تیول[۱] داد و فرزندش ساهوجی بود که کیفیت او پیش ازاین به تحریر پیوست که چگونه در سال ۱۶۳۴ع مدعی دروغی را بر تخت سلطنت احمدنگر نشانید پس ازان مشارالیه در ملازمت بیجاپور داخل گردید و در لشکر کشی به کرناتک سرار عسکر شد و در صلهٔ خدماتش به او تیول بزرگی در میسور دادند

---

[۱] تیول- جاگیر-

کہ سیرا و بنگلور ہم دران شامل بود فرزند ساہوجی سیواجی
بود کہ در ۱۶۲۹ء م از کتم عدم بوجود آمد۔

سیواجی

سیواجی را در ولایت پونہ بہ یک للہ[۱] برہمن ریش
سفیدی دادہ بودند و در اوایل عمر خود در سواری
و استعمال اسلحہ ماہر شد۔ وقتیکہ او شانزدہ سالہ بود جماعتی از جوانان
متہور مثل خودش را فراہم نمود و برای شکار میرفت و حملہ ہا کردہ
غارت می نمود و در عمر نوزدہ سالگی بیش از بیش متہور شدہ
قلعہ تورنای بیجاپور را در تصرف خود آورد وان بر تپہ واقع شدہ
بود و استحکام ہم داشت و بیست میل دور از پونہ بود۔ امارت
بیجاپور محل مذکور را در دست یک محصل[۲] مالیات گذاشتہ
بود زیرا کہ ان از دار السلطنہ خیلی فاصلہ داشت و نیز ہوای
انجا خوب نبود پس ازان سیواجی اقدام نمود بہ مستحکم ساختن
قلہای ہمسایہ خود و دران زمان امارت بیجاپور۔ در فتوحات
جنوب دکن مشغول بود و بسبب ان نمی توانیست بہ او کاری
بکند صرف اعتراض بہ پدر سیواجی نمود ولی سیواجی اعتنا نکرد
معلوم نیست این بے اعتنائی بمیل پدر بود یا نہ۔ مشارٌ الیہ دخل[۳]
تیولہای ساہوجی را گرفت وان را در تصرف آوردن دو
قلعہ کوہستانی دیگر صرف نمود۔ قلعہ ہای مذکور بر تلہا واقع
بودند و اسم یکی ازان ہا سنگار بود کہ نزدیک پونہ واقع شدہ
و دیگری را پرندہار می نامیدند تا ان وقت سیواجی کار خود را
بخاموشی و بدون خون ریزی انجام می داد اما چندی نگذشت

---

[۱] للہ۔ اتالیق۔ [۲] محصل۔ ناسور [۳] دخل۔ آمدنی۔

که یک قافلهٔ خزانهٔ شاه را در ولایت کانکن زد[۵۱] و ازان کار
خود را آشکارا نمود و پس ازان بلا فاصله چند قلعهٔ عمده کوهستانی
سواحل را گرفت - وقتیکه سیواجی دران کار مشغول بود
یکی از سردارانش بر والی مسلمان کلیان غفلتاً حمله نمود
و علاوه بر این که ان شهر را گرفت والی را مجبور به تسلیم نمودن
قلعه های خودش هم نمود ازان جهت پادشاه بیجاپور به غضب
آمد و ساهوجی را مسئول[۵۲] اعمال پسر دانست و بالاخره اورا
گرفته در زندان انداخت - گرفتن ساهوجی به مکر یکی از سرداران
مرهته به عمل آمده بود و بعد ازان پیغام به سیواجی فرستاد که
اگر تو در فلان مدت تسلیم نشوی راه و دخول زندان با سنگ
و خشت مسدود خواهد شد - سیواجی ازان پیغام خائف گردید
و التماس به شاهجهان نمود که اورا در ملازمت خود داخل بکند
و داخل شده سردار پنج هزار سوار گشت و نیز پدرش از زندان
رهائی یافت اما ساهوجی تا چهار سال در بیجاپور معطل ماند و دران
زمان فرزندش کاری نکرد - بمجرد یکه پدرش از بیجاپور رها شد
او تدبیر فتوحات خود را تجدید نمود - وقتیکه در سال ۱۶۵۸ ام
اورنگ زیب با پادشاه گولکنده می جنگید سیواجی بر خاک
مغولها حمله کرد و دفعتاً بر شهر جونر هجوم نموده مال غنیمت خوبی
برد -

فتوحات سیواجی	باز سیواجی آغاز به غصب کردن زمین بیجاپور نمود و دران وقت

---

[۵۱] زدن - غارت کرنا - [۵۲] مسئول - ذمه دار

پادشاہ بیجاپور کا ملاً خطر خود را احساس کردہ لشکر زیادی را
بہ سرکردگی افضل خان فرستاد۔ مشارٌ الیہ ہیچ کارہ بود
و با این حال تکبر ہم داشت وخیال کردہ بود اگر صرف افواج
خود را بہ خصم نمایش بدہد وی مجبور بہ اطاعت خواہد شد
سیواجی ہم مشغول تدبیرات موافق حال او بود و خود را خایف
جلوہ دادہ خواہش تسلیم شدن نمود۔ افضل خان سردار
برہمنی راکہ در خدمت او بود فرستاد کہ شرایط تسلیم شدن
را تصفیہ بکند ولی سیواجی با او ساخت و برہمن مذکور افضل خان
را بہ آسانی فریب داد کہ با یک نوکر بہ قلعہ کوہستانی پرتاب
گرہ برود تا بہ سیواجی اطمینان بدہد کہ پادشاہ بیجاپور او را بخشیدہ
است۔ در ان ملاقات کہ با سیواجی اتفاق افتاد افضل خان
کشتہ شد و پس از ان لشکر سیواجی کہ در جنگلہای نزدیک پنہان
و آمادہ بود مہاجمہ بر مسلمانان غافل نمودہ انہا را مقتول و
منہزم[۱] ساخت۔ سیواجی از فتح مذکور جری شدہ حملہ بر تمام ملک
سواحل نمود و امارت بیجاپور باز زیادتر لشکر فرستاد کہ
پیش آمدن سیواجی را مسدود سازد و در این ہیچ جای شبہہ
نیست کہ مشارٌ الیہ در قلعہ پنالہ محصور شدہ بود ولی او در
یکی از شب ہای تاریک از انجا فرار نمود و فیتکہ محاصرین
شادی[۲] می کردند بہ امید اینکہ او زود اطاعت را قبول خواہد کرد
ان وقت پادشاہ بیجاپور بذات خود سرداری لشکر را نمود
پیش از اختتام ان سال یعنی ۱۶۶۱ اغلب جاہائی را

---

[۱] منہزم۔ فرار ہو جانا۔ [۲] شادی کردن۔ خوشی کرنا۔

که سیواجی فتح کرده بود پس گرفت ولی نمی توانست به همان قسم فتوحات خود را جاری بدارد چراکه سردار حبشی که صیدی جوهر نام داشت در ولایت کرناتک علم یاغیگری را برافراشت و دوران مدت دوسال که پادشاه مذکور به آن طرف مشغول بود سیواجی چندین ولایت را که پیش ازان فتح کرده بود باز در تصرف خود آورد۔ بالاخره در اختتام سال دوم به توسط ساهوجی مابین شان صلح شد و تمام ساحل کانکن را که ازکلیان تا گوا بود به سیواجی دادند ونیز ولایتی از کوهستان ساحل مغربی را که ۱۵۰ میل طول و ۱۰۰ میل عرض داشت باو سپردند۔ در انجا سیواجی میتوانست هفت هزار سواره و پنجاه هزار پیاده نگاه بدارد حالات سیواجی را بیان کردن در اینجا لازم نیست اگرچه همان او باعث تباهی امارات گولکنده و بیجاپور شد۔ سیواجی میخواست به هر قسمی که بشود مملکت خویش را توسیع بدهد و یک سلطنت بزرگ هندو را برپا سازد و در تحصیل مقصود خود با کسی وفا نمود۔ گاهی بر امارات بیجاپور و گولکنده حمله کرده انهارا مجبور می ساخت که ربع مالیات ملک یا یک خراج سالانه به او بدهند و گاهی حمله بر خاک مغول ها می کرد و بعضی وقت بر خلاف سلاطین دکن افواج خود را با مغول ها شریک می نمود و گاهی اینطور می شد که بر خلاف مغول با امارات دکن می ساخت تا اینکه در سنه ۱۶۸۰ میلادی جان خود را به اجل سپرد و وقت مرگ عمرش پنجاه و سه سال بود۔

اورنگ زیب در دکن

سه سال بعد وقتیکه اورنگ زیب

شهنشاه هند بود راجپوتها و نیز مخالفان دیگر شمال هندوستان
را مغلوب نموده عزم مصمم کرد که دکن را در تصرف خود
بیاورد اول بطرف بیجاپور و گولکنده منعطف گردید و به برهان
پور آمده فرزند خود معظم را برای لشکرکشی بر امارات مذکوره
فرستاد که اول به بیجاپور و بعد به گولکنده حمله نماید اگرچه
شاهزاده مذکور در سعی های خود بر خلاف بیجاپور کامیاب
نشد ولی ابوالحسن پادشاه گولکنده را مجبور کرد که التماس
برای صلح به نماید و چهل کرور روپیه و بعضی از ولایات خود
را داده صلح نمود- این واقعه در سنه ۱۶۸۵ء م اتفاق افتاد پس
ازان اورنگ زیب بذات خود برای لشکرکشی به بیجاپور
رهسپار شد و لشکر خصم که از او مزاحمت نمود زیاد نه بود-
دیوار دور شهر که شش میل بود و از سنگ های تراشیده
ساخته بودند لشکر اورنگ زیب ان را سوراخ کردند
و شاه بر تخت متحرک نشسته مظفرانه وارد شهر گشت و پادشاه
جوان آنجا که اسیر شده بود بعد از سه سال ندای اجل را
لبیک گفت و در ماه میزان سال ۱۶۸۶ امارت مذکور حصه
از سلطنت مغول گردید-

اضمحلال خاندان قطب شاهی

بعد ازان اورنگ زیب به صوب گولکنده رهسپار
شد و بهانه کرد به زیارت مزار یک ولی می روم- ابوالحسن
در مدارا و خاطرداری وی تمام خزانه و جواهر خود را صرف
نمود اما فائده نه بخشید زیرا که اورنگ زیب از هیچ
شئی بجز گرفتن تمام سلطنت سیر نمی شد- ابوالحسن تا هفت ماه

دلیرانه دفاع نمود اما بعد بسبب مکر یکی از امرای وی خصم در قلعه داخل شده وی را اسیر نموده به قلعه دولت آباد فرستادند۔ در انجا حلیف وی پادشاه بیجاپور هم در حبس بود و به این نمط خاندان قطب شاهی بعد از یک صد و هفتاد سال حکومت از صفحه زمین محو گشت۔ وقتیکه امارات احمدنگر و بیجاپور مضمحل گردید اورنگ زیب توقع داشت که مالک دکن بشود ولی تباهی امارات مذکور راه شورش و بلوئی را باز کرد زیراکه ان امارات خیلے سدباب شورش در دکن می نمودند۔ سپاه منتشر شده انجاکه عدد شان دویست هزار بود به سرکردگی قایدان دلتنگ[52] باعث یک خطر تازه شدند و نیز مرهته ها به سرکردگی فرزند سیواجی که سمبهاجی نام داشت و نواسه اش ساهو بیش از پیش باعث زحمت شدند۔ اورنگ زیب پس ازانکه با مرهته ها تا قریب بیست سال جنگ مسلسل نمود عنان عزیمت خود را بطرف احمدنگر تافت و در ۱۷۰۷ ام بروز سیزدهم ماه حوت در انجا وفات کرد۔ وقت مرگ هشتاد و نه ساله بود و پنجاه سال سلطنت نمود۔ بر بستر مرگ خود وصیت کرد که سلطنت را مابین دو فرزند وی معظم که فرزند بزرگ بود و شاهزاده اعظم که فرزند دوم بود تقسیم بنمایند۔ به فرزند اول خود ولایات شمالی و مشرق هند را داد که دارالحکومه انجا دهلی هم دران شامل بود و به فرزند دوم خود آگره و نیز تمام ملک جنوب و جنوب مغربی ان را داد و دران دکن هم شامل بود

[51] بلوی۔ شورش۔ [52] دلتنگ۔ ناراضی۔

ولی به استثنای امارت بیجاپور و گولکنده که انها را به شاهزاده کامبخش فرزند کوچکترین خود داد۔ بعد از وفات او فرزندانش معظم و اعظم مدعی تخت شدند و عاقبت الامر نزدیک آگره جنگی واقع گردید و دران جنگ شاهزاده اعظم و هر دو فرزندش کشته شدند و پس ازان شاهزاده معظم که انوقت لقب بهادر شاه اختیار کرده بود۔ لشکرکشی بطرف برادر کوچکترین خود نمود تا که وی را مجبور به قبول کردن شهنشاهی خود نماید۔

بهادر شاه در دکن

شاهزاده کامبخش در جنگی که نزدیک حیدرآباد واقع گردید شکست خورده مجروح شد و در همان روز ندای اجل را لبیک گفت۔ ان وقت بهادر شاه تنها مالک سلطنت شد که کسی یارای مقاومت با او نداشت و پادشاه مذکور ذوالفقار خان را که یک سردار مقبول بود والی دکن ساخت زیرا که مشارٌ الیه برخلاف شاهزاده اعظم مقصود وی را تایید کرده بود و ولی خدمات ذوالفقار خان در دربار شاه لازم بود۔ ازین جهت داود خان صاحب منصب[1] افغان را که در جنگ های اورنگ زیب شهرت حاصل کرده بود نایب الایاله مقرر کردند داود خان با عجله با ساهوجی صلح نمود و به دادن ربع مالیات در ایام حکومت خودش در داد و وکلای ساهوان را جمع میکردند و در ۱۷۱۳ء چین قلیچ خان که مشهور به نظام الملک بود جای داود خان را گرفت

[1] صاحب منصب - فوجی عهده دار

در سال ۱۵۹۵ م اول محاصرۂ مغول احمدنگر را واقع گردید۔
در سنہ ۱۵۹۶ م محاصرہ دوم احمدنگر اتفاق افتاد۔
در سنہ ۱۶۰۰ م چاند بی بی بقتل رسید۔
در سنہ ۱۶۰۰ م احمدنگر تسلیم شد۔
در سنہ ۱۶۱۷ م ملک عنبر اطاعت اختیار کرد۔
در سنہ ۱۶۲۶ م ملک عنبر وفات یافت۔
در سنہ ۱۶۲۹ م خان جہان لودی علم خودسری را برافراشت
در سنہ ۱۶۳۷ م احمدنگر مضمحل گردید۔
در سنہ ۱۶۵۶ م لشکرکشی اورنگ زیب بہ امارت گولکنده اتفاق افتاد
در سنہ ۱۶۵۹ م افضل خان لشکرکشی بطرف سیواجی نمود۔
در سنہ ۱۶۸۶ م خاندان عادل شاہی مضمحل گشت۔
در سنہ ۱۶۸۷ م خانوادۂ قطب شاہی تباہ شد۔
در سنہ ۱۷۰۷ م اورنگ زیب راہ عالم جاودانی را پیش گرفت

باب ششم

(ث) نظام الملک آصف جاہ نظام اول۔ چین قلیچ خان از خانوادۂ نجیبی[۱]

بود و نسبش بہ حضرت ابوبکرؓ خلیفہ اول می رسید و مادرش علویہ بود اول شخص ان خانوادہ کہ بہ ہندوستان آمد نواب عابد قلی خان است کہ قاضی بخارا بود در دربار شاہجہان زود بہ

---

[۱] نجیب۔ شریف۔

معارج اعتلا رسید - در سنہ ۱۶۶۰ء یکی از وزرای شاه گشت وشش سال دیگر سلاحدار اجمیر شد در سنہ ۱۶۶۷ء والی ملتان گردید و در سنہ ۱۶۷۲ء وقتیکه از حج مکہ معظمہ مراجعت نمود به لقب چین قلیچ خان ممتاز گردید و در سنہ ۱۶۸۱ء صدر اعظم اورنگ زیب مقرر شد - در سال بعد با شاہزادہ اعظم به دکن آمد و اورا والی ظفرآباد مقرر کردند - در سنہ ۱۶۸۷ء در محاصرۂ گولکنده کشته شد و فرزندش میر شہاب الدین به القاب و مناصب پدر رسید و در سنہ ۱۶۸۴ء با مرہتہ ہا جنگ نموده کامیاب شده در صلہ خدمات خود بہ لقب غیاث الدین خان بہادر سرفراز گشت و در سال بعد یکی از استحکامات سمباجی را در تصرف خود آورد و اورا فیروز جنگ لقب دادند آذوقہ لشکر را بروقت فرستاده در فتح بیجاپور ہم مدد کرد -

پس از انکه او دیگر را گرفت لشکرکشی به امارت گولکنده نمود وقتیکه ان فتح شد فیروز جنگ را سردار ہفت ہزار سوار و ہفت ہزار پیاده ساختند و اورا برای لشکرکشی بطرف مرہتہ ہا فرستادند - در سنہ ۱۷۰۵ء مشار الیہ والی برار شد و دو سال بعد والی گجرات گردید و در سنہ ۱۷۱۰ء جان را بحق تسلیم کرد - شاہنشاه اورنگ زیب فرزند نظام الملک میر قمر الدین را خیلی دوست می داشت و در سنہ ۱۶۹۰ء اورا به لقب چین قلیچ خان ممتاز گردانید -

در سنہ ۱۷۰۳ء برای لشکرکشی به بیدر مقرر شد و در صلہ خدماتش که در جنگ کرد اورا سردار پنج ہزار سوار ساختند وقتیکه بہادر شاه بر سریر سلطنت جلوس نمود مشار الیہ والی اوده و سپہ

سالار لکنا ہو[۱] شد ولی بعد از مدت کمی ازان خدمات خود استعفا
کرد و مراجعت به اورنگ آباد نمود وقتیکه جهاندار شاه شاهنشاه
هند شد چین قلیچ خان را طلبید و در بار خود به خدمت بزرگی
سرفراز کرده اول کار فرخ سیر این بود که مشار الیه را والی دکن
ساخت و اورا به لقب نظام الملک فتح جنگ مفتخر گردانید
اما مشار الیه خدمت مذکور را دو سال بیشتر نگاه نداشت و دران
مدت نزد پیتهان و جالنه مرہته ها را قدری شکست داد و بعد از ان
به دہلی رہسپار شد و جایش را حسن علی خان گرفت. وقتیکه
نظام الملک به انجا رسید والی مراد آباد مقرر شد ولی اورا در
۱۷۱۸ م باز طلبیدند و در زمان حکومت پادشاه دیگر نظام الملک
را والی پتنه ساختند. وقتیکه در ۱۷۱۹ م نوۀ اورنگ زیب
به اعانت سید ها به لقب محمد شاه بر سریر سلطنت جلوه ارا گردید
نظام الملک را والی مالوا مقرر کرد و بمجردی که او امور حکومت
انجا را بدست گرفت آغاز به فراهم کردن قشون بزرگ نمود
و سید ها که دران زمان بسیار صاحب قدرت شده بودند
شهنشاه را در راه مقصود خود سد یافتند. نادر شاه از تدابیر ایشان
بدگمان شده از نظام الملک مدد خواست و در همان وقت
سید ها مشار الیه را به دہلی طلبیدند ولی بجای ان که در انجا
برود راه آگره را پیش گرفت و از انجا به صوب دکن برگشت
و به برہان پور رسیده سردار قشون بزرگی بود. نتیجه اش
این شد که شهرها و قلعه ها را در تصرف خود آورد و سپاه از
اطراف و جوانب دکن در زیر لوای او جمع شدند چون سیدها
این خبر را شنیدند خیلی سراسیمه گشتند و دلاور علی خان را

۱ لکنا ہو لکنؤ

با ۱۳۰۰۰ قشون مقابل او فرستادند و نیز عالم علیخان را
که والی دکن بود ترغیب دادند که برای اعانت دلاور علیخان
از اورنگ آباد برود و در بیستم ماه ثور سنه ۱۷۲۰ م نظام الملک
با افواج دهلی جنگید و ان را شکست داد و سردار ایشان هم
کشته شد. جائی که دران جنگ واقع شده بود سی میل از
برهان پور فاصله داشت و دو ماه بعد نظام الملک لشکر کشی
به طرف عالم علیخان نمود و در برهان پور برار مشار الیه را
شکست فاحش داد. عالم علیخان بقتل رسید پس ازان مبارز
خان والی حیدرآباد با هفت هزار سوار به نظام ملحق شد.
وقتیکه ان خبر شکست دوم به دهلی رسید سید ها عازم شدند که
با نظام الملک جنگ به نمایند و برحسب ان قرار داد حسن علیخان
با قشون زیاد به صوب جنوب شتافت همراه او شهنشاه طفل
هم بود ولی پیش از آنکه راه زیادی را بپیمایند دوستان
نظام الملک و ارد و بر خلاف حسن علی مکر نموده وی را کشتند
و سرداری لشکر را بدست خود گرفته و شهنشاه را اقای خود ساخته
راه دار السلطنه را پیش گرفتند و برهمه مزاحمت ها که در راه از ایشان
نموده شد غلبه جستند. شهنشاه از دست تطاول سید ها استخلاص
گردیده به تمام دوستان خود لقب های بزرگ داد. به نظام الملک
اذن دادند که ولایت دکن و مالوا را مثل سابق نگاه بدارد
و نیز مشار الیه صدر اعظم شاه گردید ازین جهت نظام الملک
به دهلی مراجعت نمود ولی نمی توانست تا مدتی در انجا بماند
زیراکه مردم از اثر و قوت وی حسد برده بر خلاف او حیله و مکر
می نمودند. نظام الملک ذلت و خواری خود در التفت شده

از شهنشاه برای چند روز مرخصی گرفت و جائی رفت برای شکار که پانزده یا بیست فرسخ از دار الحکومه فاصله داشت دران وقت در ولایت مالوا و احمد آباد بلوی شد و ولایات مذکور در قبضه نظام الملک بود ازاین جهت وی را اذن دادند که انجا را امن نماید۔ وقتیکه مشارالیه به ان سمت اشتغال داشت خبری از دکن رسید که مبارز خان والی حیدر آباد خود را والی تمام دکن اعلان داد و برای گرفتن ولایت اورنگ آباد رهسپار شده است با انکه او اول دوست بزرگ نظام الملک بود۔ نظام الملک با عجله به صوبہ اورنگ آباد روان شد و با دشمن خود در شکر کهیڑا که از اورنگ آباد بیست فرسخ دور بود مقابل گردید و او را شکست داد۔ مبارز خان و دو فرزند وی در جنگ کشته شدند و دو پسر دیگرش زخمی و اسیر گشتند و فرزند دیگر مبارز خان که نائب الایالہ حیدر آباد بود به قلعه گولکنده پناه گرفت۔ نظام الملک با او وعده تیول و مرحمتهای دیگر نموده کلید های قلعه را از وی گرفت۔ بعد ازان نظام الملک حیدر آباد را دار الحکومه خود ساخت

استقلال واقعی نظام الملک

ان وقت شاهنشاه هندوی را به لقب آصف جاه ممتاز گردانید و نیز دستور العمل امن کردن دکن را داد اما از نظام ولایت مالوا و گجرات را گرفتند و ازان زمان او استقلال واقعی پیدا نمود و لی تا آخر عمر در موقع جشن های شهنشاه پیش کش[1]

[1] پیش کش۔ نذر جو چھوٹے بڑوں کو دیتے ہیں۔

می فرستاد و جانشینان او هم شهنشاهی اسمی سلاطین مغول
را بر دکن تسلیم می کردند و می گفتند که ما موافق فرمان دهلی بر مملکت
حکومت می کنیم - دو سال بعد ازان نظام با مرهته ها که گاه گاهی
او را زحمت می دادند جنگید و در ۱۷۲۹ء با ایشان صلح
نمود - دو سال بعد پیشوا که باجی راؤ نام داشت بر ولایت
شمال مغول حمله کرد و حملهٔ مذکور نتیجه معاهدهٔ بود که نظام با مرهته ها
بملاحظهٔ فواید طرفین نمود - پیشوا را بقدری کامیابی دست داد
که در اواخر سال ۱۷۳۷ء ولایت مالوا را در تصرف خود
آورد و پس ازان لشکرکشی به دارالسلطنه نمود که شهنشاه
را به قبول کردن خواهشات دیگرش مجبور بکند اهل دربار دهلی
دران اشکال از نظام اعانت خواستند - گویا که همان یکی
می توانست سلطنت را نجات بدهد او هم معاهدهٔ خود را
که در ۱۷۳۲ء با مرهته ها نموده بود احمقانه فهمید زیرا که
از جهت ان مرهته ها میتوانستند که بدون تعرض او ولایت
مغول را تاراج بکنند و نیز قوهٔ ایشان برای او خطر داشت
پس نظام وعده های بسیار شهنشاه را قبول کرد و به دهلی رفت
چون به انجا رسید مشارالیه را حاکم ولایت مالوا و گجرات
ساختند و نیز تمام قوه و منافع سلطنت را بدست وی بدین
غرض سپردند که مرهته ها را بیرون بکند اما نظام مجبور شد که
که به پیشوای فاتح ولایت مالوا و ملکی را که مابین نربدا و رود
خانه های چنبل واقع شده بود تسلیم کرده صلح بنماید و ۱۰ کرور
روپیه هم غرامت[۱] جنگ بدهد - باجی راؤ از غیبت نظام الملک
فائده گرفته بر فرزند وی ناصر جنگ در اورنگ آباد حمله نمود ولی هیچ

[۱] غرامت - تاوان جنگ

فایده نبرد زیرا که طرفین حریف[1] هم بودند و بالاخره نزد پلی تهان مابین شان صلح شد و طرفین عهد کردند که از غارت گری ملک یکدیگر احتراز کرده امن قایم نمایند۔

مراجعت به ولایت دکن

در ۱۷۳۹ع نادر شاه لشکرکشی به هند نمود و دار السلطنه مغول را در تصرف خود آورد۔ بعد از انکه شهر را خالی کرد نظام الملک به دکن مراجعت نمود۔ و بعد ازان بلا فاصله فرزند نظام الملک ناصر جنگ باغی شد و طرفدارانش شکست خوردند و او درویش شده در روضه که نزدیک دولت آباد واقع بود گوشه نشین شد و در سال بعد با هفت هزار سوار لشکرکشی به اورنگ آباد نمود و دران جنگ که بیرون شهر واقع شده بود اسیر گردید۔

لشکرکشی به ولایت کرناتک

در ۱۷۴۳ع نظام الملک به ولایت کرناتک حمله کرد و اقتدار خود را در انجا قایم ساخت و پس ازان ترشنا پلی را محاصره نمود و حقوق مرار راؤ را به ولایت کونتی تسلیم کرد نیز از مرهتهای دیگر وی را آماده ساخت که ترشنا پلی را بدهد و حلیف وی هم بگردد و قتیکه نظام ازانجا بر می گشت انوار الدین را نواب کرناتک ساخت در ۱۷۴۸ع احمد شاه ابدالی لشکرکشی به شمال هند نمود و دران جنگی که افواج مغول با او نمودند و زیر

---

[1] حریف هم بودن = برابر رهنا ـ یا مساوی رهنا۔

شہنشاہ ہند کشتہ شد و او خواست کہ نظام الملک را منصب وزارت بدہد ولی مشارٌ الیہ ان را قبول نکرد۔ نظام الملک در ۱۷۴۸ء م در برہان پور مرحوم شد و عمر وی ہفتاد و نہ سال بود و وقت مرگش مملکت او از ۷۵۰ تا ۸۰۰ میل طول داشت و ۴۰۰ میل عرض و جمعیت ان چہل کرور بود۔

تاریخہای عمدہ

در ۱۷۱۳ء م نظام الملک والی دکن مقرر شد۔
در ۱۷۲۰ء م ولایت دکن را فتح نمود۔
در ۱۷۲۴ء م نظام الملک عملاً مستقل گردید
در ۱۷۴۳ء م بر ولایت کرناتک حملہ نمود۔
در ۱۷۴۸ء م جان خود را بہ اجل سپرد

باب ہفتم

(۱) ناصر جنگ نظام ثانی۔

نظام الملک وقت مرگ پنج فرزند داشت فرزند بزرگ وی غازی الدین در دہلی بود و ناصر جنگ فرزند دوم وی کہ بواسط اعمال بدش پدرش وی را از وراثت محروم کردہ بود خزانہ دکن را در تصرف خود آورد و نیز برادران کوچک خود صلابت جنگ و نظام علی و بسالت جنگ را در زندان انداخت و خود را نظام اعلان داد ولی نظام الملک نوۂ خود مظفر جنگ را جانشین

خویش ساخته بود و شهنشاه دہلی ہم جانشینی وی را تصدیق کرده
مظفر جنگ به پونه رفت که از پیشوا مدد بخواهد و سلطنت خود
را بگیرد در انجا چنده صاحب داماد نواب سابق کرناتک در
حبس بود وادعای نوابی کرناتک را می کرد و حلیف فرانسوی ہا
ہم بود و بتوسط وی مظفر جنگ با فرانسوی ہا گفتگوی اعانت
نمود دوپلی فرانسوی برای تحصیل مقصود حریصانه خود ان موقع
را خوب دید که در دکن تفوق پیدا کند - به پیشوا ہفت لک
روپیه داده چنده صاحب را از دست وی رہانید پس از ان
مظفر جنگ و چنده صاحب باہم لشکرکشی به عمر نمودند و لشکر فرانسه
ہم با ایشان بودند بالاخره انوار الدین را شکست دادند
داو در عرصه جنگ کشته شد -

لشکرکشی به کرناتک

وقتیکه خبر ان شکست بگوش ناصر جنگ رسید او لشکر زیادی را که تقریباً
عددان سیصد ہزار بود جمع کرد و حمله بر ولایت کرناتک نمود و
بدون جنگی تمام ان ولایت را گرفت و میجر لارنس انگلیس
ہم بعد از چند روز یعنی دوازدہم ماه جمل سنه ۱۷۴۰م با ششش
صد نفر سرباز نزدیک ولاد نور به او ملحق گردید و محل مذکور ۱۹
میل از پاندی چری فاصله داشت و دوپلی ہم ہر قدر که می
توانست لشکری ترتیب داد که در ان سپاه مظفر جنگ و
چنده صاحب ہم بودند و به مقابل ان لشکر متفق فرستاد
ولی در عصر ان شبی که برای جنگ مقرر کرده بودند سپاه
خصم یاغی شدند و برگشتند و چنده صاحب ہم پی ایشان
رفت و بالاخره مظفر جنگ اطاعت عموی خود را اختیار کرد

و بعد از ان فوراً دست وی را بسته در زندان انداختند۔ ان بلا بر دوپلی سخت بود و فوراً در مقام تدبیر بر آمد که آب رفته را بجوی باز آورد و سفرای خود را نزد ناصر جنگ برای صلح فرستاد و ہمان وقت جاسوس ہای ہندی را ہم روان کرد که با امرای وی بسازند معلوم است که ناصر جنگ شرایط صلح دوپلی را رد کرد ولی ان جاسوس ہا در توقف ہفت روزه در اردو کار خود را انجام دادند و دوپلے ہم لشکر خود را منظم نمود۔ وقتیکه جاسوس ہای وی از انجا برگشتند در شب بعد از ان دلا توچ فرانسوی با سیصد نفر سرباز خود به اردوی دشمن شبخون زده ۱۲۰۰ نفر از ایشان را کشت و به پانڈیچری برگشت ناصر جنگ بقدری خایف گردید که به قلعه ارکات مراجعت نمود و میجر لارنس ہم به قلعه سنت دیوید پناه گرفت۔ برخلاف امید محمد علی پسر انوار الدین در ولایت کرناتک تا زمانی بے یار و مددگار ماند و پس از ان از ناصر جنگ اعانت بزرگ لشکری به وی رسید و نیز چہار صد نفر سرباز انگلیس و ہزار پانصد نفر سرباز ہندی انگلیس به سرکردگی کپتان کوپ برای مدد وی فرستاده شد۔ محمد علی با ان افواج حمله به ترددادی نمود که ۱۲ میل از قلعه سینت دیوید فاصله داشت در انجا فرانسوی ہا که سرکرده[۱] شان دی لا توچ بود و یک ہزار سواری که چنده صاحب داشت بر او شبخون زدند و لشکر وی را سراسیمگی بعقب نشانیدند و محمد علی با دو نفر نوکر جان خود

---

[۱] سرکرده - افسر فوج۔

را به سلامت برده به ارکات فرار کرد و بین ازان فرانسوی ها
به سرکردگی بوسی حمله به گینجی نمودند و باقی ماندگان افواج محمد علی
را شکست داده قلعه انجار را گرفتند پس ازان دوپلی به ناصر جنگ
نوشت که مظفر جنگ را رها بکند و نیز او را بر خدماتی که در
زمان نظام الملک معین بود مقرر بسازد و چنده صاحب را
نواب کرناتک تسلیم نماید و ولایت مسولی پتم را به فرانسوی ها
بدهد ناصر جنگ هیچ میل نداشت که مطالبات مفرط دوپلی را
قبول بکند ازین جهت با صد هزار قشون لشکرکشی به گینجی
نمود ولی بواسطه بدبختی وی تا دو ماه جنگی اتفاق نیفتاد زیراکه
باران شدیدی می بارید دوپلی در تمام ان دو ماه امرای
ناصر جنگ را فریب می داد که از آقای خود سر بتابند
بالاخره ناصر جنگ از جهت بیزار شدن از توقف دراز و
وحمله های مسلسل فرانسوی ها مجبور شد که شرایط دوپلی
را قبول بکند و او به مقصود خود رسید و به سردار افواج
فرانسوی ها حکم نمود که جنگ را معوق[1] بدارد ولی سردار مذکور
اطاعت از حکم وی نکرده از اعانت امرای ناصر جنگ مطمئن
گشته در ۲۵ برج قوس ۱۷۴۹ء م حمله بر اردوی ناصر جنگ
نمود وحمله مذکور چهار ساعت از نصف شب گذشته واقع
شد۔ ناصر جنگ را شکست کامل دست داد اول در کاغذی
که به دوپلی نوشته بود مطمئن گشته توقع نداشت حادثه
سخت پیش خواهد آمد ولی وقتیکه او فهمید که دشمن با او وفا

[1] معوق ـ تاخیر

نکرده است نزد توپ ها ایستاد و مظفر جنگ را با میر غضبی بر فیل نشانده نزدیک خود نگاه داشت ناگاه چند نفر از لشکر نزدیک ناصر جنگ برگشته خواستند به سردار فرانسوی ملحق شوند از جهت ان دسیسه کاری[1] شان به غضب آمده به میر غضب حکم کرد سر مظفر جنگ را ببرد ولی میر غضب توقف نمود و در همان لحظه نواب کرپا یکی از قائدان امرای باغی بود گلوله بر قلب ناصر جنگ زد و سرش را بریده بر قدم مظفر جنگ انداخت۔

تاریخهای عمده

در ۱۷۴۸ء ناصر جنگ خود را نظام اعلان داد۔
در ۱۷۴۹ء مظفر جنگ را حبس نمود۔
در ۱۷۴۹ء شبخون به او زدند و وی را کشتند۔

باب هشتم

مظفر جنگ نظام سوم

مظفر جنگ بلافاصله خود را نظام اعلان داد و پس از آن به پاندی چری رفته با شکوه بسیار فرمانروای دکن مقرر شد۔ در صله خدماتی که فرانسوی ها نموده بودند انهارا انعام زیادی داد و نیز دوپلی را

[1] دسیسه کاری - دهوکه بازی

ده والد او را با ملحقات و توابع ان مرحمت نموده ان را انعام شخصی به وی داده بود و بر ولایت مسولی پتم و با نام حکومت فرانسوی ها را تسلیم کرد۔ ولایت مذکور چهار صد هزار روپیه دخل سالانه داشت و نیز اذن داد که سکه فرانسوی ها در جنوب هند رایج بشود و بیست کرور روپیه هم بایشان داد که نصف ان در ادای قرض بود و چنده صاحب را نواب کرناتک تسلیم کرد و نیز از فرانسوی ها خواست که حصه از قشون خود را به سرکردگی سرداری هوشیار به دارالسلطنه بفرستند تا در وقت ضرور خدمت دولت را انجام بدهد و خرج قشون را خود بذمه گرفت دوپلی خواهش مظفر جنگ را فوراً قبول کرد زیرا که برای منافع خود از چنان خواهش وی بهتر ندیده بود و نتیجه اش این شد که وقتیکه مظفر جنگ در برج دسمبر ۱۷۵۰ع از پاندی چری مراجعت می نمود بوسی ۳۰۰ سرباز فرانسوی و ۱۵۰۰ سرباز هندی فرانسه را همراه خود داشت. در راه مظفر جنگ ان نوابها که بر خلاف ناصر جنگ مکر کرده بودند اکنون بر خلاف او هم آغا به مکر و حیله نمودند۔ همینکه مظفر جنگ در ملک نواب کداپا داخل شد زحمتی برای او دست داد و اول مابین لشکر مظفر جنگ و نواب کداپا جنگ های کوچک واقع گردید و پس از ان خصم بر خلف مظفر جنگ حمله آور شد مظفر جنگ مکر دشمن را فهمیده بر یاغی ها حمله کرد و بوسی هم تقلید وی را نمود۔ نواب شونار شکست فاحش یافته کشته شد و نواب کداپا مجروح سخت گشته فرار نمود و نواب کرنول وقتیکه دنبالش می نمودند به طرف مظفر جنگ برگشت و فیل او را محاصره نموده ناچخ[۱]

[۱] ناچخ - کوتاه نیزه

خود را بر فرق مظفر جنگ زد و مغزش را بزمین ریخت ولی زود نواب مذکور را شکست دادند و کشتند۔

تاریخہای عمدہ

در سنہ ۱۷۴۹ع مظفر جنگ خود را نظام اعلان داد۔
در سنہ ۱۷۵۰ع او را از حملہ ناگہانی کشتند۔

باب نہم

(۹)

اکنون ان امید دوپلی کہ حکومت فرانسہ را در مملکت ہند برپا بسازد تاریک گردید ولی از خوش بختی شان بوسی فرانسوی حلال مشکلات بود و صلابت جنگ را کہ در اردو حبس شدہ بود رہا نید و بہ رضایت تمام نوابہا وی را نظام اعلان داد۔ وقتیکہ نظام نو با جماعت خویش بہ حیدر آباد می رفت از راہ کداپا بلا مزاحمت گذشت ولی در ولایت کرنول بیوۂ نواب و اقربای دیگر وی چہار ہزار نفر افغان را برای مقابلہ او فرستادند۔ لشکر نظام از چند طرف بہ شہر کرنول گلولہ باریدند و بسیاری از سکنۂ شہر و تمام لشکر سا خلوی انجا بقتل رسیدند و ولایت کداپا و کرنول را بہ ادونی کہ تیول مظفر جنگ بود ملحق نمودند و تمام ان ولایت را بہ بسری دادند۔ وقتیکہ صلابت جنگ از رود کرشنا عبور کرد با بیست ہزار مرہتہ مقابل گردید ایشان بہ سرکردگی باجی راؤ پیشوا برای جنگیدن با وی آمدہ بودند زیرا کہ با غازی الدین

فرزند بزرگ نظام الملک معاہدہ داشتند ولی بواسطہ شورش پونہ مرہتہ ہا زود منتشر گشتند۔

داخل شدن در حیدرآباد

در ۱۷۵۱ع صلابت جنگ در حیدرآباد داخل گردید و در عوض خدمات بد فرانسوی ہا انعام زیادی مرحمت نمود و نیز مواجب[۱] مستقبل شان را فیاضانہ معین کرد و بوسی را در فراہم کردن پانصد نفر لشکر فرنگی و پنج ہزار نفر قشون ہندی اعانت نمود۔

رفتن صلابت جنگ بہ اورنگ آباد

یک ماہ بعد صلابت جنگ بہ اورنگ آباد رفت زیرا کہ احتمال خطر حملہ غازی الدین میرفت بمجرد یکہ او بہ انجا رسید بالاجی راؤ پیشوا با چہل ہزار قشون بر ملک صلابت جنگ حملہ و غارت کرد ولی بوسی تابعیت میلی پونہ مصمم خود را عقب نشانید اما صلابت جنگ بواسطہ ان لشکر کشی کہ راگوجی بونسلا بہ برار نمودہ بود با دشمن خود صلح عارضی کردہ بہ حیدرآباد مراجعت نمود و دران وقت نظم و نسق سلطنت کاملاً در دست بوسی بود ان ولایاتی را کہ در نواح مسولی پتم واقع بود بہ فرانسوی ہا تسلیم نمودند و حکومت کرناتک را بدست دوپلی و جانشینان او سپردند۔ در برج ثور سال ۱۷۵۲ع شاہنشاہ مغول غازی الدین را والی دکن ساخت و دو ماہ بعد مشارٌالیہ بہ صوب دکن

---

[۱] مواجب۔ تنخواہ

رہسپار گردید وفتنون صلابت جنگ در برہان پور که بر سر
حد نظام واقع است غازی الدین را والی دکن تسلیم کرد۔ پس ازان
او در برج عقرب سال ۱۷۵۲ء م با پیشوا ملحق شده با ۱۵۰۰۰
سرباز بر اورنگ آباد حمله نمود و به پیشوا ولایت خاندیش و حصهٔ
از ولایت بیدر را در صله ان اعانت با موقع که کرده بود داد و
محمد علی ہم رسماً نواب کرناتک مقرر شد اما حفظ غازی الدین ازان
حکومت جدیده طول نکشید یعنی پس از ہفده روز توقف در
اورنگ آباد جان خود را به اجل سپرد و بجهت وفات وی صلابت جنگ
دوباره مالک دکن گشت اما پیشوا به وی به دادن ولایاتی که
برادر بزرگش وعده کرده بود اصرار نمود و بالاخره صلابت جنگ در
صلح ۱۷۵۳ء م که در بیدر شده بود ان ولایات را به مرہته ہا داد
بمجردیکه پیشوا از انجا برگشت راگوجی بونسلا که ان شرایط صلح را
تسلیم کرده بود مجدداً در اطراف گنگبرگه آغاز به غارتگری نمود ولی
بوسی فرانسوی فوراً وی را برای صلح مجبور کرد و در صله ان خدمت
صلابت جنگ به حکومت فرانسه بادک[1] بزرگی که بر کنارهٔ
راست رود کرشنا واقع و نزدیک مسولی پتام بود داد۔

کرعبث برخلاف فرانسوی ها

امرای دولت نظام از آغاز به جهت فوقیت
فرانسوی ها حسد می بردند بمجردیکه سید لشکر خان صدر اعظم
شد شروع به بریدن ریشهٔ نفوذ ایشان نمود و مشکلات
مالیه را بهانه ساخته سعی کرد که بوسی را مجبور کند تا لشکر خود را

[1] بلوک۔ ضلع۔

پس به برد و اتفاقاً او هم دفعتاً ناخوش[^1] شده به ساحل برگشت و
لشکر خان به افواج فرانسوی اذن داد که خود در عوض مواجب
خویش دخل چند ایالت را بازور بگیرد و بسبب ان تدبیر اغلب
قشون فرانسوی متفرق شد و صرف حصۀ کوچک ازانها در
حیدر آباد ماند وان صدر اعظم هوشمند خواست که صلابت جنگ
را از اثر فرانسوی ها بیشتر مستخلص بسازد و اورا مجبور کرد که به اورنگ آباد
برود و خود مخفی با انگلیس ها مکاتبه نمود ۔ در ماهِ جوزا ۱۷۵۳ء بوسی
به حیدر آباد مراجعت نمود و دید که مواجب باقی افواج وی
به قریب دو کرور و سیصد هزار رسیده است و ازاین جهت
لشکر وی آماده به یاغیگری شده است و والی حیدر آباد مخالفت
او را پیش گرفته آخر بوسی برای اخراجات خود پول قرض
کرده به اورنگ آباد رهسپار گردید پس لشکر خان در تدابیر
خود ناکام گشت درحالتی که بسیار توقع کامیابی را داشت
د این را خوب خیال کرد که اطاعت فرانسوی ها را اختیار بکند
چنان اطاعتی که هیچ قابل وی بنود و چهار ایالت یعنی مصطفے
نگر و ایلور و راجه ماهندری و شکاکول را که در نواحی مسولی پتم
واقع هستند به فرانسوی ها داد که از دخل ان قشون ایشان
را ملازم بدارد و این شرط را هم قبول کرد که حصۀ از قشون محافظ
فرانسوی پیوسته با نظام بماند و نظام در امور سیاسی کرناتک
مداخله نه نماید و در امور مملکت خود هم بدون مشورت با بوسی
کاری نکند ۔ آنچه که فرانسوی ها سابقاً داشتند وانچه که تازه

[^1]: ناخوش شدن ۔ بیمار ہو جانا ۔

از نظام گرفتند یکطرف ان کرناتک وطرف دیگر کتک که در اریسه است یعنی ۵۰ تا ۲۰۰ میل طول و از ۵۰ تا ۸۰ میل عرض داشت جمعیت انجا شش کرور و دخل سالانه شانزده کرور روپیه بود۔

لشکرکشی به ولایت میسور

در ماه جدی سال ۱۷۵۵ء م صلابت جنگ لشکرکشی به میسور نمود و بوسی هم همراه وی بود که خراج پس مانده را وصول بکند در همان زمان مرهته ها هم حمله به میسور نمودند و راجهٔ انجا حاضر شد که تمام حساب باقی یعنی یازده کرور و یک لک روپیه را بدهد وحصهٔ بزرگ ان را فوراً ادا کرد۔

لشکرکشی به طرف نواب ساونور

در ماه حوت همان سال بوسی و صلابت جنگ حمله بر نواب ساونور که خود را مستقل ساخته بود نمودند۔ نواب مذکور دوستانش به بوسی وعدهای مخفی دادند وان باعث ترک کردن محاصره شد ان رفتار بوسی باعث مزید نفرت امرای نظام از فرانسوی ها گشت وشاه نواز خان که بجای لشکرخان وزیر شده بود از نظام حکم عزل بوسی را گرفت و مشارٌ الیه هم عمل به حکم را بهتر دید زیرا که مخالفان او زیاد بودند و با قشون خود ظاهراً بطرف مسولی پتم روان شد و در ماه اول سفرش درین راه شش هزار سرباز یعنی تیول داران مرهته ملک نظام بوسی را اکثر مضطرب ساختند۔ بعد از ان جعفر علی والی سابق سرکار (حکومت) شمالی که بوسی وی را معزول ساخته بود با قشون زیاد بروی مهاجمه نمود ان وقت بوسی مردانه

به سمت حیدرآباد برگشت و محل مذکور را گرفته برای جلوگیری[۱] خصم حاضر گردید و بعد از مدت قلیلی جعفر علی با چهار هزار قشون منظم که صلابت جنگ ان را فرستاده بود برای جنگیدن با بوسی نمودار شد اما مشارٌ الیه در داخل دیوار شهر منتظر کمک بود و آخر ۵۸۰ فرانسوی و ۱۰۰۰ قشون هندی فرانسوی با (۱۱) توپ از مسولی پتم برای رهائی وی رهسپار گردید و زود به حیدرآباد رسید و در راه صدمه نخورد و صلابت جنگ با وزیر خود دو هفته قبل به حیدرآباد رسید در ماه جوزا سال ۱۷۵۶ م معجلاً با فرانسوی ها صلح نمود ولی از الوقت بوسی نمیتوانست که در امور انجا مداخله کامل بکند۔

مگر بر خلاف صلابت جنگ

کامیاب نشدن ان مکری که بر خلاف بوسی نموده بودند برای نظام خوب شد۔ دو سال بعد وقتیکه بوسی در سرکار (حکومت) شمالی بود بر خلاف صلابت جنگ برای خلع وی مکر شد و زیرش قلعه دولت آباد را در تصرف خود آورد و برادرش نظام علی مهر شاهی را بدست آورده عنان حکومت را در دست خود گرفت و چون خبر این بگوشش بوسی رسید برای مدد صلابت جنگ با افواج خود از راجه ماهندری شتافت و اورا دوباره مقتدر ساخت صدر اعظم نظام کشته شد و نظام علی به برهان پور فرار نمود۔

طلب نمودن دولت فرانسه بوسی را۔

پس از ان

---

[۱] جلوی گیری - مزاحمت -

کونت دی لالی والی جدید مستعمرات[1] هندی فرانسه بوسی را طلب کرد و افواج انگلیس که سرکرده شان کرنل فورد بود حمله بر سرکار (حکومت) شمالی نموده مارکوئیس آف کانفلنس را که بجای بوسی معین شده بود شکست داد وی از نظام اعانت عسکری خواست ولی پیش از آنکه نظام به مدد وی برسد مارکوئیس مجبور شد به سردار انگلیس تسلیم شود. صلابت جنگ از ان حادثه ناگهانی خیلی سراسیمه گشت و زود با انگلیس ها مصالحه کرد و بواسطه ان صلح دوستی فرانسه را ترک نمود و عهد کرد که در مستقبل فرانسوی ها را در مملکت خود ملازم نخواهد داشت و نیز مسولی پتم را با هشت بلوک که در نواحی ان بودند به دست انگلیس ها سپرد و دخل انجا چهار صد هزار روپیه بود.

تسلیم نمودن زمین به مرهته ها

مرهته ها در همان زمان ولایت احمدنگر را در تصرف خود آوردند و افواج نظام برای پس گرفتن ولایت مذکور رهسپار گردید ولی خصم لشکر او را محاصره نمود و نظام مجبور شد که قلعه های دولت آباد و سیونیری و اسیرگره و بیجاپور را به مرهته ها داده با انها صلح نماید و نیز برای تسلیم نمودن ولایت احمدنگر و بلوک بیجاپور و حصه از بیدر و تمام ولایت اورنگ آباد به استثنای خود شهر و دو پرگنه ان راضی گردید هرسول و ستاره را هم بدست مرهته ها داد. تمام ان ملکی که به انها داده شده بود ۶۲ کرور و دو لک روپیه دخل سالانه داشت. نظام از حالت مرهته ها بعد از جنگ پانی پت

[1] مستعمرات - نوآبادیات -

که در سال ۱۷۶۱ م واقع گشت فائده برده برای پس گرفتن قدری از ملک از دست رفتهٔ خود جدیت کرد و بالاخره مرهته ها زمینی را که ۵ کرور و ۲ لک روپیه دخل سالانه داشت به نظام تسلیم کرده با وی صلح نمودند۔

تاریخهای عمده

در سال ۱۷۵۰ میلادی صلابت جنگ خود را نظام اعلان داد۔

در سال ۱۷۵۲ میلادی غازی الدین منصب فرمانی دکن را گرفت۔

در سال ۱۷۵۲ م جان خود را بحق تسلیم نمود۔

در سال ۱۷۵۸ م سعی کردند که صلابت جنگ را خلع نمایند۔

در سال ۱۷۵۸ م بوسی فرانسوی را از حیدرآباد پس طلبیدند۔

باب دهم

نظام علیخان نظام پنجم

نظام علیخان چندی بعد از فرار به برهان پور مراجعت نمود و با برادر خود دوست شده صدر اعظم وی مقرر گشت اما برای تحصیل حکومت مکر و حیله خود را از دست نگذاشت و بتدریج تمام قوای حقیقی سلطنت را بدست خود گرفت۔ در سال ۱۷۶۱ موقع خوب یافته صلابت جنگ را خلع نمود و پس از ان او را در قلعه بیدر حبس کرد در انجا نظام مذکور بعد از یک سال و سه ماه جان خود را به اجل سپرد و نظام علی معجلاً به کرناتک

مهاجمه نموده ان ولایاتی را که درراه عبور وی واقع بودند غارت کرد ولی انگلیس ها برای مدد نواب کرناتک شتافتند و بانظام در تری یاتی مقابل گشته وی را مجبور به مراجعت نمودند بعد ازان کلایو انگلیس پیش امپراطور[1] دهلی توسط نموده فرمانی برای محمد علی گرفت که دیگر ارکات تابع نظام نباشد۔

مداخله درامور مرهته ها در سال ۱۷۶۳م نظام علی معاون یکی از مدعیان تخت پیشوا گردید و باقشون زیادی به سمت پونه رهسپار شد و نزدیک شهر اردوزد مرهته ها هم سعی کردند که به ولایت اورنگ آباد و حیدرآباد مهاجمه نموده توجه نظام را به ان سامان منعطف بسازند ولی دران کامیاب نشدند و افواج کم مرهته ها در درانجا ها هیچ کار نکرد اما انها با یکی از سرداران مرهته نظام ساخته از وی انتقام گرفتند۔ نظام وقت مراجعت از پونه با حصه از لشکر خویش به رود گوداوری رسید و قشون باقی خود را پس گذاشته ازان عبور نمود بلافاصله جاناجی سردار خائن از لشکر نظام خود را علیحده ساخته قدری دور اردو زد و به این نمط راگوناث راؤ را علامت وقت حمله نمود و مشارالیه زود رهسپار گردیده بر افواج نظام یورش کرد و بعد از جنگ خون ریز ان را شکست فاحش داد و نظام که در آنطرف رود بود نمی توانست کاری بکند عاقبت الامر از جهت ان شکست به اورنگ آباد رفت و مرهته ها هم بعد از چند روز دنبال وی

[1] امپراطور۔ شاهنشاه

را گرفتند ولی با ضرر بسیار عقب نشستند و بعد از ان ما بین مرہتہ و نظام دو بارہ صلح شد۔

در سال ۱۷۶۵ ام امپراطور دہلی سرکار (حکومت) شمالی را کہ حصہ از مملکت نظام بود بہ انگلیس ہا تسلیم نمود و یقین است کہ از ان جہت نظام علی بہ غضب آمد و برای بزور پس گرفتن ایالت مذکور آمادہ گشت اگرچہ کہ قشون وی در مقابل انگلیس ہا اول درست کامیاب نشد بالاخرہ در مصالحہ ماہ قوس سال ۱۷۶۶ میلادی ان نزاع بدون جنگ و پیکار بر این شرط تسویہ گشت کہ شرکت مشرق ہند (ایسٹ انڈیا کمپنی) بہ استثنا ، ایالت گونتور کہ بہ برادر نظام بسالت جنگ دادہ شدہ بود سرکار شمالی را نگاہ بدارد و در عوض ان بہ نظام یک کرور و ۳ لک روپیہ خراج سالانہ بدہد و شرکت[1] مذکور مجاز است کہ بعد از وفات بسالت جنگ گونتور را ہم پس بگیرد و نیز پیوستہ یک دستہ قشون منظم در حیدرآباد داشتہ باشد تا بتواند در موقع صواب و مناسب بہ نظام کمک برساند و این ابتدای لشکر استیجاری حیدرآباد بود۔

اتفاق برخلاف حیدر علی

در اواخر سال ۱۷۶۶ ام نظام و مرہتہ ہا برخلاف حیدر علی متفق شدند کہ تمام مملکت وی را بگیرند انگلیس ہم از جہت ان معاہدہ کہ چندی پیش از ان شدہ بود با انہا متحد گردید۔ دفعتیکہ نظام بہ ملک میسور رفت ناگہان ارادہ

[1] شرکت۔ کمپنی

او تغییر یافت و خواست که با حیدر علی صلح به نماید و با او ملحق گشته بر متحدین با خود یعنی انگلیس ها حمله بکند و به این نمط فوراً از او چهار کرور روپیه را تحصیل و نیز برای یک کرور و یک لک روپیه خراج سالانه عهد بگیرد و نظام افواج انگلیس را که با او در ولایت میسور بود اذن داد که از انجا خارج بشوند و کسی به اینها زحمت نرساند. جنگ اول مابین انگلیس و لشکر متفقه نظام و حیدر علی در ۲۵ ماه اسد واقع گردید و انگلیس ها شکست خوردند ولی کلنل (سرهنگ[۱]) اسمیت بعد از چند روز در ولایت چی گاما خصم خود را شکست داده ان ننگ را بر داشت اما به تیرونا مالالی که چند میل از انجا فاصله داشت از جهت کمی آذوقه مراجعت نمود و در انجا حیدر علی و نظام را دوباره شکست داد و نتیجه ان شکست مکرر این شد که نظام اتفاق معجل خود با حیدر علی را ترک نمود و در ان اثنا یک دسته از قشون انگلیس که از بنگال به سرکردگی کلنل (سرهنگ) پیچ در کشتی نشسته به سرکار (حکومت) شمالی پیاده شدند حمله به ورنگل نمودند و نظام مصالحه با انگلیس را لازم دید و در عوض یک کرور و دو لک روپیه سالانه بدادن بدیه اینها در گرفتن ولایت کرناتک راضی گردید و این شرط هم شد که تا شش سال انگلیس ها سالانه دویست هزار روپیه بدهند تا مالک سرکار شمالی بشوند.

حملهٔ بیجای مرهته ها در سال ۱۷۷۳م رغوبه پیشوا بر مملکت نظام مهاجمه نموده بقدری با وی سخت جنگید که نظام را مجبور به التماس صلح کرد و ایالتی را که چهار کرور روپیه دخل سالانه داشت از نظام گرفت و بعد ازان نظام

---

[۱] سرهنگ - کرنل

ولایت مزبور را پس گرفت پیش ازاین گفتیم که نظام سرکار (حکومت) کونتور را به برادر خود بسالت جنگ داده بود و مشارٌالیه اداره آن را دارالسلطنه خود ساخت و لشکر از فرانسه به سرکردگی موسیو لالی ترتیب داده برای ازدیاد قوت و ملک جدیت نمود انگلیس‌ها به کارهایشش اعتراض کردند و به نظام شکایت بی‌فایده ازوی نمودند ولی در سال ۱۷۷۹ بسالت جنگ از احتمال حمله حیدرعلی خائف شده با انگلیس‌ها متفق گردید و دران اتحاد عهد واثق نمود که سرباز فرانسه را نگاه ندارد و دفاع از مملکت خود را به قشون انگلیس‌ها سپارد و ایالت سرکار کونتور را برای مواجب افواج بدست انها بدهد ازان جهت قشون انگلیس روان شد که ایالت مذکور را در تصرف خود بیارد و همان وقت مستر هالیند سفیر انگلیس را به دربار نظام فرستادند که در باب معاهده با بسالت جنگ رضایت وی را تحصیل کنند و این سفیر اول انگلیس بود که به دربار نظام رهسپار گشت.

نظام ازان معاهده خیلی به غضب آمد و خصوصاً بجهت اعانت عسکری انگلیس‌ها که معجلاً به برادر او دادند. وقتیکه مستر هالیند به نظام گفت که خراج واجب‌الادای سرکار شمالی را از برادر خود نگیرد خشمش از حد تجاوز کرد پس عجب نیست که بواسطان نظام اتحاد بین حیدرعلی و مرهته‌ها و خود ترتیب داد که انگلیس‌ها را از هند برانند. وقتیکه وارن هاستنگ فرمان فرمای هند انگلیس ان خبر را شنید فرمان حکومت مدراس را که برای گرفتن سرکار حکومت کونتور داده بود منسوخ کرده موجب

تغیر نظام را مرتفع ساخت و نیز با نظام عهد نمود که خراج باقی
را ازدواداکند اما تا چندین سال ایالت کونتور باعث تنازع
بود در ۱۷۸۲ء بسبب جنگ مرد و انگلیس ها موافق شرط
مصالحه که در سال ۱۷۶۶ شده بود ادعای ایالت کونتور را
نمودند ولی نظام میخواست که ادعای شان را قبول بکند بالاخره
تنازع مذکور موقتاً مرتفع شد و به نظام اذن دادند که سرکار کونتور
را در عوض ان خراج باقی که مطابق شرایط مصالحه سابق انگلیس ها
به او دادنی بودند نگاه بدارد - در سال ۱۷۸۸ء که لارد کارن
والیس فرمان فرمای هند گردید اول کار وی این بود که به نظام
گفت به شرایط معاهده سال ۱۷۶۶ء کاملاً عمل نماید و دران
وقت نظام فوراً ایالت کونتور را به انگلیس ها تسلیم نمود -

جنگ با تیپو سلطان میسور

دران اثنا نظام مشغول نزاع با تیپو بود - و تیپو
هم بواسطه تکبری که داشت ولایت بیجاپور را از نظام طلبید
و برای ادعای خویش بهانهٔ بیجا آورده حرکت نمود تا حمله
به خاک مرهته ها نماید نظام و مرهته بر خلاف تیپو متفق گشته
جلوگیری از وی نمودند جنگ مذکور نه ماه طول کشید و بعد
ازان در مصالحه که مابین محاربین شد تیپو بدادن نه کرور
روپیه خراج راضی گردید و ملک بسیاری را که گرفته بود
پس داد -

در سال ۱۷۸۹ء تیپو بر خلاف انگلیس ها دوباره اعلان جنگ
نمود و سال دیگر لارد کارن والیس فرمان فرمای هند برای
اضمحلال او با نظام و نانا فرناویس متفق گردیده اتحاد ثلاثه را

تشکیل داد و شرط ان این بود که به انگلیس ملحق گشته یکمرتبه بر مملکت تیپو مهاجمه نمایند و در وقت ضرورت نظام و نانا فرنادیس بازده هزار سوار انگلیس هارا مدد بدهند و در عوض ان اگر لازم بشود انگلیس هم از سوارهٔ خود به انها مدد برسانند وانچه راکه فتح کنند میان هرسه بالسویه تقسیم شود۔

در ۲۳ حمل سال ۱۷۹۱ میلادی برحسب ان قرارداد نظام ده هزار سوار را فرستاد که باتشون لارد کارن والیس ملحق بشود و این قضیه بعد از فتح بنگلور واقع گشت وقتیکه لارد مذکور یک ماه بعد به مدراس مراجعت نمود لشکر مذکور نظام به سمت شمال مشرقی رسید و قلعه کرم کنده را محاصره نموده گرفت دوباره هشت هزار عسکر نظام به سرکردگی فرزندش در محاصرهٔ سرنگاپتم که در جدی سال ۱۷۹۲ واقع گشت جنگ نمود۔

دو ماه بعد تیپو شکست خورده نصف از مملکت خودش را داد ونیز شصت و شش کرور روپیه غرامت جنگ قبول نمود نتیجه اعانت عسکری نظام به انگلیس ها این شد که از ان زمین وغرامت جنگ ثلث برد۔ درهمان سال در باب جانشینی نواب کرنول وپیشکشی که او به نظام می داد نزاع واقع گشت۔ آبا واجداد نوابهای مذکور از ملت افغان بودند واگرچه که انها باجگذار نظام بودند ولی تا وقتیکه فشار به انها نمی آمد نمی دادند۔ بعد از آنکه حیدر علی کرنول را گرفت نواب خراج خود را به او مرتباً می رساند وچون حیدر علی مرد فرزندش ادعای خراج کرد اما نظام مخالفت ورزید۔ دران اثنا نواب وفات یافت ونظام جانشین وی رامعین کرد۔

مصالحه جدید با انگلیس ها

درسال ۱۷۹۰ مابین انگلیس و مرهته ها و نظام مصالحه در تری پارتیت واقع گشت و این قرار شد که بعد از مصالحه اگر تیپو بر یکی از سه حلیف حمله بکند دیگران متفق گشته او را گوشمالی بدهند پس از ان که جنگ به اتمام رسید لارد کارن والس به حلیفان خود پیش نهاد نمود که یک عهد با ضمانتی نمایند به این طور که کمک بیک دیگر در صورتی باشد که بیکی از انها حمله بیجا شده باشد نظام شرط مذکور را معجلاً قبول کرد ولی پیشوا علاوه برین که ان را قبول نکرد با نظام اعلان جنگ نمود. در انوقت سرجان شور بجای کارن والیس فرمان فرمای هند گردید و او عزم مصمم نمود که ان احکاماتی که از در بار مدیران[1] شرکت باو شده بود بعمل آرد و از جنگ نو احتراز نماید وقتیکه نظام برحسب شرایط معاهده سال ۱۷۹۰ از سرجان شور مدد خواست مشار الیه خود را بی طرف اعلان داد و نتیجه اش این شد که نظام خود را در دست فرانسوی ها انداخت.

شخص فرانسوی موسیو ریماند نام ملازم سابق نظام که دو فوج پیاده را منظم نموده بود از نظام فرمان یافت که قشون خود را به هجده هزار نفر برساند و برای تربیت و فرمان ایشان صاحب منصبان فرانسوی معین شوند ولی نظام نمی توانست با ان قشون کم با مرهته ها تاب مقاومت بیارد و بالاخره در برج

[1] مدیر- معتمد

حوت سال ۱۷۹۵ در کردلا شکست فاحش یافت و بدادن ملکی که هفت کرور روپیه دخل سالانه داشت و نیز شصت کرور روپیه تاوان جنگ راضی گردید و صدر اعظم خود عظیم الامرا را برای ایفای شرط صلح بدست مرهته ها گرو داد. نظام ان کار انگلیس ها را فریب فهمیده خیلی به غضب آمده و چون به دار السلطنهٔ خود برگشت قشون انگلیس انجار ا مرخص کرد و ریماند را فرمان داد که عدد افواج خود را زیاد نماید و بلوکی را که ۳ کرور و ۳ لک روپیه دخل سالانه داشت برای مواجب ان قشون معین نمود.

بعد از ان بلا فاصله عالی جاه فرزند بزرگ نظام از آستانه اطاعت سر پیچید و با هواداران و تابعان بسیار به صوب ایالت اورنگ آباد گسیل شد و نظام قشون خود را به سرگردگی ریماند مقابل او فرستاد و صدر اعظم وی میر عالم هم همراه فوج رفت که در صورت امکان با شاهزاده مزبور اذ دوستانه صلح نماید آخر الامر او به مقصود خود نایل گردید اما پیش از این که جماعت مذکور به حیدر آباد برگردد عالی جاه خود را کشت. در اواسط سال ۱۷۹۶ م عظیم الامرا از محبس پونه مستخلص شد و نفوذ صاحب منصبان فرانسه را رو به ازدیاد دیده خایف گردید و ان بلوکهائی را که برای مواجب افواج فرانسوی داده بودند پس گرفت و خواست که با انگلیس ها مکرر روابط خوب پیدا بکند. خواهشات صدر اعظم مذکور با خواهشات مارکویس آف وسلی موافق بود زیرا که مارکویس مزبور هم از صعود[۱] فرانسوی ها در دربار نظام خایف شده بود خصوصا

[۱] صعود- ترقی

از جهت احتمال جنگ با تیپو که نزدیک بود بشود. از این جهت
در سال ۱۷۹۸م مصالحهٔ مابین نظام و انگلیس واقع گشت و
نظام مطابق شرط معاهده راضی شد که قشون فرانسه را فوراً
مرخص به نماید و بجای ان یک دسته شش هزاری از قشون
انگلیس ها را نگاه بدارد و برای مواجب قشون پنج کرور روپیه
سالانه بدهد و مارکویس هم در عوض عهد کرد که مملکت نظام
را از حملهٔ بیجای خارجه حفظ نماید. برحسب ان معاهده در روز
اول ماه قوس قشون فرانسه در حضور افواج انگلیس از حیدرآباد
مرخص گردید.

جنگ چهارم میسور

در سال ۱۷۹۹م حکومت انگلیس برخلاف تیپو اعلان جنگ نموده ده هزار سواره نظام و نیز افواج استیجاری
حیدرآباد که دران ۳۰۰۰ سرباز هندی منظم کرده ریمانده
فرانسوی هم شامل بودند دوش بدوش انگلیس ها در سرنگاپتم
جنگیدند. وقتیکه محل مذکور فتح شد ولایاتی را که ۷۰۵۰۰۰
پگوده ستاره دار (سکهٔ رائج الوقت) دخل سالانه داشت
به نظام دادند ولی او مطابق شرط معاهده ۷۰۰۰۰ پگوده
سالانه به سردار تیپو قمرالدین که اعتماد بر سخاوت و ملاطفت
انگلیس نموده بدون شرط تسلیم شده بود می داد. در
سال بعد معاهدهٔ اعانت عسکری با انگلیس از جهت
یک اتحاد جدیدی مستحکم گردید و دران قشون استیجاری
دو دسته فوج پیاده و یک فوج سواره زیاد کردند و این قرار
شد که اگر ان دو سلطنت متحده یعنی انگلیس و نظام

با سلطنت سومی بجنگند باید قشون مذکور در جنگ آورده بشود و علاوه بر این نظام هم ۹۰۰۰ هزار سوار و ۶۰۰۰ هزار پیاده را برای مزید اعانت تکمیل نماید۔ این ابتدا فوج استیجاری حیدر آباد بود۔ نظام برای مواجب قشون استیجاری مذکور ولایاتی را که ۱۲ کرور و ۳ لک روپیه دخل سالانه داشت به انگلیس ها تسلیم نمود۔ و نظام ولایات مزبور را بر حسب معاهدهٔ سال ۱۷۹۲ و ۱۷۹۹ اسابق تحصیل نموده بود۔

اتحاد مرہتہ بر ضد انگلیس

در ان اثنا باجی راؤ پیشوای دوم در امور ملکی خود دوچار زحمت و سراسیمگی گردید۔ در سال ۱۸۰۰ امام صدر اعظم بزرگ دی نانا فرنادیس مرد و بعد ازان زود در مملکت هرج و مرج واقع شد جسوانت راؤ هولکر با عجله به سمت پونه رهسپار گردید و افواج متفقه پیشوا و سندیا را شکست فاحش داد۔

باجی راؤ به ولایت بسین فرار کرده به انگلیس ها التماس نمود که در پس گرفتن سلطنت به او مدد نمایند عاقبت الامر در روز آخر سال ۱۸۰۲ مابین انگلیس و باجی راؤ چنان معاهده شد که باجی راؤ در مستقبل غیر از انگلیس فرنگی دیگر را در کار خود نیاورد و بدون رضایت انگلیس با سلطنت دیگر مرابطه نه نماید۔

سندیا و هولکر از جهت معاهدهٔ مذکور خیلی دلتنگ گشته بر خلاف انگلیس ها باهم متحد شدند و راگوجی بونسلای ناگپور که ادعای تخت پونه را نموده بود به انها زود ملحق گردید مشارٌ الیه ازین جهت ادعای مذکور را نمود که

سلسله نسب وی بطور غیر مستقیم منتهی به خانواده سیواجی می شد درانوقت انگلیس ها هم آماده بودند که جلوگیری از کارهای خصم خود نمایند وبالاخره مطابق تدبیر جنگی مارکویس آف ولیسلی جنرل ویسلی حمله براحمد نگر نموده در برج اسد سال ۱۸۰۳ آن را گرفت این جنرل ویسلی همان است که بعد دیوک آف ولنگتن شده وبرای دوباره به تخت نشاندن باجی راو به پونه رفت.

سندیا از ایالت اورنگ آباد ربع (چوتہ) وصول کرد و نیز دهات همسایه اش را غارت نموده به این نمط از خصم خود انتقام گرفت امانگذاشتند او تا مدتی آن کار را بکند جنرل ویسلی لشکر کشی به ولایت اسی که در انجا سندیا و راجه ناگپور وارد وزده بودند نمود وانها را شکست فاحش داد دران اثنا کلنل استیونسن هم خاموش نه نشست وبرحسب هدایت کار خود را انجام داد زیرا که در آغاز جنگ وی را حکم شده بود که با افواج استیجاری دیک دسته قشون از حیدرآباد رهسپار گشته با جنرل ویسلی شریک جنگ بشود کلنل استیونسن ولایت برهان پور وقلعه اسیر گر را در تصرف خود آورد ومتوالی فتح او فتح جنرل ویسلی درارگان واقع شد که منجر به تسلیم شدن گاویل گر گردید. راجه ناگپور از جهت فتوحاتی که انگلیس ها پی در پی می نمودند دل باخته التماس صلح نمود وبالاخره در اواخر برج جدی سال ۱۸۰۳ ام مصالحه مابین راجه مذکور وانگلیس در دیوگاؤن واقع گشت وبرحسب معاهده راجه یک حصه بزرگ مملکت خود را که دران ولایت برار واریسه هم شامل بود به انگلیس ها داد علاوه بران این شرط را هم قبول کرد که قشون

استیجاری انگلیس را در ملک خود نگاه بدارد.
انگلیس ها مطابق معاهده که پیش ازان جنگ واقع شده بود ایالت برار را به نظام تسلیم نمودند. یک حصه ولایت مذکور مال نظام بود و راجه ناگپور که حصه دیگران را داشت مالیات تمام ملک را میگرفت.

تاریخهای عمده

درسال ۱۷۶۱م صلابت جنگ را خلع نمودند
درسال ۱۷۶۳م نظام علی در امور مرهته ها مداخله نمود.
درسال ۱۷۶۶م قشون استیجاری حیدرآباد تشکیل شد
درسال ۱۷۶۶م ولایات سرکار (حکومت) شمالی به انگلیس واگذار شد
درسال ۱۷۶۷م جنگ اول میسور واقع گشت.
درسال ۱۷۶۷م جنگهای چین گاما و تیرو و انامالی اتفاق افتاد.
درسال ۱۷۷۹م سفیر اول انگلیس به حیدرآباد گسیل گردید.
درسال ۱۷۸۷م تیپو بر خاک مرهته حمله کرد.
درسال ۱۷۸۸م ایالت سرکار گونتور را بدست انگلیس ها تسلیم نمودند.
درسال ۱۷۹۰م برخلاف تیپو اتحاد ثلاثه را تشکیل دادند.
درسال ۱۷۹۱م جنگ سوم میسور به وقوع پیوست.
درسال ۱۷۹۲م برای تعیین نواب کرنل نزاع واقع گشت
درسال ۱۷۹۵م جنگ کردلا اتفاق افتاد.
درسال ۱۷۹۸م با انگلیس ها در باب قشون استیجاری اتحاد شد
درسال ۱۷۹۹م جنگ چهارم میسور به وقوع پیوست.

در سال ۱۸۰۰ء قشون استیجاری حیدرآباد تشکیل یافت۔
در سال ۱۸۰۳ء جنگ اسی وارگاؤن واقع شد
در سال ۱۸۰۳ء ولایت برار را به نظام سپردند۔

باب یازدهم

سکندر جاه نظام ششم

وفات نظام علیخان

نظام علی در عمر هفتاد سالگی بعد از چهار روز از آغاز جنگ با مرهته‌ها جان خود را به اجل سپرد و فرزندش سکندر جاه بجای او بر سریر سلطنت جلوس نمود۔ از جهت ان حادثه در اتحادی که مابین نظام علی و انگلیس بود تبدیلی بین واقع شد زیرا که سکندر جاه مانند اسلاف خود از امپراطور دهلی خواهش تصدیق سلطنت خود نمود و ان تصدیق را تحصیل کرد۔ از جهت ان فعل نظام شرکت انگلیس با از وی دلتنگ گردید۔ زیرا که نظام برحسب معاهده سال ۱۷۹۸ء و ۱۸۰۰ء تابع شرکت مذکور گشته بود۔
عاقبت الامر انگلیس یادداشت ان به نظام نوشتند که او به تمام معاهدهٔ سابق که مابین حکومت انگلیس و نظام شده بود کاملاً عمل نماید۔ بعد از سه سال انگلیس ها موقع یافتند که متبوعیت خویش را پاکیزه ظاهر بکنند۔
وقتیکه نظام خواست صدر اعظم خود میر عالم را که انگلیس ها منتخب کرده بودند از منصب وزارت عزل نماید و بجایش یکی از مخالفان انگلیس ماهی پنیرام را وزیر خود مقرر بکند فرمان فرمای هند

سر جارج بارلو فوراً به نظام نوشت که میر عالم را دوباره صدر اعظم خود بسازد و نیز آنانی را که مخالف انگلیس هستند از ملک بیرون بکند و در امور سلطنت از سفیر انگلیس رای بگیرد. عظیم الامرا صدر اعظم نظام بعد از مدت یک سال از وفات آقای خود از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت. او وفادار صمیم نظام بود در رفتار زیرکانه داشت از این جهت در مجلس پونه به آقای خود فایده بسیار رسانید و نتیجه اش این شد که مرهته ها آن دلایانی را که بعد از جنگ کردلا از نظام گرفته بودند دوباره باو پس دادند و از ادعای چوت (ربع مالیات) دست بر داشتند و در عوض ۴۰ کرور روپیه که نظام به انها داد ادعای مبلغ های دیگر را ترک نمودند. وقتیکه عظیم الامرا مرد از جهت سفارش سفیر انگلیس میر عالم صدر اعظم نظام مقرر شد اما نظام او را دوست نمی داشت و ما پیش از این در باب راجه ماهی پترام که میخواست خود را وزیر بسازد بیان کردیم و بالاخره فوج استیجاری مشار الیه را از ملک بیرون کرد و راجه مذکور نزد هولکر پناه برد و به او گفت نظام می خواهد بر خلاف انگلیس باوی ساخته قوه انها را مضمحل بسازد. هولکر بر قول ماهی پترام اعتماد نموده به نظام نگاشت که با قشون بسیار به حیدرآباد می ایم ولی جواب نظام او را انگذاشت که گول[۱] بخورد یعنی نظام به او نوشت که من بر خلاف انگلیس خیال مخاصمانه ندارم. در سال ۱۸۰۸ ام میر عالم مرد و نظام خواست که داماد میر عالم منیر الملک

[۱] گول خوردن دهوکه کهانا

را صدر اعظم خود بسازد ۔ اما سفیر انگلیس تعیین وی را خوب
خیال نکرد و فرمان فرمای هند هم منصب وزارت او را
امضا نمود ۔ بعد از آنکه تا چندین ماه در باب وزارت مابین
نظام الملک و انگلیس مباحثه سختی شد طرفین بر این راضی
شدند که نظام منیر الملک را وزیر خود مقرر بکند اما او اسمی
باشد و علامت ظاهری منصب وزارت را بدارد ولی
نظم مملکت را کاملاً بدست راجه چندو لال پیشکار که زیر دست میر عالم و
منیر الملک خدمت خوب کرده بود بگذارد راجه مذکور صاحب
فراست وزود فهم بود و علاوه برین میخواست که با انگلیس ها اتحاد
بشود و خیلی کارکن بود ۔ از صبح تا خیلی از شب رفته خود را
مشغول نظم و نسق ملکی میداشت اما راجه مذکور دوچار اشکالات
زیادی شد و در زمان طویل ۳۵ سال که ان شغل را داشت
کاری کرد همین بود که حکومت و اقای خود را از خود راضی داشت
و سفارت خانه انگلیس را ساخت و ان را با اسباب آرایش
قیمتی بسیار مزین نمود ۔ دران وقت مواجب دسته فوج
انگلیس از حد متجاوز شده بود و طریقه جمع نمودن مالیات هم که دران
زمان رائج بود رعیت را مفلس ساخت ۔ مردم روی دست هم
رفته جمع کردن مالیات را اجاره میکردند و حاکم اجاره دار بر سکنه
ان ولایاتی که باو دادند دست تطاول دراز میکرد و خود را متمول
می ساخت زیرا که او می توانست هر چه بخواهد بکند ۔

اصلاحات سر چارلس مٹکاف | دران حالت در سال ۱۸۲۰

---

۵۱ ۔ دوچار شدن ۔ زحمت میں پڑ جانا ۔ ۵۲ روی دست هم رفتن ۔ ایکدوسرکا ضد هو جانا

مستر متکاف که بعد از آن سر چارلس سفیر انگلیس مقرر گردید
بعد از آنکه تمام مملکت دکن را سیاحت نمود این کار را بذمه خود
گرفت که طریقه جدیدی در جمع نمودن مالیات ترتیب بدهد از
این جهت مددگاران سیاسی و صاحب منصبان فوج انگلیسی
نظام را در ولایات مقرر کرد که آنجا ها را نگاه داری بکنند و کار
دیگرش این بود که بطرف شرکت ولیم پالمر توجه خود را منعطف
ساخت زیرا که اثر سیاسی شرکت مذکور در حیدرآباد بسیار
رو به ازدیاد نموده بود و جهت زیاد شدن آن سر ولیم رومبولد
یکی از منسوبان حاکم مدراس بود که در سال ۱۸۱۳ م به شرکت
مذکور ملحق گردید و مشارالیه شوهر دختر پرورده فرمان فرمای هند
مارکویس آف هاستینگ بود بعد از آن شرکت ولیم پالمر ترقی
نموده قریب بیست کرور روپیه با تنزیل[۱] زیادی به نظام قرض
داده و بقدری در مجالس مشورتیت دولتی نفوذ پیدا کرد که برای
حکومت نظام ممکن نبود بدون رضایت و تدبیر شرکت مذکور کاری
بکند - از این جهت مستر متکاف در باب شرکت مذکور به حکومت
کلکته (انگلیس) نگاشت و توجه حکومت را به آن سامان منعطف
گردانید - نتیجه اش این شد که حکومت کلکته تمام قرض نظام
به شرکت ولیم پالمر را ادا نمود و نظام در عوض آن از ادعای پیش
کش سرکار (حکومت) شمالی که انگلیس ها از سال ۱۷۶۶ به او می
دادند دست کشید

تاریخهای عمده

---

[۱] - تنزیل - سود -

درسال ۱۸۰۳ میلادی نظام الملک جان خود را بحق تسلیم نمود
درسال ۱۸۰۴ م عظیم الامرا وفات کرد۔
درسال ۱۸۰۴ م میر عالم بر منصب وزارت مقرر گشت
درسال ۱۸۰۸ م چندو لال را پیشکار مقرر کردند
درسال ۱۸۲۰ م سر چارلس متکاف در حیدرآباد سفیر انگلیس مقرر شد۔

باب دوازدہم

ناصر الدولہ نظام ہفتم

درسال ۱۸۲۹ م سکندر جاہ مرحوم شد و فرزند بزرگش ناصر الدولہ بر تخت سلطنت پدر جلوہ نمود۔ بجز دیکہ نظام نو عنانِ حکومت را بدست گرفت طریقہ راکہ سر چارلس متکاف انتخاب نمودہ بود مرتفع ساخت وان طریقہ این بود کہ فرنگی ہا در ولایت دکن نظارت[1] داشتند۔

مکر نمودن وہابی ہا

درسال ۱۸۳۸ وہابی ہا برخلاف انگلیس مکر نمودند کہ حکومت وی را از ہند مرتفع بسازند و درسال دیگر انگلیس ہا عدلیہ را تشکیل دادند کہ بسبب ای مکر وحیلہ مذکور را دریابند و معلوم شد کہ مبارز الدولہ برادر نظام مرحوم در آن مکر شریک گشتہ بود در پاداش جرم وی را در قلعہ گولکندہ حبس نمودند و او زود در آنجا فوت شد۔

[1] نظارت - انتظام

بلوای محرم در محرم سال ۱۲۶۷ھ از جهت اختلاف مابین سنی و شیعه در شهر بلوی شد حکومت نظام با سنی ها مراعات چند نموده و دستهٔ شیعه را موقوف ساخته بلوی را به اتمام رسانید۔

وزارت سراج الملک در سال ۱۲۴۳ھ راجه چندو لال از منصب وزارت استعفا کرد و برادرزاده اش راجه رام بخش بجای او صدر اعظم شد ولی او منصب مذکور را زیاد نگاه نداشت۔ در سال ۱۲۵۸ھ سراج الملک فرزند منیر الملک بجای او بر مسند وزارت نشست۔ سراج الملک بیچاره از آغاز وزارت دو چار حوادث و واقعات خلاف مرام خود گردید و از جهت اصلاحاتی که او در ابتدا کرده بود نظام از وی بدظن گشته چندی او را از منصب وزارت عزل نمود بعد از ان از جهت طریقه جمع نمودن مالیات که از سابق مروج بود متوالی هم مشکلات مالی در پیش آمد خزانهٔ دولت تهی گشت و قرض بسیار شد عاقبت الامر نظام برای ادا نمودن یک حصه از ان قرض مجبور شد جواهرات خویش را گرو بگذارد و در ان وقت نازک لارد دلهوزی فرمان فرمای هند به نظام سخت گرفت که درعوض مواجب دستهٔ قشون انگلیس حیدرآباد (کنتنجنت حیدرآباد) او ملکی بدهد تا انگلیس ها بتوانند از دخل آن مواجب قشون را مرتباً ادا نمایند۔ در سال ۱۸۰۰ھ فوج قشون استیجاری مذکور بوجود آمد ولی مطابق مصالحه که با انگلیس شد لازم بود نظام در وقت جنگ با دشمن عام خود انگلیس

قشون استیجاری خود را در جنگ گسیل نماید اما دو سال بعد نتیجه گفتگوی مصالحه که سفیر انگلیس نموده بود این شد که نظام فوج استیجاری را دائماً نگاه بدارد و مواجب انها را اسم خود بدهد ولی قشون مذکور کاملاً در دست سفیر انگلیس باشد. وقتی اسم قشونِ استیجاری مذکور به یادگار سفیر انگلیس که آن را منظم ساخته بود رسل برگید بود. وان قشون فوج و فوج پیاده داشت و در هریکی از انها یک هزار سرباز بود. در سال ۱۸۲۸ ام عدد قشون بتدریج به ده هزار رسید و یک صد صاحب منصب انگلیس آن را تربیت می کردند. سفیر انگلیس از خزانه خود مواجب قشون را می داد زیرا که نظام نمی توانست مواجب ان را مرتباً ادا بکند تا اینکه مواجب های قشون مذکور به ۱۲ کرور و دویست هزار روپیه رسید در سال ۱۸۵۱ لارد دلهوزی فرمان فرمای هند به نظام نوشت که چنان بلوکی را به انگلیس ها بدهد که قرض وی را ادا باز دو نیز مواجب دستهٔ قشونِ استیجاری را مرتباً بدهند. اما نظام نمی خواست که حصهٔ از مملکت خود را بدهد پس او اموال شخصی خویش را گروگذاشت تا نصف قرض خود را ادا بسازد و عهد کرد که باقی مانده را در مدت سه ماه ادا بکند ولی بواسطه بدبختی نظام قرض او با اینکه اقساط می داد رو به ازدیاد نمود و در ماه حوت سال ۱۸۵۳ مبلغ قرض وی به نه کرور روپیه رسید نظام نمی توانست ان را ادا بکند و فرمان فرمای هند نمی خواست انتظار بکشد. و بالاخره در اول برج جوزا ما بین حکومت نظام و انگلیس معاهدهٔ جدید واقع گشت و نظام بر حسب ان معاهده رایچور دوآبه مین گهات براره و بلو کهای دیگر را که بر سرحد احمدنگر و شولاپور

واقع بود به انگلیس ها تسلیم نمود ولایات شولاپور و احمدنگر حکومت جزو ولایت بمبئی بود۔ نظام ولایاتی راکه به انگلیس ها داد سالی ده کرور روپیه دخل داشت واین قرار هم شد که حکومت انگلیس باید از دخل مذکور بعد از دادن مواجب قشون استیجاری وادا نمودن حقوق ماهی پترام وخانواده پاشای ودیگران که ادعای طلب میکردند وجه[۱] باقی مانده را به نظام تسلیم نماید۔ ده روز بعد از معاهده مذکور سالارجنگ صدراعظم مقرر شد۔

سر سالار جنگ

سالارجنگ در عمر بیست سالگی افتخار ملازمت دولت را تحصیل نمود و پیش ازان گاهی نظم ونسق بعضی از ولایات دکن را بدست فرنگی ها می دادند مثل اینکه یکی از فرنگیها مستر دیتان در دکن نظارت بلوکی را داشت اما حکومت انگلیس بواسطه جهاتی طریقه مزبور را نه پسندید و در سال ۱۸۴۸ ام روابط مستر دیتان با حکومت نظام مرتفع گردید و بلوکاتی که در نظارت وی بود به سراج الملک سپرده شد اما مشارٌالیه برادرزادهٔ خود سالارجنگ رامعین کرد که نظارت بلوکهای مزبور را برای او انجام بدهد۔ اگرچه که سالارجنگ بیشتر از هشت ماه خدمت خود را نگاه نداشت۔ دران مدت علاوه براینکه طریقهٔ مالیات زمین راکه اسلافش استخاذ[۲] نموده بودند کاملاً آموخت کار خود را هم بخوبی وبا اطمینان انجام داد۔ وقتیکه سراج الملک صدراعظم شد نظام تیولهای اوراکه درگروِ طلب خود گرفته بود پس داد۔ وانها را برای این

---

[۱] وجه - رقم۔ [۲] استخاذ نمودن - قبول کرنا - ہاتھ مین لینا

پیش نظام کرو گذاشته بودند که پول ازوی گرفته قرض منیر الملک
را ادا بسازند آنوقت سالار جنگ را بر نظارت بلوکهای
مذکور مقرر کردند و دوران هنگام او از امور دولتی مطلع گشت
چون عموی او مکرر با او در امور ملکی مشورت میکرد۔ در اوایل
جوزا سال ۱۸۵۳ام یک هفته بعد از انکه ولایت برار را به
حکومت انگلیس تسلیم نمودند سراج الملک جان خود را به اجل
سپرد۔ بواسطه جهالتی در انوقت انتخاب وزارت اهمیت
بسیار داشت و از کسان قابل وزارت یکی سالار جنگ بود
اما نظام او را چندان دوست نمی داشت زیرا که او برادرزاده
منیر الملک بود و نظام مشارٌ الیه را به خیال صحیح یا باطل خود مسئول
دادن برار به حکومت انگلیس می دانست و فهمید که سالار جنگ
هم مثل او خواهد کرد وجهت دیگرش این بود که سالار جنگ بیست و
پنج سال و دو ماه قمری عمر داشت اما لالاها در دفتر وار دولتی مؤید
سالار جنگ بود و می خواست که او صدر اعظم بشود۔ آخر در دوم
جوزا سال ۱۸۵۳ام در درباری که همه اعیان ملک و سفیر انگلیس
حاضر بودند منصب وزارت را به سالار جنگ دادند۔

تاریخهای عمده

درسال ۱۸۲۹ام سکندر جاه وفات نمود۔
درسال ۱۸۳۸ام وهابی ها بر خلاف انگلیس مکر کردند۔
درسال ۱۸۴۳ام راجه چندولال استعفا کرد۔
درسال ۱۸۴۸ام سراج الملک صدر اعظم مقرر گشت۔
درسال ۱۸۵۳ام ولایت برار را به انگلیس ها دادند۔

درسال ۱۸۵۳م سالارجنگ برمسند وزارت نشست۔

باب سیزدهم

افضل الدوله نظام هشتم

بلوای بزرگ هند

در ۲۷ برج ثور سال ۱۸۵۷م ناصر الدوله مرحوم شد و فرزند ارجمندش افضل الدوله جلوه آرای سریر سلطنت گردید۔ چهار روز بعد آتش بلوای هند بر خلاف انگلیس باکمال سختی مشتعل شد۔ دران وقت نازک حکومت انگلیس نمی دانست که خیالات بزرگترین امارت هند یعنی حکومت حیدرآباد درباب آن چیست ازاین جهت انگلیس ها مضطرب بودند۔ عصرهمان روزی که نظام نو را برتخت سلطنت پدرش نشانیدند دهلی در دست یاغی ها افتاد و لارد الفینستان به سفیر انگلیس حیدرآباد تلگراف نمود که اگر نظام از دست ما برود تمام مملکت هند از دست خواهد رفت اما او از دست نرفت و در همان ابتدا سفیر انگلیس کلنل (سرهنگ) داویدسن ان مطلب را خوب می دانست بعد از آنکه سفیر مذکور افضل الدوله را برتخت سلطنت نشانید به منزل خود برگشت و در انجا خبر بلوای لکناهو را یافت و چون او به سالارجنگ خبر مذکور را رسانید سالارجنگ گفت که سه روز پیشتر این مطلب در شهر مشهور بود۔

آیا عاقبت صاحب منصبان انگلیس که در روز بیست و هفتم ثور در قصر نظام برای تاجگذاری وی جمع شدند چه می شد اگر نظام فی الجمله میلی بطرف بلوائی ها نشان می داد. کار خیلی سخت بود و مردم مشغول بودند که تعصب مسلمانان را به هیجان بیارند. روز بیست و یکم جوزا وقتیکه مردم از خواب برخاستند بر گذرهای شهر اعلان ها دیدند به این مضمون که ای مسلمانان بیائید از انگلیس ها که مذهب و ملت شما را تباه کردند انتقام بکشید. دو نفر در وقت نماز جمعه که مکه مسجد پر از مسلمانان بود و ملائی وعظ می نمود موقع خوب یافته به وی گفتند که چرا مثل زنها حرف مفت میزنی و چرا وعظ نمی کنی که علم مقدس اسلام را برافرازند بعد چند نفر بلوائی جمع شدند و فریاد کردند دین دین اما از سعی انها اثر بزرگی روی نه نمود زیرا که اشخاص محترم با انها شریک نشده بودند. دوباره در شب ان روز یاغی ها خواستند که مثل سابق در مکه مسجد بلوا بکنند ولی قراول عرب ها که بحکم صدر اعظم در شهر معین شده بودند انها را منتشر ساختند. در ان اثنا برای احتیاط سفارت انگلیس را مستحکم نمودند و اطراف دروازهٔ ان توپ ها نصب کردند و وزیر اعظم حکم داد که در جاهای متعدد شهر قراول بمانند که نگذارند سربازهای بومی قشون سکندر آباد داخل شهر بشوند چون مشهور بود که سربازهای مذکور از انگلیس ملتفت شدند و نیز به قراول شهر حکم داد که تمام ان کوشش هائی را که باعث بلوی و یاغیگری است مرتفع بسازند. اما نایرهٔ خودسری و شورش

---

۱ تاجگذاری - تاج پوشی ۲ قراول - پهره والا - ۳ بومی - ملکی -

در گوشه های مخفی ملک هنوز منطفی[۱] نشده بود و چندی نگذشت که یک فوج سوارهٔ ساخلوی اورنگ آباد علم یاغیگری را برافراشت چند نفر از قایدان یاغی ها بقتل رسیدند و دیگران به این غرض به حیدرآباد فرار نمودند که نظام اینها را پناه خواهد داد ولی سالارجنگ یاغیان مذکور را بدست سفیر انگلیس سپرد و مردم ان فعل سالارجنگ را حمل بر خیانت نمودند و ازان جهت در عوام اسلام شورش پیدا شد. روز جمعه بیست و هفتم ماه جوزا سال ۱۸۵۷ء جمعیت زیادی در مکه مسجد حاضر شد و مقصود شان این بود که دسته شده چهار عالم بزرگ را خدمت نظام به برند تا ان علما تکلیف یک پادشاه اسلام را به او حالی نمایند و نیز از نظام بخواهند که سربازهائی را که به انگلیس ها داد پس بگیرد یا حمله به سفارت انگلیس به نماید اما مجمع مسلمانان را زود منتشر ساختند و در شهر مکرر امن قایم شد. عاقبت الامر در وقت شام مسلمانان اطراف سفارت انگلیس جمع شده بران مهاجمه نمودند و دو دروازهٔ سفارت را شکستند اما انگلیس ها پیش ازانکه یاغیها ضرر زیاد برسانند برانها شلیک کردند و عقب نشانیدند و بعد ازان حکومت نظام قایدان یاغی ها را گرفته بعضی از اینها را بقتل رسانید و باقی ماندگان را حبس نمود و مدت حبس شان مختلف بود.

با این حال خطر بلوی بکلی رفع نشد زیرا که ماه محرم در برج اسد آمده بود و عموماً جوش مسلمانان در آن ماه خیلی زیاد میشود ازاین جهت ماه مذکور هم باعث زحمت و سراسیمگی دولت گردید

---

[۱] منطفی شدن - خاموش ہو جانا۔

اما به جهت جدیت وهمت نظام و وزیر باد رایتنش[1] که در باب یاغی ها نمودند برای انها ممکن بنود بر خلاف دولت کاری بکنند۔

یاغیگری در ولایت شوراپور

واقعاً بعد از همت نظام و وزیرش دیگر اهل حیدرآباد کاری به بلوای هند نداشتند و زمان بلوای مذکور بدون اینکه حادثۂ در مملکت دکن واقع بشود می گذشت اما بعضی ازار بابهای جنوب خاک مرہتہ بر خلاف انگلیس باہم ساختند وان منجر به یاغیگری راجه شوراپور بر خلاف انگلیس در ماه جدی سال ۸۵۸ ام شد۔ راجۂ مذکور یکی از ار بابهای ملک نظام بود وهمینکه او علامات قصد مخاصمانه خود را ظاهر کرد نظام به رعیت خود اعلان داد که کسی ملازمت راجه مذکور را قبول نه کند والا سزای سخت خواهد یافت۔ بعد از انکه انگلیس ها راجه را شکست دادند او به حیدرآباد فرار نمود و فهمید که دولت او را پناه خواهد داد ولی حکومت نظام راجۂ مذکور را گرفته بدست سفیر انگلیس سپرد۔ بعد در اواخر سال ۸۵۸ ام دولت نظام دوچار زحمت گردید وان این بود که تان تیا توپی قاصدان خویش را به سرحد نظام فرستاد که مشارٌ الیه را هم برای شرکت بلوی آماده نمایند ولی نظام و وزیر وی را مثل اول دوست صمیمی انگلیس ها یافت چنانکه آنها در وقت شروع بلوی دوستی خود را با انگلیس ظاهر کرده بودند۔ واقعاً مانمی توانیم آن خدمات بیش قیمتی

---

[1] درایت۔ دانش۔

را که حکومت نظام به انگلیس نمود، بیان بکنیم در آن وقت سفیر انگلیس هم قدر خدمات مذکوره را خوب دانست و کلنل داودین رسماً نوشت که وزیر اعلیحضرت نظام بایک همت و فوریتی کمک بما رساند که زبان از تعریف عاجز است و حکومت انگلیس هم خدمت امارت دکن را تصدیق نمود. در ماه سرطان سال ۱۸۶۰ م انگلیس ها هدیهٔ از مصنوعات خود برای نظام فرستادند که یک لک روپیه قیمت داشت و برای صدر اعظم هم هدیهٔ مصنوعاتی که سی هزار روپیه قیمت داشت فرستادند و علاوه برین بانظام عهد کردند که دو ولایت از ولایاتی را که از او گرفته بودند پس بدهند یعنی رایچور و داراسیو (که حالا مسمی به عثمان آباد است). حکومت نظام در عوض ان مراحم و ملاطفت سال انگلیس ها را بجا آورد اما از انها خواست که فاضل مالیات ان ولایات وی که دست انهاست به وی داده شود و اگر باقی پیدا بشود از او نگیرند و نیز نظارت بلوکهای مذکوره را به سفارت انگلیس حیدرآباد بسپارند نه به حاکم ناگپور و حکومت انگلیس آن دو شرط را قبول کرد.

قصد جان سالار جنگ

در آن اثنا نزدیک بود که سالار جنگ کشته بشود.

در صبح ۲۳ ماه حوت سال ۱۸۵۹ سفیر انگلیس کلنل داویدسن برای ملاقات نظام به قصر وی که در شهر واقع بود رفت و وقتیکه صدر اعظم با سفیر انگلیس از قصر نظام بیرون میرفت براو شلیک[۵۱] شد و دو نفر از مصاحبان صدر اعظم مجروح شدند.

---

۵۱ شلیک. اکردن۔ گولی چلانا۔

و بجود او گزندی نرسید و بعد ان کسی که شلیک کرده بود باشمشیر
بر سالار جنگ حمله آور گردید اما از خوشبختی وزیر نوکرها ان
مرد را پیش از رسیدن به وی گرفتند ولی از جهت حادثهٔ
مذکور سالار جنگ هیچ متاثر نشده باکلنل داویدسن بر فیل
سوار شده به سفارت انگلیس رفت و سربازهای صرف
جیب[5] نظام همراه وی بودند - نه سال بعد در ماه جدی سال
۱۸۶۸ ام وقتیکه سالار جنگ برای سلام عید به قصر نظام میرفت
دوباره بقصد کشتن وی جدیت نمودند ولی در آن کامیاب
نشدند وقتیکه صدر اعظم به قصر رسید نظام بر کامیاب
نشدن خصم به وی خیلی تهنیت گفت و بعد از آن خوب
معلوم شد که شخصی از تدابیر ملکی سالار جنگ دلتنگ گشته
قصد کشتن وی کرده بود -

تاریخهای عمده

درسال ۱۸۵۷ ام بر سفارت انگلیس مهاجمه نمودند -
درسال ۱۸۵۸ ام در ولایت شورا پور بلوی شد -
درسال ۱۸۵۹ ام برای کشتن سالار جنگ جدیت کردند -
درسال ۱۸۶۸ ام دوباره برای کشتن وی سعی نمودند -

باب شانزدهم

---

[5] صرف جیب - نمر فخاص

میر محبوب علیخان بہادر مرحوم نظام نہم

روز پنجم ماه حوت سال ۱۸۶۹ ام افضل الدوله از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت و در یازدهم همان ماه میر محبوب علیخان بر تخت سلطنت پدر نشانده شد - او ان وقت بچه سه ساله بود و سالار جنگ نائب السلطنه شد و شمس الامرا هم شریک نائب السلطنه مقرر گردید که در امور ملکی به او مدد بدهد - در سال ۱۸۷۵ ام ولی عهد دولت انگلیس شاهزاده ادوارد که بعد امپراطور شد به هندوستان نزهت افروز گشت ولی در پروگرام وی سیاحت حیدرآباد داخل نبود - اما سالار جنگ در بمبئی و کلکته به شرف یابی نایل آمد و حضرت والاهم با محبت قلبی او را پذیرفت و علاوه برین دیوک آف سدرلیند که همراه حضرت والا آمده بود سالار جنگ را وعدهٔ مؤکد گرفت که به انگلستان برود - در برج حمل سال ۱۸۷۶ ام سالار جنگ به انگلستان رفت که عهد خویش را ایفا نماید و سیاحت وی خیلی باشکوه بود و هر جا که رفت چنان با حرمت و عزت با وی رفتار کردند[1] که با هیچ خارجه به استثنا چند نفر از شاهزادگان نکرده بودند -

سالار جنگ بعد از یک سفر چهار ماه دینی به حیدرآباد مراجعت نمود و یادادب و مهربانی و بزرگی و عدالت انگلیس را سوغات[2] آورد -

---

[1] رفتار کردن - سلوک کردن [2] سوغات - تحفهٔ سفر

حالت ولایت حیدرآباد پیش از زمان سالار جنگ

پیش از زمان سالار جنگ طریقۂ جمع خراج حیدرآباد این بود که مالیات را به مردم اجاره می دادند و ولایات به حکام تا مدت معین اجاره داده می شد و اینها ضامن بودند که مالیات مقرر شدۂ زمینها را بدولت بدهند و خود حق العمل بگیرند۔ در زمانِ حکومت نظام علی خان اول روپیه چهار آنه از مالیات به اینها می دادند ولی بعد از ان دو آنه شد اما حکومت قدرت داشت هر وقت که خواهد بلوکها را از حکام گرفته به دیگران بسپارد حکومت بلوکها را به کسی می داد که مال الاجاره بیشتر بدهد نه فراست او را می دید و نه اخلاق و عادت وی را خیال می کرد حکام مذکور می خواستند که حتی الامکان از رعیت پول بگیرند و عاقبت الامر در مملکت شلوقی و بی نظمی روی نمود۔ حکام بر رعیت دست تطاول دراز کردند و دولت خود را گول می زدند۔ دفتر دارها که ابتداءً معین شده بودند تا زیر دست صدر اعظم و پیشکار حساب دولت را انجام بدهند کم کم مقتدر شده می توانستند مالیات دولت را به هر کسی که می خواهند اجاره بدهند۔ حساب خرج دولت معین نبود و صرف دفترهای قبض رسید بطور قدیم موجود بود و اینها هم قابل اعتماد نبود۔

وقتیکه سالار جنگ بر مسندِ وزارت نشست دخل ملک که به سلطنت می رسید بعد از وضع مواجب سپاه

ولایات سه کرور و سه لک بود ولی وجه مواجب اقربای نظام وافغان ها و قشون دیگر مجموعاً از مبلغ مذکور زیاد تر می شد. در انوقت هیچ خزانه دولت نبود و حکومت وقت اعتماد خود را چنان از دست داده بود که کسی به او یک هزار روپیه هم قرض نمی داد. دوران زمان دارالحکومه و چندین بلوک دیگر دارالضرب داشتند اگرچه که وزن سکه همه جایکی بود اما حکام ایالات برای نفع خود قیمت را تغییر می دادند. پتول داران و زمینداران بسیار بدون اطلاع حکومت بوجود آمدند و به قانون خود عمل می کردند مصارف خیراتی خیلی زیاد ولی ترتیب بود و قانون معینی نداشت.

نظم عدلیه خیلی بد بود یعنی عدلیه های قاضی و مفتی و صدارات و نظامت مرافعات[1] جزئی را فیصله میکردند یعنی مرافعاتی که راجع به مذهب یا اختلاف در اموال بود. اما مرافعات بزرگ و دارای اهمیت را نمی گرفتند. عدلیه سلطانیه که مشتمل بر چهار ملا یا قاضی بود مثل عدلیه های دیگر بد بود و صرف مرافعات پای تخت را می گرفت و نیز در ایالات های مملکت هیچ عدلیه نبود و پولیس هم خوب منظم نبود و مردم بذریعه شورش و بلوی ادعای طلب خود را می نمودند یعنی مردم اجاره را به منزل مدیون[2] رهسپار میکردند که منزلش را احاطه بنمایند و کار به اینجا رسید که طلبکاران نظام و صدر اعظمش هم با شورش و بلوی ادعای خود را می نمودند. مردم بلوائی طریقهٔ مذکور را بدون مزاحمت

[1] مرافعه۔ مقدمہ۔ [2] مدیون۔ بسیر قرضہ ہے۔

کسی همه جا بخوبی استعمال میکردند و سپاه نظام بجای اینکه بی نظمی ملک را رفع بسازند و به دولت خود مدد بدهند بیشتر باعث زحمت حکومت می شدند. قشون زیردست صاحب منصب ماهری نبود و خیلی لازم بود که انها را تربیت داده شود و سربازها هم برای گرفتن مواجب باقی خود که اغلب به انها مرتبانی نرسید بلوی میکردند. و نیز ملک دارای مدرسه های زیاد نبود که قابل نوشتن باشد. اشخاص محترم و اغنیا توجه خود را بطرف تعلیم منعطف نمی ساختند و خیال انها این بود که تعلیم برای ذلیلان لازم است نه که برای امراد و تجارت ملک هیچوقت مثل ان زمان بد نشده بود زیرا که گمرک[1] به قدری زیاد شده بود که مانع از ترقی تجارت می شد و مملکت دارای راه های خوب نبود و از همه بدتر این بود که تمام ادارات حکومت فاسد گشته بود.

اصلاحات سالار جنگ در امارت دکن۔

وقتیکه سالار جنگ بر مسند وزارت متمکن گردید حالات حیدرآباد همان بود که ما حالا در حیز تحریر آوردیم ولی صدر اعظم به کوردر مدت چند سال حالت امارت دکن را تغییر داد۔ طریقه تقسیم نمودن ایالات مابین اجاره داران که از سابق مروج بود بتدریج مرتفع گشت و خدمت جمع کردن مالیات به حکام ماهر داده شد و نیز در دار السلطنه و ایالات هر جا خزانه

[1] گمرک ـ کروڑگیری۔

دولت قایم گردید و نتیجه توجه کامل بطرف امور دولتی این شد
که اعتبار حکومت زیاد گشت - صرف یک سکه حالی (رایج) قدیم
در تمام مملکت نفاذ پذیرفت و عدلیه های خوب قایم شده
و پولیس را بیش از پیش منتظم ساختند و قشون را به سرکردگی صاحب
منصبان با علم تربیت لازم دادند بعضی از آن صاحب منصبان
بومی بودند و بعض فرنگی - سالار جنگ برای مرتفع ساختن آن
تعصب و بی اعتنائی که اغنیا و اشخاص بزرگ به تعلیم می داشتند
مدرسه مرتبهی را برپا ساخت و معلم های ماهر را برای تعلیم
مقرر کرد و خواهرزادهٔ خویش را به مدرسه فرستاد که تعلیم
بیابد و نیز در شهر دار الفنون های طبی و مهندسی قایم شدند
و در تعلیم زبان انگلیسی هم آغاز خوبی شد - گمرکی را که از مال
التجاره و اردواتی ملک گرفته می شد کم نمودند زیرا که به قدری
گمرک زیاد شده بود که مانع از تجارت گشت راه های خوب
ساخته شد و نیز کارهای لازم رفاه عام و فایده رسان دیگر
را هم انجام دادند چنانکه دولت کار ساختن کتل بمبئی و نهر
بلکاپور را در دست گرفته با یک حرارتی مشغول کار شد
و نیز راه آهن صد و پانزده میلی از سکندرآباد تا وادی ساخته
شد و آن اول راه آهنی بود که در دکن کشیده گشت -

وفات سالار جنگ

در هفدهم ماه حوت سال ۱۸۸۳ ام سالار جنگ مرحوم
شد و یک سال بعد از مرگ وی اعلیحضرت میر محبوب علیخان بهادر

سله راه آهن - ریل

مغفور امور حکومت را در دست گرفت۔

تاجگذاری اعلیحضرت نواب میر محبوب علیخان بہادر مرحوم

در ۱۲ ماه حوت سال ۱۸۸۴م اعلیحضرت میر محبوب علیخان به حد بلوغ سلطنتی رسید ولارد ریپان فرمان فرمای هند انگلیس وی را بر مسند حکومت نشانید۔ لارد مذکور اول فرمان فرمای هند بود که به حیدرآباد آمد و از آن وقت هر فرمان فرمای هند در زمان حکومت خود به حیدرآباد می آید لارد مینتو فرمان فرمای ششمی است که در زمان مولف به حیدرآباد رونق افروز گشت۔ در سال ۱۸۸۵م نزدیک بود که جنگ بر سرحد شمال غربی هند واقع بشود در انوقت نظام مذکور خواست ۱۲ کرور روپیه به انگلیس مدد بدهد اما حکومت انگلیس آن را قبول نکرد و به نظام اذن داد که فوجی را ترتیب بدهد که بتواند در وقت لازم با آن فوج به حکومت انگلیس کمک بکند و ابتدای ایمپیریل سرویس تروپس (لشکر خدمت امپراطوری) از اینجا است۔

تولد ولی عهد سلطنت

در سال ۱۸۸۶م شاهزاده والا تبار نواب میر عثمان علیخان بهادر متولد شد که اکنون جلوه آرای سریر سلطنت دکن است

دادن دائمی ولایت برار بدست انگلیس۔

در ماه عقرب سال ۱۹۰۲م ولایت برار را به انگلیس تسلیم دائمی نمودند وانگلیس ها با نظام عهد کردند که در عوض آن ۵ کرور روپیه سالانه بد هند ولایت

مزبور را بلافاصله بعد از آمدن لارد کرزن به حیدرآباد به حکومت انگلیس دادند۔

دربار دہلی۔

در دہم جدی سال ۱۹۰۳ نظام به دہلی رفت که در دربار انجا که برای تاجگذاری اعلیحضرت ادوارد ہفتم شده بود شریک بشود در آنجا به نظام لقب گریت کماندر آف بات دادند۔

نزہت افروزی شاہزاده ولیعهد و خانم وی به حیدرآباد۔

در ماه دلو سال ۱۹۰۶ م شاہزاده ولیعهد پادشاه حال انگلیس) و خانم وی به حیدرآباد تشریف آوردند۔

حالات حیدرآباد در وقت تالیف کتاب۔

بعد از وفات سالار جنگ اول تا حال امارت حیدرآباد در تمام ادارات ملکی خود ترقی زیادی نمود و ہر اداره بہتر مرتب شده نزدیک است که مثل بہترین ادارات تمدن جدید شوند و نیز دولت جوانان منتخب ملک را برای تعلیم طبابت و مهندسی و وکالت ہر سال به انگلستان می فرستد و ہر سال صد ہزار روپیه خرج تعلیم انہا را بذمۂ خود می گیرد و اکنون چند نفر از انہا در ہر ادارۂ دولتی ملازم ہستند۔ فعلاً راه آہن امارت دکن ہفت صد و چہل میل است۔ ہمه جای ملک بجز بعضی از مواضع داخله راه ہای خوب موجود است۔ کارخانجات ریسمان و پنبه در حیدرآباد و گلبرگه و اورنگ آباد رو به ترقی است و ہر بلوکی دارای مدرسه ایست که در آن زبان

انگلیسی می آموزند و نیز در دہات مشہور و مراکز ولایات چندین
مدرسہ تاسیس کردند و تعلیم انجارا در زبان بومی قرار دادند
و تقریباً ہر ولایت مریض خانہ دولتی دارد کہ نظم انجا در دست
طبیب با علم سپردہ میشود۔ مثل ہند انگلیس در امارت دکن
ہم جان و مال مردم محفوظ است و سکۂ ملک رو بہ ترقی است
و دولت عدد قشون غیر منظم را بتدریج کم نمود و برای آب
یاری ملک چندین تدبیر انخاذ و کم و بیش بہ تکمیل رسید
و نتیجہ اصلاحات متعدد این شد کہ دخل سلطنت از
قریب ۵۰ کرور روپیہ بہ قریب ۱۰۰ کرور روپیہ ترقی نمود۔

تاریخہای عمدہ

در سال ۱۸۶۹ م اعلیحضرت میر محبوب علیخان مغفور
بر تخت سلطنت نشست۔
در سال ۱۸۷۵ م شاہزادۂ ولیعہد کہ بعد ازان شاہنشاہ ہند
شد بہ حیدرآباد نزہت افروز گشت۔
در سال ۱۸۷۶ م سالار جنگ بہ انگلستان رفت۔
در سال ۱۸۸۳ م سالار جنگ مرحوم شد۔
در سال ۱۸۸۶ م شاہزادہ والاتبار میر عثمان علیخان بہادر
کہ اکنون رونق افروز سریر سلطنت می باشد متولد گردید۔
در سال ۱۹۰۲ م ولایت برار بہ انگلیس دادہ شد۔
در سال ۱۹۰۳ م اعلیحضرت نظام مرحوم بہ دہلی رفت کہ
در دربار تاجگذاری امپراطور ہند شریک بشود۔
در سال ۱۹۰۳ م دولت انگلیس نظام مرحوم را بہ لقب جی سی بی

مفتخر ساخت۔
در سال ۱۹۰۶ء شاہزادہ ولیعہد (شاہ حال) و خانم وی به حیدرآباد تشریف فرما شدند۔

باب پانزدہم

سوانح عمری اعلیحضرت نواب میر محبوب علیخان بہادر مرحوم

در ۲۷ ماه اسد سال ۱۸۶۶ء اعلیحضرت نظام مذکور از کتم عدم بوجود آمد و در اوایل عمرش سالار جنگ توجه مخصوص از وی مینمود و برای تعلیمش اول کاپتان جان کلارک و بعد کاپتان کلاد کلارک سی۔ آمی۔ ای معین شدند در آن اثنا معلمهای ماهر نظام را چنان ریاضات[1] نظامی آموختند که مناسب مرتبه اعلای او باشد وان ریاضات را او دوست می داشت۔ وقتیکه نظام شانزده ساله شد مدیران[2] مخصوص را مقرر کردند که اعلیحضرت را از امور دولتی مطلع بسازند۔

رفتن نظام در دربار دهلی حکومت انگلیس نظام را وعده گرفت که در دربار دهلی شریک بشود وان در روز دهم ماه دو سال ۱۸۷۷ء به وقوع پیوست

---

[1] ریاضات نظامی۔ فوجی اسپورٹ۔ [2] مدیر۔ معتمد۔

یعنی ان وقت که وکتوریا ملکه انگلیس خود را شاهنشاه هند اعلان داد۔

سیاحت اول رسمی نظام

در سال ۱۸۸۲ء نظام اورنگ آباد را سیاحت نمود۔ در انوقت سالار جنگ ہم رکاب وی بود و نظام از جهت ان سیاحت از امور دولتی و نیز از امور دیگر مطلع گردید۔ و این اطلاع برای وی کار آمد بود۔

ملاقات نظام با فرمان فرمای هند

در ایام عید میلاد مسیح سال ۱۸۸۳ء نظام با فرمان فرمای هند در کلکته ملاقات کرد و در راه مراجعت خویش در گلبرگه توقف نمود که سنگ بنیاد کارخانه محبوب شاهی انجار را کار بگذارد و در انوقت نظام اعلانی داد که قابل یادگار است و آن این بود که توجه کامل خودم را زود بطرف مواد ترقی سلطنت ملتفت خواهم ساخت و یقین میکنم که توجه من باعث ترقی ملک و مرفه الحالی و فارغ البالی رعیت خواهد گردید۔

تاجگذاری اعلیحضرت

ما پیش ازاین بیان کردیم که در ۱۴ ماه حوت سال ۱۸۸۴ء فرمان فرمای ان وقت هند لارد ریپان میر محبوب علیخان بهادر نظام را بر مسند امارت نشانید و چندی نگذشت که نظام این اعلان را داد۔ کمال خوشی من در این است که اهل ملک خودم را به بینم که با امنیت و ثروت زندگی کنند و در ترقی علم و مواد ثروت و ترفیع صنایع و اختراعات

مشغول باشند زیرا که ازاین قبیل جدیت ایشان تاریکی ملک مرتفع خواهد گشت و از جهت فطانت و علم ملت ملک را مدد و فائده خواهد رسید امید بزرگ دارم که صدر اعظم و حکام دیگر بر حفظ و اعانت من اعتماد نموده امر به معروف و نهی از منکر را نصب العین خود خواهند ساخت و بدون خوف و تملق حقوق ملت را حفظ خواهند نمود۔

نظام به لقب جی سی آی مفتخر گردید

۱۲ ماه حوت سال ۱۸۸۵ اعلیاحضرت ملکه انگلیس نظام را به لقب گراند کماندر آف دی استار آف اندیا (فرمانده بزرگ ستاره هند) مفتخر ساخت۔

خواهش مدد دادن نظام به حکومت انگلیس

درهمان سال نظام وقتیکه انگلیس ها در جنگ سودان مشغول بودند خواست که از قشون خود به انها کمک بکند و بعد از آن هم وقتیکه احتمال خطر حمله روس بر ملک افغانستان می رفت نظام مذکور باز برای دادن مدد به انگلیس ها آماده گردید۔

افتتاح راه آهن نو

در نهم حمل سال ۱۸۸۶ ام نظام راه آهن عریض هشتاد و هفت میلی را که از سکندرآباد تا ورنگل ساخته شده بود افتتاح فرمود۔

شاهزادگانی که در ایام نظام حوم به حیدرآباد آمدند

ڈیوک آف کانات و خانمش۔
شاهزاده البرت وکتر۔ امپراطور حال روس۔ ولیعهد المان۔

شاہزادہ فرانسز فردینیاند ولیعہد اطریش ولی عہد دنمارک - ولیعہد یونان - شاہزادہ ولیعہد انگلیس وخانم وی -

تاریخہای عمدہ

درسال ۱۸۶۶ام اعلیحضرت میر محبوب علیخان بہادر متولد گشت
درسال ۱۸۷۷ام نظام مذکور در دربار دہلی کہ در آن ملکہ وکتوریا خودرا شاہنشاہ ہند اعلان دادہ بود رفت -
درسال ۱۸۸۲ام سیاحت اول رسمی در ملک خود نمود -
درسال ۱۸۸۳ام بافرمان فرمای ہند درکلکتہ ملاقات کرد -
درسال ۱۸۸۳ام کارخانہ گلبرگہ را افتتاح نمود -
درسال ۱۸۸۳ام بر مسند حکومت نشست -
درسال ۱۸۸۵ام بہ لقب جی - سی - ایس - آی مفتخر گردید -
درسال ۱۸۸۶ام راہ آہن نو را افتتاح نمود -

باب شانزدہم

تیولہای سمستان وپایگاہ

چند سمستان وتیولہای دیگر در امارت دکن شامل است وآن تیول داران درنظم ونسق تیول خویش تقریباً آزاد ہستند و ما بعضی از آن تیولہای مہم را در اینجا درحیز تحریر می آوریم -

سمستان امر چنتا

سمستان امرچنتا در ولایت رایچور واقع است و مساحت آن ۱۹۰ میل مربع است و ۱۳۷۱۴۳ نفر جمعیت دارد و دخل انجا یک صد و پنجاه هزار روپیه سالانه می باشد و تیول مزبور هر سال ۶۳۶۲ هزار روپیه به حکومت نظام پیش کش می دهد۔

سمستان گدوال

سمستان گدوال هم در ولایت رایچور واقع است و رود کرشنا سمستان گدوال و امرچنتا را از هم جدا می سازد۔ مساحت تیول مذکور ۸۶۴ میل مربع است و سیصد هزار روپیه دخل سالانه دارد و ۹۶۴۹۱ نفر جمعیت و ۸۶۸۴۰ روپیه به حکومت نظام هر سال پیش کش می دهد۔ سمستان گدوال خیلی قبل از تاسیس امارت حیدرآباد در دکن قایم شده بود۔ در زمان سابق تیول مذکور سکه از خود داشت و هنوز سکه ان در ولایت رایچور مروج است و آن را روپیه گدوالی می نامند۔

سمستان جات پول

سمستان جات پول در ولایت محبوب نگر واقع است و مساحت ان ۱۹۱ میل مربع است و سرشماریش ۱۳۱۶۱۳ و دخل انجا یکصد نود هزار روپیه می باشد و ۷۳۵۳۷ روپیه به حکومت نظام سالانه پیش کش می دهد و از کیتبه معلوم می شود که در اواسط قرن سیزدهم فرمان روایان انجا تغیر یافتند اما کسی نمی داند که از چند سال تیول مذکور قایم است۔

سمستان پالانچا

سمستان پالانچا در ولایت ورنگل واقع است و مساحت آن ۸۰۰ میل

مربع می باشد و ۳۸۷۲۲ نفر جمعیت دارد و دخل سالانہ انجا هفتاد هزار روپیه است و تقریباً چهل هزار روپیه به حکومت نظام سالانه پیش کش می دهد۔ راجهٔ انجا در ولایت گوداوری تیولهای بدراچیلم و رکاپالی را هم دارد و ولایت گوداوری در ایالت مدراس واقع است۔ معلوم می شود که قبل از پراتاپارودارای ورنگل سمستان مذکور در دکن وجود داشت و در اواخر قرن هیجدهم ملحق به حکومت نظام گردید۔

سمستان وان پارتی

سمستان وان پارتی در ولایت محبوب نگر واقع است و ۴۰۰ میل مربع است۔ ۶۲۱۹۷ نفر جمعیت دارد و دخل انجا یک صد و پنجاه هزار روپیه می باشد و هر سال ۷۶۸۸۳ روپیه به حکومت نظام پیش کش می دهد۔

تیولهای پایگاه

مساحت تیولهای پایگاه تقریباً ۴۱۳۴ میل مربع می باشد و سکنه انجا یک کرور و دو لیست و هفتاد و پنج هزار است و هشت کرور روپیه دخل سالانه دارد۔ تاریخ پایگاه از اواسط قرن هیجدهم شروع می شود و در آن زمان نظام علیخان ابو الفتح خان را بمنصب سرداری ۱۰ هزار سوار مقرر کرد و نیز مشارٌ الیه را به لقب تیغ جنگ و شمس الامرا مفتخر گردانید۔ ده هزار سوار مذکور ابتدای قشون پایگاه بودند و نظام تیولهای پایگاه را به تیغ جنگ مرحمت نمود که از دخل ان مواجب قشون را ادا بسازد۔ بعد از وفات ابو الفتح خان فرزندش محمد فخر الدین خان جای وی را گرفت مشارٌ الیه در سال ۱۸۰۰ ام دختر نظام را گرفت

و در سال ۱۸۲۷ انظام او را به لقب امیر کبیر مفتخر ساخت او در سال ۱۸۵۵
مرحوم شد و پنج فرزند داشت. در سال ۱۸۶۹ ام که افضل الدوله نظام
از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت فرزند سوم فخر الدین خان رفیع الدین
خان شریک نایب السلطنه مقرر گردید و سالار جنگ نایب السلطنه بود
در سال ۱۸۷۷ که رفیع الدینخان مرحوم شد. برادر کوچکش را شریک نایب السلطنه
مقرر نمودند پس از آن تیولهای پایگاه مابین فرزندان رفیع الدینخان
یعنی سرآسمانجاه و رشید الدینخان منقسم گردید و چون در سال ۱۸۸۱ م رشید الدینخان
مرد حصه وی مابین فرزندانش یعنی سرخورشید جاه و سروقار الامرا تقسیم شد از سال
۱۸۸۸ تا سال ۱۸۹۳ سرآسمانجاه خدمت وزارت امارت دکن را انجام میداد
و در سال ۱۸۹۸ جان خود را به اجل سپرد و مشار الیه یک فرزند داشت که حالا
نماینده خانواده او است و بعد از سرآسمانجاه سروقار الامرا وزیر مقرر شد و مشار الیه
تا سال ۱۹۰۱ خدمت وزارت را انجام داد و در سال بعد جان خود را بحق
تسلیم نمود. سروقار الامرا دو فرزند داشت یعنی سلطان الملک ولی الدینخان
(دوم حالا معین المهام فوج یعنی وزیر جنگ است) در سال ۱۹۰۳ سرخورشید جاه
برحمت ایزدی پیوست و او هم دو فرزند داشت یعنی ظفر جنگ و امام جنگ
در سال ۱۹۰۷ فوت ظفر جنگ اتفاق افتاد.

تیولهائی سالار جنگ | مساحت تیولهای سالار جنگ ۱۲۸۶ میل مربع است
و ۸۰۱۵۰ جمعیت دارد و دخل آنجا یک کرور و سیصد و بیست هزار روپیه است. اکنون
نواب سالار جنگ نواده سالار جنگ اول که از انگلیس لقب جی سی ایس آی داشت و
وزیر بزرگی بود تیولهای مذکور را نگاه میدارد سالار جنگ اول سی سال در امارت حیدرآباد
حکومت نمود و او دو فرزند داشت یعنی نواب لیاقت علیخان و نواب سعادت علیخان
اول وزیر نظام مرحوم بود از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷ خدمت خود را انجام داد و در سال
۱۸۸۹ مشار الیه در عنفوان شباب و قیکه بیست و هفت ساله بود مرحوم شد. نواب لیاقت
علیخان یک فرزند دارد که اکنون نماینده خانواده او است.

خاتمه

اعلیحضرت قدر قدرت ہمایون نواب میر عثمان علیخان بہادر جی سی ایس آئی شاہ دکن خلد اللہ ملکہ وسلطانہ

اصل انگلیسی این کتاب در زمان سلطنت شاہ جنت مکان اعلیحضرت میر محبوب علیخان تالیف شد و شرح حال اعلیحضرت قدر قدرت ہمایون نواب میر عثمان علیخان بہادر شاہ دکن ادام اللہ ایام سلطنتہ دران درج نیست لہذا احقر (مترجم) اجمالی از سوانح عمری و وضع سلطنت پادشاہ جمجاہ وقت راجی نگارم تا کتاب ناقص نماند و خوانندگان را نفع تام حاصل گردد

اعلیحضرت میر محبوب علیخان بہادر در روز سہ شنبہ چہارم رمضان المبارک سال ۱۳۲۹ ہجری موافق ہفتم برج سنبلہ سنہ ۱۹۱۱ میلادی ازاین جہان فانی بہ عالم جاودانی اشتافت

دسہ روز بعد کہ ملت از مراسم تجہیز و تکفین و ختم پادشاہ خود فارغ شد فرزند ارجمندش اعلیحضرت دارا شوکت سلیمان حشمت پادشاہ دل آگاہ نواب میر عثمان علیخان بہادر خلد اللہ ملکہ وسلطانہ بر تخت سلطنت دکن جلوس فرمود در حالیکہ کلنل پنہہ سفیر دولت انگلیس عماید و بزرگان ملک حاضر بودند و اکنون سال ششم سلطنت با برکت و میمنت اعلیحضرت است۔

اعلیحضرت نواب میر عثمان علیخان بہادر ادام اللہ ملکہ وسلطانہ در شب چہارشنبہ جمادی الثانیہ ۱۳۰۳ ہجری متولد و قرۃ العین سلطنت گردید۔

در ایام طفولیت معلمان کامل وللہ ہای ماہر برای تعلیم وتربیت اعلیحضرت مقرر شدند وآنچہ برای ولی عہد یک مملکت لازم بود آموختند وجود مبارک در ایام ولیعہدی علوم عربی وفارسی واردو وانگلیسی آموختند ودر مشق نظام وسواری وتیراندازی مہارتی بہ سزا تحصیل فرمودہ استعداد فیصلہ مرافعات واصدار احکام وفرامین را بہ کمال رساندند در سال اول سلطنت اعلیحضرت ہمایون مہاراجہ کشن پرشاد بہادر یمین السلطنۃ خدمت وزارت را انجام می داد وبعد از او گرفتہ بہ نواب یوسف علیخان سالار جنگ سوم عطا شد معزی الیہ از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۱۴ بہ منصب وزارت عظمی مفتخر بود وبعد معزول گردید
اصلاحات جزئی کہ در زمان اعلیحضرت شدہ بی شمارد در ہر ادارۂ دولتی نمایان است ورئیس ادارہ مجاز است کہ تدبیرات ترقی واصلاح ادارۂ خود را بہ اعلیحضرت پیش نہاد نمودہ قبولی وتصدیق بگیرد۔
از اصلاحات کلی یک قوۂ برق است کہ شب حیدرآباد را چون روز روشن ساختہ۔ دیگر توسیع راہ آہن است کہ از سکندرآباد تا محبوب نگر ۸۰ میل کشیدہ شدہ۔ دیگر ادارۂ آرایش بلدہ است کہ بحکم اعلیحضرت قائم گشتہ ودر مدت چند سال تمام شہر را مثل یک باغ بزرگ مشتمل بر خیابانہا وانہار واشجار خواہد ساخت۔
دیگر آبگینۂ[۱] عثمان ساگر است کہ قریب بہ اتمام وبرآبادی و

---

[۱] آبگینہ۔ تالاب۔

رفاه شهر و اطراف خواهد افزود. در روز دوم حمل سال ۱۹۱۳ء
خود اعلیحضرت سنگ اول بنیاد آبگیر عثمان ساگر را بدست
خود نهادند در حالتیکه تمام اعیان دولت و ملت حیدرآباد
و سفیر دولت انگلیس حاضر بودند۔ جهت ساختن آبگیر مذکور
این شد که در سال ۱۹۰۸ میلادی سیلاب یک حصهٔ بزرگ
حیدرآباد را برد و بسیاری از جان و مال مردم تلف شد۔
مهندس مشهور هندویوس ورایا را که بعد صدر اعظم امارت
میسور شد برای تدبیر منع سیلاب آوردند و او رای
داد که دو سد بزرگ ساخته شود یکی بر رود موسی و یکی
بر رود عیسی (دو رود مذکور در بالای حیدرآباد یکی شده
از وسط شهر عبور می کنند) در صورت بودن سد آب فصل باران
هر قدر باشد جمع شده در فصول دیگر به تدریج به حیدرآباد
و اطراف داده می شود۔ اکنون شروع به ساختن سد
رود موسیٰ شده سد رود عیسیٰ بعد ازاین ساخته خواهد شد۔
ارتفاع سد چهل و یک زرع و کسری است و از ان
یک نهر سرپوشیده که دوازده میل طول خواهد داشت
ساخته میشود و نولهٔ آبی کار میگذارند که آب به دو کرور
نفس بدهد۔ بر سنگ بنیاد مضمون ذیل در اردو و
انگلیسی کنده بود۔
این سنگ بنیاد را اعلیحضرت همایون نواب میر
عثمان علیخان بهادر نظام در سال دوم سلطنت خود ۱۹۱۳
میلادی کار گذاشتند۔

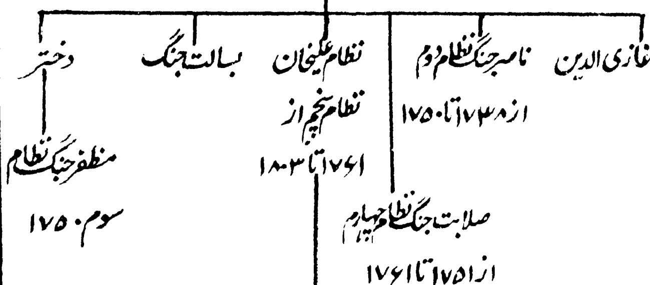
—— ﴿ ۵ ﴾ ——

شجرہ نسب اعلیحضرت نظام

عابد قلی خان

فیروز جنگ

نظام الملک آصفجاہ نظام اول از ۱۷۱۲ تا ۱۷۴۸



سکندر جاہ نظام ششم از سال ۱۸۰۳ تا ۱۸۲۹ — عالی جاہ

ناصر الدولہ نظام ہفتم از سال ۱۸۲۹ تا ۱۸۵۷

افضل الدولہ نظام ہشتم از سال ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۹

میر محبوب علیخان نظام نہم از سال ۱۸۶۹ تا ۱۹۱۱

اعلیحضرت میر عثمان علیخان بہادر نظام دہم سال ۱۹۱۱

نظامهای دکن

در سال ۱۷۲۳ نظام الملک آصفجاه خود را مستقل اعلان داد و
در سال ۱۷۴۸ وفات او اتفاق افتاد
در سال ۱۷۴۸ ناصر جنگ زمام سلطنت را در دست گرفت و
در سال ۱۷۵۰ کشته شد۔
در سال ۱۷۵۰ مظفر جنگ بر تخت نشست و در ۱۷۵۰ کشته شد
در سال ۱۷۵۱ صلابت جنگ سریر آرای سلطنت گردید و
در سال ۱۷۶۱ او را خلع نمودند۔
در سال ۱۷۶۱ نظام علیخان بر تخت سلطنت جلوس نمود و
در سال ۱۸۰۳ مرد۔
در سال ۱۸۰۳ سکندر جاه عنان حکومت بدست گرفت و
در سال ۱۸۲۹ جان خود را به اجل سپرد۔
در سال ۱۸۲۹ ناصر الدوله سریر سلطنت را از جلوس خود مزین ساخت و
در سال ۱۸۵۷ وفات کرد۔
در سال ۱۸۵۷ افضل الدوله سریر آرای سلطنت گردید و
در سال ۱۸۶۹ برحمت ایزدی پیوست۔
در سال ۱۸۶۹ اعلیحضرت میر محبوب علیخان بر تخت نشست و
در سال ۱۹۱۱ مرحوم شد۔
اعلیحضرت قدر قدرت میر عثمان علیخان بهادر فتح جنگ
نظام الدوله نظام الملک نظام حال در سال ۱۹۱۱ میلادی
تخت سلطنت را جلوه افزود۔

سلسلہ وزرای دکن

نواب دیانت خان وزیر اول

ازسال ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۲ راجہ راگونات داس۔
ازسال ۵۲ ۱۷ تا ۱۷۵۵ سید لشکر خان۔
ازسال ۱۷۵۵ تا ۱۷۵۸ نواب شاہنواز خان۔
ازسال ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۰ نواب بسالت جنگ۔
ازسال ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۳ راجہ پرتاب ونت۔
ازسال ۱۷۶۵ تا ۱۷۷۵ نواب سید لشکر خان۔
ازسال ۷۵ ۱۷ تا ۱۷۷۸ نواب شمس الملک وقار الدولہ۔
تا ۱۸۰۴ عظیم الامرا ارسطو جاہ (ابتدای وزارتش معلوم نیست)
ازسال ۱۸۰۴ تا ۱۸۰۸ نواب میر عالم۔
ازسال ۱۸۰۹ تا ۱۸۳۲ منیر الملک۔
ازسال ۱۸۳۲ تا ۱۸۴۳ راجہ چندو لال۔
ازسال ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۶ راجہ رام بخش۔
ازسال ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۸ نواب سراج الملک۔
ازسال ۱۸۴۸ نواب امجد الملک۔
ازسال ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ نواب شمس الامرا۔
ازسال ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۱ راجہ رام بخش۔
سال ۱۸۵۱ م راجہ گنیش راؤ۔
ازسال ۱۸۵۱ م تا ۱۸۵۳ نواب سراج الملک۔
ازسال ۱۸۵۳ تا ۱۸۸۳ نواب سر سالار جنگ جی۔سی۔ایس۔ای
ازسال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷ نواب میر لیاقت علیخان سالار جنگ۔

ازسال ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۲ نواب سر آسمانجاہ۔کی۔سی۔آئی۔ای
ازسال ۱۸۹۲ تا ۱۹۰۱ نواب سر وقار الامراء۔
ازسال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۲ مہاراجہ کشن پرشاد۔

سفیرہای انگلیس در حیدرآباد

مستر ہولاند سال ۱۷۷۹ م
مستر جی گرانت ازسال ۱۷۸۰ تا ۱۷۸۲ م۔
مستر آر جانسن ازسال ۱۷۸۵ تا ۱۷۸۷ م۔
کپتان کناوای از ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۳ م۔
کپتان ڈبلیو کرک پاتریک از ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۷ م۔
کپتان جی ای کرک پاتریک از ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۵ م۔
مستر اچ روسل از ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۶ م۔
کپتان سیدن ہام از ۱۸۰۶ تا ۱۸۱۰ م۔
لفتنت سی روسل از ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۱ م۔
مستر اچ روسل از ۱۸۱۱ تا ۱۸۲۰ م۔
مستر مٹکاف از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۵ م۔
مستر ڈبلیو بی مارتین از ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰ م۔
مستر راونشا در سال ۱۸۳۰ م۔
کلنل جی استوارت از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۸ م۔
ماجور جی کامرن در سال ۱۸۳۸ م۔
کلنل جی فریزر از ۱۸۳۸ تا ۱۸۵۲ م۔
ماجور سی داویدسن در سال ۱۸۵۲ م۔
کلنل لوسی بی در سال ۱۸۵۳ م۔

مسٹر جی ای بوشبی از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ء ۔
کپتان تارن ہیل درسال ۱۸۵۶ء ۔
کلنل سی داویدسن سی بی ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۲ء ۔
سر جی یول کی سی ایس ای از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۷ء ۔
سر ریچارٹمپل کی سی ایس ای درسال ۱۸۶۷ء ۔
مسٹر رابرٹس سی بی سی ایس آئی درسال ۱۸۶۷ء ۔
مسٹر سی بی ساندرس سی بی از ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۵ء
کلنل میڈ از ۱۸۷۵ تا ۱۸۸۱ء ۔
سر استوارٹ ہابلی کی سی ایس آئی سی آئی ای از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۲ء
مسٹر ڈبلیو بی جانس از ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۳ء ۔
مسٹر جی جی کاردری از ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۸ء ۔
مسٹر ای پی ہوئل درسال ۱۸۸۸ تا
سر ڈنیس فیتزپاتریک سی آئی ای از ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱ء ۔
سر جیس پلودن کی سی ایس آئی از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ء ۔
کلنل سر داوید بارکی سی ایس آئی از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ء ۔
مسٹر سی ایس بایلی سی ایس آئی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ء ۔
مسٹر ام اف اودویر درسال ۱۹۰۸ء

سلاطین بہمنی

حسن گنگو ظفر خان سال ۷۴۸ ہجری موافق ۱۳۴۷ میلادی
محمد اول سال ۷۵۹ ھ موافق ۱۳۵۸ء ۔
مجاہد سال ۷۷۶ ھ موافق ۱۳۷۵ء ۔

داود سال ۷۸۰ ھ موافق ۱۳۷۸ م

محمود اول سال ۷۸۰ ھ موافق ۱۳۷۸ م

غیاث الدین سال ۷۹۹ ھ موافق ۱۳۹۷ م

شمس الدین سال ۷۹۹ ھ موافق ۱۳۹۷ م

فیروز سال ۸۰۰ ھ موافق ۱۳۹۷ م

احمد اول سال ۸۲۵ ھ موافق ۱۴۲۲ م

احمد دوم سال ۸۳۸ ھ موافق ۱۴۳۵ م

ہمایون سال ۸۶۲ ھ موافق ۱۴۵۳ م

نظام سال ۸۶۵ ھ موافق ۱۴۶۱ م

محمد دوم سال ۸۶۷ ھ موافق ۱۴۶۳ م

محمود دوم سال ۸۸۷ ھ موافق ۱۴۸۲ م

احمد سوم سال ۹۲۴ ھ موافق ۱۵۱۸ م

علاء الدین سال ۹۲۷ ھ موافق ۱۵۲۰ م

ولی اللہ سال ۹۲۹ ھ موافق ۱۵۲۲ م

کلیم اللہ سال ۹۳۲ ھ موافق ۱۵۲۵ م

سلاطین عادل شاہی بیجاپور

یوسف عادل شاہ سال ۸۹۵ ھ موافق ۱۴۸۹ م

اسمٰعیل عادل شاہ سال ۹۱۵ ھ موافق ۱۵۱۰ م

ملو عادل شاہ سال ۹۴۱ ھ موافق ۱۵۳۴ م

ابراہیم عادل شاہ اول سال ۹۴۱ ھ موافق ۱۵۳۵ م

علی عادل شاہ سال ۹۶۵ ھ موافق ۱۵۵۷ م

ابراہیم عادل شاہ دوم سال ۹۸۷ ھ موافق ۱۵۷۹ م

سلاطین نظام شاہی احمد نگر

احمد نظام شاہ اول ۸۹۶ ھ موافق ۱۴۹۰ء م
برہان نظام شاہ اول ۹۱۴ ھ موافق ۱۵۰۸ء م
حسین نظام شاہ ۹۶۱ ھ موافق ۱۵۵۳ء م
مرتضیٰ نظام شاہ ۹۷۲ ھ موافق ۱۵۶۵ء م
میران حسین نظام شاہ ۹۹۶ ھ موافق ۱۵۸۸ء م
اسمٰعیل نظام شاہ ۹۹۷ ھ موافق ۱۵۸۸ء م
برہان نظام شاہ دوم ۹۹۹ ھ موافق ۱۵۹۰ء م
ابراہیم نظام شاہ ۱۰۰۳ ھ موافق ۱۵۹۴ء م
احمد نظام شاہ دوم ۱۰۰۴ ھ موافق ۱۵۹۴ء م
بہادر نظام شاہ ۱۰۰۴ ھ موافق ۱۵۹۵ء م

سلاطین قطب شاہی گولکنڈہ

سلطان قلی قطب شاہ سال ۹۱۸ ھ موافق ۱۵۱۲ء م
جمشید قلی قطب شاہ سال ۹۴۰ ھ موافق ۱۵۴۳ء م
سبحان قلی قطب شاہ سال ۹۵۷ ھ موافق ۱۵۵۰ء م
ابراہیم قلی قطب شاہ سال ۹۵۷ ھ موافق ۱۵۵۰ء م
محمد قلی قطب شاہ سال ۹۸۸ ھ موافق ۱۵۸۰ء م

تمام شد